دعا - عربی و ترجمه آن به شعر از دبیر علم

الاول فی التحمید

امد رشتی و شش سین
سعف آمد چل یکم
چل و پنجش آکراب
را دعای بر خوان
اف سجده شد
شد ت خواق رب

و عجزت
ایی تا دم
نی رح
بوة ابلا بود تا
و عت حیا عمرد
لدین
بوان

بسم الله الرحمن الرحیم

بر نیاز آن نیک سیر کیش ‌ ‌ هم کر رهبر شود خوش اینکه ‌ ‌ کاینها تعلیم فرموده رجو ‌ ‌ بر دمی آرم توکل برده

ایندم مخصوص شنبه با شما ‌ ‌ پنج جزو ز انچهارم آمدا ‌ ‌ نوزده شوال دیجحان ترک ‌ ‌ الف و سیصد چهل و دو حق

بر صحیفه کامله سجادیه ‌ ‌ که عباد الله را شد به ید ‌ ‌ خالق بیچون هدایت کردم ‌ ‌ شبنمی را رهبر امد سوم

حق بامدادم شیم رای کرم ‌ ‌ که مثالی بهر خود می آورم ‌ ‌ هم بکر خالق وجودی جم ‌ ‌ نقد این لطف غنیمت سیم

ترجمه آرم صحیفه کامله ‌ ‌ زانکه بیکار از درد ابتلا ‌ ‌ با وجود یکه دبیر اعظم ‌ ‌ در بر خورشید از ذره کم

تا به خود برداره از جاکم بکر ‌ ‌ خامه می آرد به صحرای خرد ‌ ‌ پنجه و چار است بر چارم امام ‌ ‌ واند عاها این بود بدو جام

اولین تحمید حق عز و جل ‌ ‌ دومین بهر رسول الله اجل ‌ ‌ اهل تصدیق رسل سیوم من ‌ ‌ بر خود و خاصان دعای چارمین

روز و شب را پنجمین آمد دعا ‌ ‌ ششمین اندر مهمات آمدا ‌ ‌ استعاذه هفتمش باشد بیان ‌ ‌ اشتیاق آمد دعای هشتمین

التجای سوی حق نهم نگر ‌ ‌ دهمین در کار ختم خیر بر ‌ ‌ ده و یکم باشد اندر اعتراف ‌ ‌ ده و دوم حاجت از عالی سخاف

ده و سوم در ظلام و چار ‌ ‌ در مرض ده و پنجمین را اعتبار ‌ ‌ استقاله ده و ششم شیطان ‌ ‌ هفده هم در جلبه محذور و کر

آمده استعاذه ده و هشتم انا ‌ ‌ ده و نهم در مکارم آمدا ‌ ‌ بیستم در حزن انچه رود ‌ ‌ بیست و یکم تا رشدت و داد

بیست و دوم عافیت سوال ‌ ‌ بیست و سوم والدین اندر دعا ‌ ‌ بیست و چارم بر ولد حیران ‌ ‌ بیست و پنجم اندش اندر تمیز

بیست و ششم شد دعا از اهل ثغور ‌ ‌ بیست و هفتم در فزع اندر ‌ ‌ بیست و هشتم راح رود بجد ‌ ‌ بیست و نه از بهر درویش شود

سی و سی یک توبه است و صلوة ‌ ‌ که شب میخواند از بهر نجات ‌ ‌ سی و دو در استخاره باشدی ‌ ‌ سی و سه ابتلا چاره شدی

سی و چار

سی و چار اندر خطا بی خبر ‌ ‌ بهر برق و رعد می آرد دعا ‌ ‌ اعتراف اندر شکر سی و ششمین ‌ ‌ اعتذار اندر سی و هشتمین

سی و نهم عفو می آرد طلب ‌ ‌ سی نهم ذکر موت دان سبب ‌ ‌ ستر می آرد طلب در چهلم ‌ ‌ بهر ختم مصحف آمد چهل یکم

چهل و دوم بهر نور انظر ‌ ‌ چهل و سوم رمضان را اکبر ‌ ‌ چهل و چارم وداع آمد خبر ‌ ‌ فطر و جمعه چهل و پنجش اکرب

چهل و ششم چهل و هفتم عرفه ‌ ‌ عرفه اضحی و جمعه با قصص ‌ ‌ چهل و هشتم از دفع کید شمال ‌ ‌ چهل و نه زارد دعای بهر خوان

در تضرع پنجه و یکم بیش ‌ ‌ اندر الحاح آمده پنجه و دوش ‌ ‌ پنجه و سه در تذلل آمدا ‌ ‌ اندر استکشاف پنجه و چار شد

هر دعا را عین حرز بس تمام ‌ ‌ ای به راه علم اکنه نظم ‌ ‌ در از آن دارای خود گر ‌ ‌ از کرم می بخشد غفران رب

الاول بدأ بالتحمید لله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الاول بلا اول کان قبله والآخر بلا آخر یکون بعده الذی قصرت عن رؤیته ابصار الناظرین وعجزت عن نعته اوهام الواصفین ابتدع بقدرته الخلق ابتداعا واخترعهم علی مشیته اختراعا ثم سلک بهم طریق ارادته وبعثهم فی سبیل محبته لا یملکون تاخیرا عما قدمهم الیه ولا یستطیعون تقدما الی ما اخرهم عنه وجعل لکل روح منهم قوتا معلوما مقسوما من رزقه لا ینقص من زاده ناقص ولا یزید من نقص منهم زائد ثم ضرب له فی الحیوة اجلا موقوتا ونصب له امدا محدودا یتخطی الیه بایام عمره ویرهقه باعوام دهره حتی اذا بلغ اقصی اثره واستوعب حساب عمره قبضه الی ما ندبه الیه من موفور ثوابه او محذور عقابه لیجزی الذین اساؤا بما عملوا ویجزی الذین احسنوا بالحسنی عدلا منه تقدست اسماؤه وتظاهرت آلاؤه لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون

والحمد لله الذي لو حبس عن عباده معرفة حمده على ما ابلاهم من مننه المتتابعة واسبغ عليهم من نعمه المتظاهرة
لتصرفوا في مننه فلم يحمدوه وتوسعوا في رزقه فلم يشكروه ولو كانوا كذلك لخرجوا من حدود الانسانية
الى حد البهيمية فكانوا كما وصف في محكم كتابه ان هم الا كالانعام بل هم اضل سبيلا والحمد لله
على ما عرفنا من نفسه والهمنا من شكره وفتح لنا من ابواب العلم بربوبيته ودلنا عليه من الاخلاص له
في توحيده وجنبنا من الالحاد والشك في امره حمدا نعمر به فيمن حمده من خلقه ونسبق به من سبق الى
رضوانه وعفوه حمدا يضيء لنا به ظلمات البرزخ ويسهل علينا به سبيل المبعث ويشرف به منازلنا
عند مواقف الاشهاد يوم تجزى كل نفس بما كسبت وهم لا يظلمون يوم لا يغني مولى عن مولى شيئا ولا هم ينصرون
حمدا يرتفع منا الى اعلى عليين في كتاب مرقوم يشهده المقربون حمدا تقر به عيوننا اذا برقت الابصار
وتبيض به وجوهنا اذا اسودت الابشار حمدا نعتق به من اليم نار الله الى كريم جوار الله حمدا نزاحم به
ملائكته المقربين ونضام به انبيائه المرسلين في دار المقامة التي لا تزول ومحل كرامته التي لا تحول
والحمد لله الذي اختار لنا محاسن الخلق واجرى علينا طيبات الرزق وجعل لنا الفضيلة
بالملكة على جميع الخلق فكل خليقته منقادة لنا بقدرته وصائرة الى طاعتنا بعزته والحمد لله
الذي اغلق عنا باب الحاجة الا اليه فكيف نطيق حمده ام متى نؤدي شكره لا متى والحمد لله الذي
ركب فينا آلات البسط وجعل لنا ادوات القبض ومتعنا بارواح الحيوة واثبت فينا جوارح
الاعمال وغذانا بطيبات الرزق واغنانا بفضله واقنانا بمنه ثم امرنا ليختبر طاعتنا ونهانا

ليبتلي

ليبتلي شكرنا فخالفنا عن طريق امره وركبنا متون زجره فلم يبتدرنا بعقوبته ولم يعاجلنا بنقمته بل تانانا
برحمته تكرما وانتظر مراجعتنا برأفته حلما والحمد لله الذي دلنا على التوبة التي لم نفدها الا من فضله فلو لم نعتدد من فضله
الا بها لقد حسن بلاؤه عندنا وجل احسانه الينا وجسم فضله علينا فما هكذا كانت سنته في التوبة لمن كان قبلنا
لقد وضع عنا ما لا طاقة لنا به ولم يكلفنا الا وسعا ولم يجشمنا الا يسرا ولم يدع لاحد منا حجة ولا عذرا
فالهالك منا من هلك عليه والسعيد منا من رغب اليه والحمد لله بكل ما حمده به ادنى ملائكته اليه واكرم
خليقته عليه وارضى حامديه لديه حمدا يفضل سائر الحمد كفضل ربنا على جميع خلقه ثم له الحمد مكان كل نعمة له
علينا وعلى جميع عباده الماضين والباقين عدد ما احاط به علمه من جميع الاشياء ومكان كل واحدة منها
عددها اضعافا مضاعفة ابدا سرمدا الى يوم القيمة حمدا لا منتهى لحده ولا حساب لعدده ولا مبلغ لغايته ولا
انقطاع لامده حمدا يكون وصلة الى طاعته وعفوه وسببا الى رضوانه وذريعة الى مغفرته وطريقا الى جنته
وخفيرا من نقمته وامنا من غضبه وظهيرا على طاعته وحاجزا عن معصيته وعونا على تادية حقه ووظائفه
حمدا نسعد به في السعداء من اوليائه ونصير به في نظم الشهداء بسيوف اعدائه انه ولي حميد ⁂

در تحمید

حمد مخصوص خدائی که ورا / اولی نبود خود اول شد او
هیچ اول قبل از او نبود خود او / قبل قبل است اول از اول بگو
آخر هر آخری هم او شده / اول و آخر جز او کس نبود
از خدا گر قاصر آید دیده ها / چشمها و خالق چشم او نگو
قاصر آمد چشمهای ناظران / در مقام رؤیت چشم آوران
در بیان از نعت وصفش عاجز / هر چه افصح گوش عبارات آورد

از عدم با قدرتش خلق آورد / کانچه میخواهد همان آرد / مبدع است او اختراعش بی محال / کرده مشیت کرده و فرماید عیان
بر زمین و سنگی که خود است خود / جمله در آن سلک هم آراسته خود / بعثشان فرمود در راه وفا / با محبت اندران راه صفا
با محبت کردشان چالاک‌ها / دون تا خیر آورد آن زیجا / پیش و پس تقدیم و تاخیر اثر / طوعا و کرها نماید خلقشان
انکه را شیرین کند شیرین شود / تلخی از زهرش همی پر کین شود / قوت هر یک را که مقسوم او / هر چه ذی روح است او رزاق او
نقص ناید ز انچه حق کرده عطا / از کسی نتوان تخلف آمدا / کاختیار جمله از شاه و گدا / شد بدست او چرا [illegible]
یک سر موئی نه بیش و کم / هیچ نیکو آورد یا در عدم / آنچنان که از صحیفه این امام / ترجمه باید چنان شیرین کلام
بلبل و قمری و یا سار و [illegible] / خاص هر یک صوتشان از کل [illegible] / او در سلها از ابد داد ولی / لحن هر یک شد جدا هم [illegible]
جمله آیات حق آمد باو / نیست پوشیده بر اهل بصر / پس هر یک رنگها نی و حیات / شد بوقت [illegible] نبات
هر یک نصب فرموده ام / کی بود محدود و بیرون از زمین / خالی امد سوی او در عمر [illegible] / چه خبر از آنکه نیاید دهر پیش
تا نهایت بر رسد آید بسر / از حساب عمر خود جا دگر / قبضش آرد اندر آنچه خوب است / سوی او از بهر آنچش بهتر
از امور نیک سو فرو آب / زشتی اعمال و جهد و عقاب / تا جزا بدهد بانچه کرده / نیک و بد از آنچه کار آورده او
هر بدی که کرده اید و نیکوی / سخت روی یا که باشد خوشخوی / آنچه شایان عدالت با وی / زان مقام پاک اجرا آیدی
زان مقامی کش مقدس ذات هست / زان مبارک جا همی گویم سخن / تا زبان فارسی افشان شدا / گیتی آرا [illegible]
خالق است و جمله اسمائش نخست / جمله را امید بر آلاء اوست / قادر است آنچه که اندر فعال / بر کسی حق نیست کار در سؤال
مالک الملک است [illegible] خواه / از همه اعمال ما با خود نکو / از خدا آورد که هر دم / می نشاید پرسش او [illegible]

یک سر مو را بپرسد از او / که بجا بود و یا آمد قصور / جمله مخلوق مسئول وی‌اند / گرچه دانا و توانند یا جاهلند
بر خداوند کسی سزد حمد و ثنا / کو بود خلاق جمله ما سوا / گر شناسائی حمد خود شدن / امتحانا بار گیرد [illegible]
از عبادش کس نیارد حمد کس / بر همه نعمای او فریاد رس / دون حمدش وقت رزق آورد / ضیق و عسرت را ز خلق خود ببرد
که بدون حمد و شکری نا کسی / بر فزاید نعمتش بر جمله کس / قدرت در رفت و لطف خاص او / که بود مستغنی آن رب ودود
لیک اگر فرماید انکو اکرم / حد نهایت آید بس تا ابد / خارج از نهایت [illegible] / سوی حمد [illegible]
چون بهیمه دون [illegible] / پس بجا باید بحمد حق شتاب / کاشیا زمین ناطق [illegible] / نوشش مقدر کرده [illegible]
از بهیمه بل اضل پیدا شدا / آنچنانکه گفته در قرآن خدا / همچو انعام امده بل اضل / شد فرون از صد بهیمه از جهل
صد بهیمه آید از او بکمین / می نتاند کرد و صد هم [illegible] / ملک تو با سلطنه گیرد درست / منصب و مالت برد با شکست
با چنین با سلطنه حمدی کشید / غافل از انکه نشد امرش شدید / که خدا باشد بمرصاد کمین / او مکافات آورد بر ظلم و کین
حمد لله که شناسا ما نمود / بر خدائی خود از نیکو بود / همچنین الهاممان شکر گزار / شکرها بر حضرتش [illegible]
با بهای علمان فرمود / تا شناسیم آن کریم کارساز / گر یکی قطره [illegible] / میتواند کرد صاحب [illegible]
ما را امید هیچ فنا / مر ترا ملک بقا شد بی‌نیاز / از برای انکه آورد [illegible] دلیل / بر خلوص وحدت رب جلیل
تا که توحید خدا خالص کنیم / که ز الطافش بجان و دل نهیم / از شک و الحاد [illegible] / [illegible]
آنچنان حمدی که عمر از ما [illegible] / میشود در آنکه آید [illegible] / از همه خلقش بحمدی [illegible] / سبقت [illegible]
چشم ما [illegible] / همچنین [illegible] / آنچنان حمدی که [illegible] ضیا / [illegible] تاریکی برزخ با صفا

بعد مردن حشر ما گشته از آن　　از حساب تار و پود و جان
روشن از حمد خداوند جلیل　　میشود آن رشتی و تاری جمیل

کیمیا چه بود بنزد حمد او　　که چنان حال می آرد نکو
مس طلا کردن ز نخب آسمان　　حمد می آریم بر خلاق جان

هم تشکرمان بود از این خبر　　که رسید از عترت خیر البشر
از خدا خواهیم توفیق ادب　　قول ردی در مقام حمد رب

ز سبیل بعثت او سهل آن　　هم نماز ما بشر و شد از آن
آن نوافل که بود اشهاد خود　　در جزای هرچه اندر نفس شد

آنکهی که نفس بنده کشت کیش　　عادلانه دون ظلم آمد روش
در جهان دوری که هیچ آرد وبال　　نا دیر دست غضب آن

آنکهی که دوستان یاری نشد　　جز از آن جلال غفاری نشد
آنچنان حمدی که می آرد بند　　از ره آن جا در نیک و بسند

از چنین حمدی که عیسی را　　مرتفع از ما نماید بها
در کتابی که بود مرقوم آن　　بینه آنرا بر مقرب بیکمان

آنچنان حمدی که چشم ما بصیر　　مینماید خوش از آن بر بصیر
وانگهی کابصار را بر فیض زند　　چشم ما از حمد خود روشن کند

از ره آن کار رسید بی بها　　روی ما آرد سفید و با ضیا
آنچنان حمدی که از ما آرایم　　سینه آرادی از هر خوف و بیم

زآتش حق برجوار حق برد　　حمد حق آتش نکو گل آورد
آنچنان حمدی که غالب آرد آن　　بر ملک ما را در گردون بیان

منضم آرد ما نکو بر سلمین　　سازد آن با انبیای حق قرین
اندر آن دار مقامی که زوال　　نبود و باشد بقرب ذوالجلال

شد کرامت از حق و جای صحیح　　بی گزند و بی تحول شد صریح
حمد مخصوص خداوندی که آن　　کاختیار از خلق نیک آورد مان

طیبات رزق ما مرزوق کرد　　فضلیت ما بر مخلوق کرد
که همه خلقش بود منقاد ما　　قدرتش فرموده این ارشاد ما

زرع و ما را آرد با کام و شتر　　حصر ما رزق داد و حکم
سایر مخلوق بر یکه همچنین　　انقیاد آرد ز غرب تا دین

خاص حق باشد خوشش آن حکم　　که کنه ما نمی از مخلوق او
بسته با بابجات ما از غیر　　جز ز خالق مان نشد امید خیر

ما چگونه

ما چگونه حمد خلاق آوریم　　کی توان شکر نعیمی کاندریم
طاقت حمد خدا مان کی بود　　کی ادای شکر حق از ما شود

حمد به قبض و بسط ما ارد　　اینده را ترکیب کرد از لحم و جسد
داده بهر بسط آلاتی بما　　اوده آلی هم برای قبضها

احمس فرمود قبض و بسط یک　　در مزاج ما یک بشر که
هم تمتع داد ما از روح و جان　　در جوارح خوش عملهای گران

روزی نیک و غذاهای نیکو　　برق و روح از پی هر یک
کرده مستغنی ز فضلش آن کرم　　با تبرع نه حاجت برم

کرده ز ضیمان نکو رزق خدا　　پس از آن حضرت نکو ما شکر
تا که طاعتش نمائیم اختیار　　نهیمان … بوده از کار ضرار

کار ما یه شکر ما اندر آن　　از طریق امر او کرده قصور
بر متون زجرش از آن　　قضای کار خود مان را جا

باز عقوبت را نمی آرد تمام　　هم [illegible] نمی نیارد انتقام
بل تأنی میکند در رحمتش　　هم بکرم آورده با فضل خوش

بازگشت ما از آن کار شنا　　چو بکرم کرده آورده عطا
رحمت و رافت از آن آورده　　قضای این چنین کرم بود

حمد به که دلالت کرده ان　　جانب توبه هم از صدق جان
از ناهی که نیابد آن فنا　　جز بفضل و رحم سلطان بقا

قسم آن از فضل از جرم تو بما　　کز فضل آرد قبول دو بخشد
آزمایش امتحان اوزره ما　　از سرای احسان این چنین نیک

که بزرگ احسانمان [illegible]　　همچنین فضل وی آمد مان نکو
اینچنین نبود بود از نستی　　که مقرر مان شده از زینتی

از برای آنکه شد در ترد ما　　وضع از ما آورد فضلش غنا
آنچه ما را نبود طاقت آن　　نا ورد جز آنچه باشد وسعمان

هم نیاورد مکلف ما ز وی　　جز با آنچه میسر است ما ز شیء
هم بایست دستورمان کرده او　　مینکیم آنگاه هر کس را از او

حجت و عذری ز ما بر کس نشد　　که هلاکت [illegible] از خود
هالکیست از ما کسی [illegible]　　که سقوطش را [illegible] نیکی

هم سعید از ما بود آنکس که نیک　　راغب آمد سوی امر او نیک
حمد حق بر هر چه حمد آورده ان　　سوی او دادنی ملایک [illegible]

اکرم خلقش بر آن حمد و ثنا | راضی از او باد ایشان در جزا | نزد او از حمد ما بالاتر است | امتحان حمد کوی حق برست

فضل آن بر سایر حمد و ثنا | بس فضل گفتن یار ما | که بود افضل ز خواندن خلق را | پس خوش افضل حمد حق آرم بجا

پس برای حق چنان حمد آورم | کز صمیم جان مرا آرد درخورم | جای هر نعمت که فرموده عطا | از کرم بر ما سزاوار حمد ما

بر گذشته بگذرش آنچه ز ما | هم بر آن نعمت ثنا آرم بجا | بر تمامیش و با تعیین بعد از آن | از نعم آنچه شده در ما عطا

بر شمار آنچه دارد حق لها | خود احاطه در زمین و آسمان | اینچنین که هر یک آنها از آن | هم فزود حمد مقام کبریا

هم باضعاف مضاعف از لها | حمد آن شایان آن خلاق جان | آن ثنای نیک حمد خوش بیان | تا قیامت سر در آید بر جهان

منتهی بود بر آن حمد و حساب | سه قرون از حمد در هر کل آن | فی رتبه بر غایت و بی انقطاع | بی نهایت بی امد هم بی ارتفاع

حمد بیحد که بود با اتصال | سوی طاعت هم تعجیل ذوالجلال | آن ثنا و حمد حق گردد سبب | سوی رضوان و رضا نزدیک باد

هم رسیده سوی غفران حسنات | بر بهشت عدن را و جنات | بر عقوبات و نقمتهای او | حمد او اعمش حضیری شد نکو

از غضبهای خدا حمد امن شد | یاری طاعات حق حمد خود | حمد حاجز بر گناه حق شود | حمد بر جاهد نکو یاری بود

ما ادای حق کنند بر حق خویش | زان وظایف که بر آن فرموده پیش | آنچنان حمدی که ادراک سعید | با سعادتمندهای آن حمید

اندر آن حوزه که حق را اولیا | آمده و نبود بیشان جز خدا | آنچنان حمدی که میکرد امر آن | داخل جمع شهید و نیکوان

که بتیغ دشمنان حق شهید | آمده در حق ولی آن حمید | پس ورا اعلم آمد و حمد را | بخشندست دار این نکو نعتها

الثانی دعائه بعد التحمید الصلوة علی رسول الله

والحمد لله الذی من علینا بمحمد نبیه صلی الله علیه وآله وسلم دون الامم الماضیة والقرون السالفة بقدرته التی

لا تعجز

لا تعجز عن شیء وان عظم ولا یفوتها شیء وان لطف فختم بنا علی جمیع من ذرأ وجعلنا شهداء علی من جحد وکثرنا بمنه علی من قل اللهم فصل علی محمد وآل محمد امینک علی وحیک ونجیبک من خلقک وصفیک من عبادک امام الرحمة وقائد الخیر ومفتاح البرکة کما نصب لامرک نفسه وعرض فیک للمکروه بدنه وکاشف فی الدعاء الیک حامته وحارب فی رضاک اسرته وقطع فی احیاء دینک رحمه واقصی الادنین علی جحودهم وقرب الاقصین علی استجابتهم لک ووالی فیک الابعدین وعادی فیک الاقربین وادأب نفسه فی تبلیغ رسالتک واتعبها بالدعاء الی ملتک وشغلها بالنصح لاهل دعوتک وهاجر الی بلاد الغربة ومحل النأی عن موطن رحله وموضع رجله ومسقط راسه ومأنس نفسه ارادة منه لاعزاز دینک واستنصارا علی اهل الکفر بک حتی استتب له ما حاول فی اعدائک واستتم له ما دبر فی اولیائک فنهد الیهم مستفتحا بعونک ومتقویا علی ضعفه بنصرک فغزاهم فی عقر دیارهم وهجم علیهم فی بحبوحة قرارهم حتی ظهر امرک وعلت کلمتک ولو کره المشرکون اللهم فارفعه بما کدح فیک الی الدرجة العلیا من جنتک حتی لا یساوی فی منزلة ولا یکافأ فی مرتبة ولا یوازیه لدیک ملک مقرب ولا نبی مرسل وعرفه فی اهله الطاهرین وامته المؤمنین من حسن الشفاعة اجل ما وعدته یا نافذ العدة یا وافی القول یا مبدل السیئات باضعافها من الحسنات

انک ذو الفضل العظیم

فی الصلوة علی رسول الله

حمد لله کو بما بخشید ثنا | آن خداوند کریم ذو الوفا | بر وجود حضرت خیر البشر | خاتم پیغمبران دادش بشر

بر وی و بر آل اطهارش خدا | بد بجمع صلوات دو سرا آنها
حق ما مخصوص کرد این حرمت | بذل این پیغمبر و این حرمت

که قرون سالفه زان آمدم | حق نظر بود و چشم فضل و کرم
با چنان قدرت که حق را هست شی | که نه عاجز او ز چشمی آمدی

گر چه باشد شی و کاری بس عظیم | نیست عاجز قدرت رب کریم
فوت تا زان قدرت نه جزئی آمده | گر چه جزئی یا که کلی شد ابا

ختم فرموده بما پس آن حکیم | هر نبی پیغمبری کرد اکرم
بر جمیع آنچه او خلق آفرید | ختم نعمت کرد بر ما او چنین

کرد شاد ما را بآنکه مر دوا | جحد و انکار بر این نعمت شدا
هم فزونی دادمان با نعمتش | بهر آنکه کم شدی انکار و بس

بار الها پس سلام آر و صلوة | بر محمد و آل پیش خوش صفات
که محمد شد امین بر وحی تو | هم نجیب خلق تو شد آنکه او

از عباد خود گزیدستی ورا | ان امام الرحمه پس گفت شها
قائد خیرات و برکت را کلید | حق پرستی زو عیان گشت پدید

که ز امرت نصب کرد او بیش خویش | چون نشانه بهر کرد او پیش
در مقام تو بیاید آنچنان | که بدل مکروه دارا کرد بیان

ظاهر و مکشوف کرد او در علا | تا بخوانندی چو ایشان مر ترا
در رضای تو شدش جنگ و جدا | با قبیله و جمع خود خلقان [illegible]

از پی احیای دینت ای ودود | قطع خویشان و رحم را بر نمود
جمله بیگانگان خود را دور کرد | که بحق بودند منکر در بسیر

دور و بیگانه و دشمنانش قبول | خواند نزدیک خود آن پیک رسول
دوستیش از قریب و از بعید | بهر دین تو شد ای رب مجید

منکر دین را شمرد او را عدو | حق شناسان را بخواند او از [illegible]
بهر تبلیغ رسالات و کیش | کرد از خود درد و رنج و عیش خویش

بس تعب داد و بنفسش در دعا | شد مروج ملت نیک ترا
اندی مشغول دین و ملت او | با نصیحت وعظ بر یاران خود

زاهل دعوت ترا هر کس که بود | او پذیرا آمد و نصحش نمود
شد مهاجر او ز وطن عزم کرد | بهر تو خلاق بی مثل وحید

زان مواطن که طرف بدو بیش | بر محل دور شد از کشمکش
موضعی را که قدم او بیکنه | مسقط الراسی که هم او زیست [illegible]

آن محل انس و نفس خود قرار | ارض و صد اربت کرد او
که شود عز افزون دین تو از آن | ای مظفر قوم کافرین

[illegible] با حق بود بیش کفر و ضلال | دشمنی بر بی بود و نمودش قتال
تا خود اینها نهانی کرده دور او | ای اعادی تو تا به گه

هم برای حق نمودی تمام | اولیای تو جمله انکار تمام
پس برای ایشان شدی تیغ [illegible] | فتح شان داری تو شد جان

ضعف پیغمبر سازی [illegible] | قوت آمد نیز شان با جنگها
بین ما به کافران [illegible] | [illegible] فتحی پناه این چنین

کافران را تو نهان کردی [illegible] | چون شب کار و شان [illegible]
در جهاد کفر آن هنگام | این چنین ظاهر شدی امر او

آمد اعلای کلمه کرد چو | مشرکان را سختی و بس کرد شد
ای خدا او در قبیله [illegible] | در ره تو کمح گردید گر

در بهشت بلند آرش مقام | که بسی در کار حق کرد اهتمام
که مساوی منزلت بود ورا | هم مکانی بر تو شش را اله

هیچ از تیر خود [illegible] | نزد تو ای حامی بکو کس
از ملکهای مقرب سیدا | یا نبی مرسل [illegible] شدا

[illegible] شناسان این پیغمبر محل | ای خداوند کریم عز و جل
که اهل بیت و امتش مؤمنین | در شفاعت اید ایمان یوم دین

از نکوئی شفاعت کرد او | وعده نیک [illegible]
ای که خلاق [illegible] | [illegible] ضعیف ای شجاع

قول تو دانی [illegible] | [illegible]
هر چه نیکی [illegible] | [illegible]

تو خدائی کار تو فضل عظیم | فضل افزون [illegible] الکریم
که و پیر اعلم [illegible] | [illegible]

الثالث فی صلوة حملة العرش و کل ملک مقرب

اللهم و حملة عرشک الذین لا یفترون من تسبیحک و لا یسأمون من تقدیسک و لا یستحسرون من عبادتک و لا یؤثرون التقصیر علی الجد فی امرک و لا یغفلون عن الوله الیک و اسرافیل صاحب الصور الشاخص الذی ینتظر منک الاذن

وحلول الامر فینبه بالنفخة صرعی رهائن القبور و میکائیل ذو الجاه عندک و المکان الرفیع من طاعتک
و جبرئیل الامین علی وحیک المطاع فی اهل سمواتک المکین لدیک المقرب عندک و الروح الذی هو
علی ملائکة الحجب و الروح الذی هو من امرک اللهم فصل علیهم و علی الملائکة الذین من دونهم من
سکان سمواتک و اهل الامانة علی رسالاتک و الذین لا تدخلهم سأمة من دؤوب و لا اعیاء
من لغوب و لا فتور و لا تشغلهم عن تسبیحک الشهوات و لا یقطعهم عن تعظیمک سهو الغفلات الخشع الابصار
فلا یرومون النظر الیک النواکس الاذقان الذین قد طالت رغبتهم فیما لدیک المستهترون
بذکر آلائک و المتواضعون دون عظمتک و جلال کبریائک و الذین یقولون اذا نظروا الی جهنم تزفر
علی اهل معصیتک سبحانک ما عبدناک حق عبادتک فصل علیهم و علی الروحانیین من ملائکتک
و اهل الزلفة عندک و حمال الغیب الی رسلک و المؤتمنین علی وحیک و قبائل الملائکة الذین
اختصصتهم لنفسک و اغنیتهم عن الطعام و الشراب بتقدیسک و اسکنتهم بطون اطباق سمواتک
و الذین علی ارجائها اذا نزل الامر بتمام وعدک و خزان المطر و زواجر السحاب و الذی
بصوت زجره یسمع زجل الرعود و اذا سبحت به حفیفة السحاب التمعت صواعق البروق
و مشیعی الثلج و البرد و الهابطین مع قطر المطر اذا نزل و القوام علی خزائن الریاح و الموکلین بالجبال
فلا تزول و الذین عرفتهم مثاقیل المیاه و کیل ما تحویه لواعج الامطار و عوالجها و رسلک من الملائکة
الی اهل الارض بمکروه ما ینزل من البلاء و محبوب الرخاء و السفرة الکرام البررة و الحفظة الکرام الکاتبین

و ملک

و ملک الموت و اعوانه و منکر و نکیر و رومان فتان القبور و الطائفین بالبیت المعمور و مالک و الخزنة
و رضوان و سدنة الجنان و الذین لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون و الذین یقولون سلام علیکم
بما صبرتم فنعم عقبی الدار و الزبانیة الذین اذا قیل لهم خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه ابتدروه سراعا
و لم ینظروه و من اوهمنا ذکره و لم نعلم مکانه منک و بای امر وکلته و سکان الهواء و الارض و الماء
و من منهم علی الخلق فصل علیهم یوم تاتی کل نفس معها سائق و شهید و صل علیهم صلوة تزیدهم کرامة
علی کرامتهم و طهارة علی طهارتهم اللهم و اذا صلیت علی ملائکتک و رسلک و بلغتهم صلاتنا
علیهم فصل علینا بما فتحت لنا من حسن القول فیهم انک جواد کریم

در صلوه حمله عرش

ای خدا بر حاملان عرش خود / که در تسبیح تو سستیشان نشد / خستگی و ماندگیشان خود نبود / تا که شان تسبیح و تقدیس شدی
از عبادات و ز طاعات خدا / نه ملول و خستگیشان آید ا / کو نهی نازند بر عبد و مجید / در مقام امر تو بس مستعد
نه ولی ز غفلت آنها را بود / انقیاد امرشان میشود / سوی تو باشند دائم در قیام / در ره طاعت نمایند اهتمام
شاخص اسرافیل صاحب صور را / کانتظار اذنت او را باشد / کز حلول امر و فرمان قدیر / منتبه دارد همه انواع را
بر همه افتادگان خاک گور / زنده گرداند با نفخ صور / نیز میکائیل صاحب جاه و قدر / نزد تو ای خالق [illegible]
وز مطیعان بود اندر مکان / که تو ای خلاق جمله انس و جان / همچنین اندر مقام جبرئیل / که امین وحی تست ای رب جلیل
اندر اهل آسمانها بس مطاع / نزد تو باشد مقرب هم شجاع / در مقام قرب حق هم متمکن / بر ملکهای حجب روح الامین

پس دعا نهاد و ملائک ای خدا / آنچه از سکان سموات شدا / که ز صالحات ترا بشنیده‌اند / آمد از اهل السموات این‌چنین
کم نه در خدمتشان شود موت آدمی / نی شفقت جستیشان آدمی / نه فتور و سستی آید شان بکار / نی شود از کثرت ذکری ملال
میل و شهوت نادر و نسیان / خود ز تسبیح تو ای سلطان جان / سهو و غفلت نمی‌باشدشان که تا / قطع تعظیم خدشان آرد
چشم پوشیده نیارند ای نظر / شد ز تعظیم تو شان غض بصر / بر نگیرند پشت ای ایزد جلیل / که ز فیضها ای آید بر زمین
طول زغبشان دراز انجم تر / همچو بجهه طیرشان باشد نکو / ذکر آلا ترا اسیار ورد / بر زکی تو برد یک سینه
نه تواضع بیشتر تو رب عظیم / ای جلال و کبریائیت قدیم / بر جهنم چون نظرشان میشود / تا از ایشان بر اهل معصیت رود
بر تو ام چون نماید ارتکاب / می بترسند تا این آید ز غضب / تو منزه هستی و سبحان خود / این عبادتها ترا لایق نشد
آنچه حق تو عبادت شد ترا / کی عبادت آنچنان آید ز ما / پس تو صلوات آور ای بی‌نیاز / آنکه را که ز نشء عبادتها گرد
از ملائک بر همه روحانیان / که بنزد تو تقرب هستشان / حاملان غیب سوی انبیا / که ترس بر یک حجت آمدا
وان قبایل کز ملائک که تو کردی / بهر نفس خود بسر بودی چنین / کرده مستغنی ان نیکو کرد / از طعام و از شراب اولیا نکرد
که مقدس تو اعتاشان شده / آیا زین چشمشان آمده / بر اطباق سموات علا / داده بر آنکه ز سکان و جا
وان ملائک که شد از حال اکرام / در نزول امر و وعده تو تمام / خازنانی کز ملک شد از مطر / بر سحاب و بر زاجر جمله
صوت زجر آن ملائک شنیده / رعدها را که بخشش آمده / چونکه تسبیح آید ای از غضب / ابرها را که گریه آرد آمده
که بسکبات آید زباران خفیف / از صواعق و بروق آید خفیف / روشنی و لمعهای آن جلا / بعدهم بر ابرهای صفا
هم فیضها ابران دیگر که آید / قطرهای که چشم ای آید / میشود تسبیح جمله اجمعین / که فرود آرد آسمان بر زمین

بادها را

بادها را بر خزان اقتاشان / در پی این بر زمین گشتند ران / وان نوکلها که باشند بر جبال / تا که آید ستم جمله بحال
وان گروهی کز نموشان میلی / تا سپرده شان همه قسم آب جا / آنچه را جاری بود نهر / ز آن عواج که برون آرد ز ثمر
وز ملائکها آنچه می آید سیل / بر زمین از هر طرف چه سیل / بر همه اهل زمین از بل شرم / اسحابها دعیات آورند
یا که محبوبیت آرند و جا / آن گرامی سفره داند در جا / حفظ ز نیکو کرام الکاتبین / محترم باشند از کسی چنین
ملک الموت و همه اعوان او / منکر و انکیر رو ان که او / دیگر را نام فتان القبور / عقبات بعد مرگ اینها کو
طائفین بیت معمور و کرد / مالک و خزنه همی رضوان / خادمان جنت اینها که بود / نه از ایشان هیچ از بیشان نشد
آنچه در آن خدای شد آن / لکم و پیش او در می‌گیرند آن / بر شما آنها که از آن رسیده سلام / صبر تان آنچه شده از عالم
بهترین جای عقبات آن رسید / این نتیجه ای آنچه صبر تان آن / وان زبانیه که منصوص را / چو که ایشانگونه همه‌ش گشته‌اند
که بگیر و غل کن و آتش ناشان / ایشان سیاه بر دید انجام / هیچ بر آدمی نیارد خود نظر / جز اطاعت بود شرش کار در
وانکه از کروبیان در خیال / آید و می بر ایش رجال / که مکانش در کجا باشد / یا موکل بر همه کار ارض
از تو او مامور اندر هر چه کار / نشر رحمت آکنید دفع ضرار / هم از آن کروبیان تسکین / بر هوا و آبها و بر زمین
هم از آنها که بود بر خلق او / بر همه این جمله پس صلوة کو / یوم یاتی کل نفس معها / از همه سائق شهید که شد
سوی به بر سائق نفس اندر او / وان شهیدش آنکه می بر او خبر / می دو آنها را فخده از صلوة / و بیش کرامتشان فزونی برکات
پاکی ده شان ز پاکیشان را / ای خدا و نه قدیر با دوا / چون دهی صلوة بر کروبیان / با رسولات خدای از دو جهان
همچنین تبلیغ در اوتر ما / بر همه آنها سلام و صفا / آنچنانکه سید حسن سخن / بر صلوتشان گشا از ما امین

توکریمی و جوادی یا معین — مستجاب کن اجابت یخنین
بر رو پر از علم پر فقیر — دینی و عقبی عطا ای قدیر

الرابع دعاؤه علیه السلام فی الصلوة علی اتباع الرسل ومصدقیهم

اللهم واتباع الرسل ومصدقوهم من اهل الارض بالغیب عند معارضة المعاندین لهم بالتکذیب والاشتیاق
الی المرسلین بحقائق الایمان فی کل دهر وزمان ارسلت فیه رسولا واقمت لاهله دلیلا من لدن آدم
الی محمد صلی الله علیه وآله من ائمة الهدی وقادة اهل التقی علی جمیعهم السلام فاذکرهم منک بمغفرة ورضوان
اللهم واصحاب محمد خاصة الذین احسنوا الصحابة والذین ابلوا البلاء الحسن فی نصره وکانفوه واسرعوا
الی وفادته وسابقوا الی دعوته واستجابوا له حیث اسمعهم حجة رسالاته وفارقوا الازواج والاولاد
فی اظهار کلمته وقاتلوا الآباء والابناء فی تثبیت نبوته وانتصروا به ومن کانوا منطوین علی محبته یرجون
تجارة لن تبور فی مودته والذین هجرتهم العشائر اذ تعلقوا بعروته وانتفت منهم القرابات اذ سکنوا
فی ظل قرابته فلا تنس لهم اللهم ما ترکوا لک وفیک وارضهم من رضوانک وبما حاشوا الخلق علیک
وکانوا مع رسولک دعاة لک الیک واشکرهم علی هجرهم فیک دیار قومهم وخروجهم من سعة المعاش
الی ضیقه ومن کثرت فی اعزاز دینک من مظلومهم اللهم واوصل الی التابعین لهم باحسان الذین
یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان خیر جزائک الذین قصدوا سمتهم وتحروا
وجهتهم ومضوا علی شاکلتهم لم یثنهم ریب فی بصیرتهم ولم یختلجهم شک فی قفو آثارهم والائتمام بهدایة

منارهم

منارهم مکانفین وموازرین لهم یدینون بدینهم ویهتدون بهدیهم یتفقون علیهم ولا یتهمونهم فیما
ادوا الیهم اللهم وصل علی التابعین من یومنا هذا الی یوم الدین وعلی ازواجهم وعلی ذریاتهم وعلی من اطاعک
منهم صلوة تعصمهم بها من معصیتک وتفسح لهم فی ریاض جنتک وتمنعهم بها من کید الشیطان وتعینهم بها
علی ما استعانوک علیه من بر وتقیهم طوارق اللیل والنهار الا طارقا یطرق بخیر وتبعثهم بها علی اعتقاد
حسن الرجاء لک والطمع فیما عندک وترک التهمة فیما تحویه ایدی العباد لتردهم الی الرغبة الیک
والرهبة منک وتزهدهم فی سعة العاجل وتحبب الیهم العمل للآجل والاستعداد لما بعد الموت
وتهون علیهم کل کرب یحل بهم یوم خروج الانفس من ابدانها وتعافیهم مما تقع به الفتنة من محذوراتها
وکبة النار وطول الخلود فیها وتصیرهم الی آمن من مقیل المتقین . . . . .

اتباع الرسل

بار الها از برای گمرهان — که رسل را آمدندی تابعان
هم بتصدیق رسل تن داده خود — اهل هر جا کان چنین اصدق شد
غایبانه این دو خصلت شد بجو — تابعین نیز تصدیقش شود
حق معارض بود با معاندان — زینده خصلت آن تکذیب مانان
اشتیاق باشدی بر مرسلین — زان حقایق که با ایمان شد قرین
در همه هر زمان حسب مقام — تو فرستادی رسولی از کرام
که با اهل آن زمان آید دلیل — من لدن آدم که هست شاه جلیل
که ز آدم تا محمد انبیا — وز ائمه اهل تقوی و هدی
بر جمیع مقتدایان و سلام — ذکرشان آور بغفران ای علام
مغفرت رضوان ز تو ای ملتجا — بر چنان نیکان دانواز هم ای
بر اصحاب محمد ای خدا — که نکو اصحاب خاصه و سزا
آنچنان پاکان که گاه امتحان — شد گواه ایشان بلا ها بجان

حسن نصرت و یاری کن رسول ٭ هر بلا را آنچنان آرد بجان خود قبول
هر کرا باشد محمد یار و دوست ٭ یاری حق است این یاری نکوست
در پناه و یاری حضرت روید ٭ تا که نایل بر نکوییها شوید
بر وفود اینچنین شاه نکو ٭ چون طلب فرمود زان خویش از هر سوا
مسبقت آرید و جانب او روید ٭ سوی آنحضرت خود عجزت گروید
چون شنید سید ابرار آن ورا ٭ در رسالاتش که حجت آمده
پا بسر سازید و کر آید روید ٭ صادقانه آورید ایمان خویش
از زن و بچه همه قسمی قیود ٭ بر گذشته آمده او را ورود
در پی اظهار کلمه حق او ٭ از همه آلایش غیر اطهر او
در نبوت که نبوت حد آخر رسل ٭ وان رسالت که رسالت ختم رسل
با همه اموال و اثاثه و تبار ٭ خوش قبائل صادقانه جای از
تا که با ایشان کنی پیغمبری ٭ کر اراد حضرت سایه هری
یاری حضرت کنید از جان و دل ٭ تا چنین یاری بر آن متصل
هر که یاری پیمبر را کرده ٭ نیک تجارت مر ورا آمده
کان تجارت را نمی باشد کسی ٭ ان محبت وان مودت شد شاد
آنکسان که هجرت آورد خود ٭ از قبیله و از عشایر سان که
منقطع مهجور از غیر آمدند ٭ دست بر عروه رسول آورده اند
نفی نموده نزد یکان شان ٭ سایه نزدیک حضرت پاکشان
پس فروش نا دری ایشان ز ما ٭ آنکه فر و شی باشد مر ترا
بار الها بهر تو در راه تو ٭ ترک مینا ردند آنچه شد نکو
راضی آورشان تو از رضوان خویش ٭ ای بیا دبندکان اکنون بیش
بر تو مخلوق تو آمد پیش ٭ با رسولت می بخواند ای الا
از برای تو بسوی تو شتافتند ٭ چونکه از غیر تو هجرت آورند
بهر تو از خانها و قوم ها ٭ از معاش و زندگانی کار ها
از رفاه و از سعه عیش عمد ٭ رفته جمله جانب ضیق شدند
وانکه را افزوده در ربع کیس ٭ با چنان اعراز مظلوم امرش
ای خدا ایشان فرحها ده ٭ آنکه را اکر با بعیش قوم بود
با بنیشان از نکوئی ورد ها ٭ آنکسانی که حسن ازید ها
ربنا اغفر لنا اخواننا ٭ که زرا ایمان سابقند اینها
تو خود آورشان جزای بهتران ٭ کاولیا را آمد از تابعین

آنکسان

آنکسان که قصد ایشان کرده اند ٭ رو بسوی آن کرام آورده اند
بر طریقه آن اکابر کامل طلب ٭ تا که کلا ایشان نجویند از ادب
زان عقیده نیکشان از راستین ٭ نبودشان انحراف ای بالیقین
در بصیرتشان نباشد شک و ریب ٭ زانکه حق بین بار بدیده غیب
می نلغزد پایشان از جا کها ٭ که مرید میشان کار آگه
هیچ پیغمبر پس از پیغمبری ٭ می نگیرد در ره دیگر و کافری
لیک آنکه محکمش از عقبا ٭ هر دمی بهره دارد از ایشان قاد
چونکه شناسد نکو راه صحیح ٭ خاطرش لغزیده میشیبایه صحیح
انبیا و اولیا محکمند ٭ ایمنیشان در وجود محکمه
که بلغزد خاطر ایشان کجا ٭ هر دمی بینند فضل کردگار
آن هدایت کز محل نورشان دران ٭ آیدی خوش اقتدا کردی آن
آن هدایت را بما آن اعتقاد ٭ هسته ای ورا دین از آن سرشته
دینشان از دین حق سرو آمد ٭ منعشان با حق شناسان بار آمد
متهمشان می بیازند از این ٭ آنچه آرند بادشان کار دین
تا بعین خاتم پیغمبران ٭ جمله را فرا صلوات بیکران
از کنون تا حشر این کار را ٭ تو درود آور رسا ای خدا
جمله ازواج و ذریات تیز ٭ که از آنها شده فراز عزیز
آنکه طاعت بر تو آورد و نیکو شوند ٭ بر همه صلوات در پنجگانه شود
که از ان صلوا ایشان حظ آوری ٭ از معاصی خود نا دره وری
در ریاض جنتشان و رحمتی ٭ وه چه تو انواع وزنه آوری بهر خفتی
کید شیطان را از آنها منع کن ٭ قادری بر هر چه از امکان
یاری اور با آنچه که کرده اند ٭ استقامت اندر ایشان در زمان
آنچه نیکوئی ز تو خواهند بر ٭ حفظشان فرما ز هر بند شر
از طوار یکه باید نبوده ٭ چاره در آنها عبث از حفظ رب
طارقی که خیر شد و ورا ٭ منعشان با در ره فقرا خیرها
اندر اینان صعوبت از رسا آن کل ٭ کاعتقاد از نیکو و دو گر سبیل
مر ترا آرند نیکوئی رجا ٭ طامع نیکی که نزد تو شد ها
ترک تهمت اندر آنچه وقت حاجت ٭ دستهای بندکان عالی است
که تهمت عاشش کشته باز ٭ از گسسته دون نکرد هر چه آز
از غیر غبت که سوی بیش بود ٭ یا زرسی کر توآتش در آن شود

زهد شان اندر سعه حاصل کنان	بگذرد و قابل بر اهل یقین	کافر او تهمتی آرند کار	تا بر بندی حاصلی آرد و کار
صد هزاران مکر فرعون جحود	با عصائی دفع فرماید و دود	یار ای آنکه در اهل عمل	دوست میدارند ایشان را توقع اجل
مستعد آنچه بعد از مرگ ایشان	آمدی از خالق ایشان	سهل پنداریم در روز جزا	این دم تسلیمشان از مهر و کین
خارج از ابدان جواهر روح	خالق ارواح کی مکر و فتوح	اتقیا و اشقیا این هر دو را	امتحانها آید اندر دو سرا
اتقیا را تو همی آری معاف	زانچه واقع شد از ایشان فسق و مصاف	از همه محظور و افشا دانیا	از همه آنچه همی آید جا
از همه طول خلود ناروا	که بگرداند گو خلاق فرد	این فرماید مقیل متقین	هم دهد از متقین آرد یقین

الخامس كان من دعائه عليه السلام لنفسه واهل ولايته

یا من لا تنقضی عجایب عظمته صل علی محمد وآله واحجبنا عن الالحاد فی عظمتک ویا من لا تنتهی
مدة ملکه صل علی محمد وآله واعتق رقابنا من نقمتک ویا من لا تفنی خزائن رحمته
صل علی محمد وآله واجعل لنا نصیبا فی رحمتک ویا من تنقطع دون رؤیته الابصار
صل علی محمد وآله وادننا الی قربک ویا من تصغر عند خطره الاخطار صل علی محمد وآله
وکرمنا علیک ویا من تظهر عنده بواطن الاخبار صل علی محمد وآله ولا تفضحنا لدیک
اللهم اغننا عن هبة الوهابین بهبتک واکفنا وحشة القاطعین بصلتک حتی لا نرغب الی
احد مع بذلک ولا نستوحش من احد مع فضلک اللهم صل علی محمد وآله وکد لنا ولا تکد علینا
وامکر لنا ولا تمکر بنا وادل لنا ولا تدل منا اللهم صل علی محمد وآله وقنا منک واحفظنا بک

واهدنا

واهدنا الیک ولا تباعدنا عنک ان من تقه یسلم ومن تهده یعلم ومن تقربه الیک یغنم
اللهم صل علی محمد وآله واکفنا حد نوائب الزمان وشر مصائد الشیطان ومرارة
صولة السلطان اللهم انما یکتفی المکتفون بفضل قوتک فصل علی محمد وآله واکفنا
وانما یعطی المعطون من فضل جدتک فصل علی محمد وآله واعطنا وانما یهتدی المهتدون
بنور وجهک فصل علی محمد وآله واهدنا اللهم انک من والیت لم یضرره خذلان الخاذلین
ومن اعطیت لم ینقصه منع المانعین ومن هدیت لم یغوه اضلال المضلین فصل علی محمد وآله
وامنعنا بعزک من عبادک واغننا عن غیرک بارفادک واسلک بنا سبیل الحق بارشادک
اللهم صل علی محمد وآله واجعل سلامة قلوبنا فی ذکر عظمتک وفراغ ابداننا فی
شکر نعمتک وانطلاق السنتنا فی وصف منتک اللهم صل علی محمد وآله واجعلنا
من دعاتک الداعین الیک وهداتک الدالین علیک ومن خاصتک الخاصین لدیک یا ارحم الراحمین

لنفسه واهل ولایته

ای خدائی که بزرگی ترا	در عجایب نبودی هیچ انتها	بر محمد هم بآل او درود	ادرای خلاق با مهر و دود
با بزرگی خود ترا ای کارساز	از ره الحاد ما را دار باز	کن درود و کردگارا بر نبی اکرم	سوی تو در کارها آرد و درم
ای که بر شاهی تو نی انقضا	مدت ملک تو دائم تا بشد	بر محمد هم باش درود و سلام	کن نجات از درد و بال دوزخم
از غضبها و نقمتهای خویش	وارهان آزادی آور زان همش	گنجهای رحمت تو بی منتهی	کان خزاین را نمی باشد فنا

بر محمد اهل بیت حضرتش تو خدایا ده درود بیکرانش
در مقام رحمت و احسان نصیب ای تو بر دعوات خلق خود مجیب

ای خدا گر چشمها نادیده آب وز دو دست من بهم کرده آب
منقطع از ما سوی آئینه غیر تو از بهر هر دو کرد آش

معرض از غیر تو سوی تو نظر اندر آن حالی که نابینا بصر
بر محمد خوش درود آر ای خدا با همه آلش که نیکند و سزا

بخشمان نزدیکی بزرگی خویش گر ز رک کردن ما ابسی نوش
با جلالت هر خطیری بی صغیر خالقی بر هر صغیری و کبیر

تو سلام از در محمد را نکو همچنین بر جمله خوبان آل او
بخشمان اکرام و عزت بر زیارت که بود بطحا هر دل خراب

بر رسول خود محمد ده صلو هم باهل بیت او آل نجات
نزد خود ما را تو بر بالای ما جرم تو ستاری بی عیب که تو

ای خدا از بخشش بخشندگان با حیات خود دعا تو آن
خوف و بیم قابس را تو نما مرتفع کن با صلوات ای احد

تا نباشد بر عنیمان حرا با وجود آنکه آری نها
هم ز فضلت می رسیم تا از کسی آنکه زاحسانت شده هم خواجه بسی

بر محمد خاتم پیغمبران آلش ده صلوات بیکران
جار و بار بحس و قشبان قلمان اینا رد کید و مکری مضمحل

رهنمائیان به نیکوئیها تا دچار بد نباشیم از قضا
عبرت دیگر بد ای از ان کیفر رهنما به بر بدان

هم محمد را بده صلواتها با همه اهلش جدا ای کار ساز
هم نگهداری ما از خود چون رستی تو کهد ارشد

حفظ فرما سوی فضلت از ما لا تباعد نا ز جود اندر ابتغا
آنکه آری تو نگهداری او با سلامت شد همه کارش نکو

از هدایت آوری وی آنش ز دی کار او از هر جهت شد الهی
گر ز سر و آنش نماید جلوه گاه سوی خوانش بی آید در جاگاه

آنکه بر و یک جود او آرای زی مستتر مستغنی از او ز نی
پس درود آور محمد را خدا با همه آل کرامش در وفا

از مصیبات و شقاق زمان حفظمان کن ای امید و امان
همچنین از در شیطان نکاه الف صد شرش ز ما تو بار دار

هم

هم مرارت صولت سلطانها منع فرما تو ش ساریها
ای خدا آنها که دارند کیمیا کی عطا شان جز بفضلت بود ها

که بحر فضل تو کان نبی قول و قود هم ز فضلت ای غنی
پس درود آور محمد را ابد آل آن حضرت که شد خیر البشر

هم بفرما تو کفایت آن کنج آنکه مطعون را بود اعطای تو
فضل وجود تو بود معطوف ما ور نه غیر تو نشد بر کس عطا

که بحر تو جمله معروض قابلیت کی فزا قابلیت بر عطاست
از عدم ایجاد خاک آوردی قابل انواع اعطا کرد

از جماد و از نبات و جانور هر یکی را شد عطیه با ثمار
از جمادی لعل و لؤلؤ و در همچنین اسفل فلان حجر

که برای سنگ صیقلی جوهر زینب ها دشمنی آرد نیا
هم ثماری که بروید از زمین بر یکی شافی یکی را مهلک

جانور حیوان ازان انعام یا نکاه صبح یا وقت تیز
خیره شد آید ازان جمله که وجود آن اعطای تو شد

بر سید و برشتی هر یکی جدا را که مختارش کنی در کارها
آن عطای تو که خیاشه شده گر ز عدم آورد جای بی زود

راجه از خاک آدمی جوهر مجری اعمال خود کرده به
چون جرای آن نهاد و ودو خاک مانده خالص و بی کمک

از عطایای خدای کریم خاک گشته هم پیا و ادبار
پس صلوة بر محمد از ابرهم آل او را آنکه فضلت شد ام

آور اعطا ما که سیطی خود نام پاک بر ما تو جب شاد
خود معرف کشته زنا ام خویش بر عطایت از ان طبع اولیم

غیر این نبود که جمله جهدی از نور فضلت هدایت آمدی
نور وجب بیکشد ایمان پس محمد و آل او ده بیکران

جمله صلوات بفرست و درود هم هدایتمان به بفرما می نمود
هر کسی را که تو نصرت ده منتی فوق المنن بر جان نهی

نی ضرر او را ز جمله خلق گر چه ضلالت شود افزون بس
هر کرا بخشی و داری حرص عطا منع با نها مقصر شان ابد

آنکه را آری هدایت از نیکخواه گمره او نباید ز هر کو ضلال
از فضلیش باشد هیچ باک فوق آیت گردیش خلاف

پس درود بر محمد و آل — کان رسول حق است اشرف کل — نیز ما فرمابر خود کرد تا — خود ز مخلوق تو آید ما عطا
غیر خلاق از همه در غنی — ای ز فضلت حاجت ما غنی — گر نبود و فضل و یاری تو ما — احتیاج جهان بغیر ما
هم ز تو می آورم من ای رسول — راه حق ارشاد آن ای بیحال — هم درود بر محمد آوری — با همه آلش نکو و بهتری
همچنین دلهای ما را آگه — از همه عیب و علل سوم شما — که بود در رود گر تو آل متصل — غیر تعظیم تو ما ای دل
دل بذکر تو سلامت آید — شکر نعمتهای تو ما — تا بدیمان فارغ از هم آل — سالم و فارغ کن از آن جان
هم بوصف نعت گویا — لکنت و عقده در زبان — تا زبانها را کند صف — از کرم نزد ابلیس دور
بر محمد و آل پاک مصطفی — درش تکوی سلام و درود آن — هم بگردان ما ز شکر عیان — سوی تو خوانیم بر سوز
هم بفرما راه راست را — رهبر آئیم احتیاج بی دوا — از پی اخیار مخصوص رجال — بهر تست آنکه نما دل نکو
گر همه رحم آور ای رحمتی — آنچه آید وصف از تها — بر دیر اعلم رحم نیک — خود بدارین ای ملک شیر

السادس من دعائه عند الصباح والمساء

الحمد لله الذی خلق اللیل والنهار بقوته ومیز بینهما بقدرته وجعل لکل واحد منهما حدا محدودا
وامدا ممدودا یولج کل واحد منهما فی صاحبه ویولج صاحبه فیه بتقدیر منه للعباد فیما
یغذوهم به وینشئهم علیه فخلق لهم اللیل لیسکنوا فیه من حرکات التعب ونهضات النصب
جعله لباسا لیلبسوا من راحته ومنامه فیکون ذلک لهم جماما وقوة ولینالوا به لذة وشهوة
وخلق لهم النهار مبصرا لیبتغوا فیه من فضله ولیتسببوا الی رزقه ویسرحوا فی ارضه طلبا لما فیه نیل العاجل

من دنیاهم

من دنیاهم ودرک الآجل فی اخراهم بکل ذلک یصلح شانهم ویبلوا اخبارهم وینظر کیف هم فی
اوقات طاعته ومنازل فروضه ومواقع احکامه لیجزی الذین اساءوا بما عملوا ویجزی الذین
اساءوا بما عملوا ویجزی الذین احسنوا بالحسنی اللهم فلک الحمد علی ما فلقت لنا من الاصباح ومتعتنا
من ضوء النهار وبصرتنا من مطالب الاقوات ووقیتنا فیه من طوارق الآفات اصبحنا
واصبحت الاشیاء کلها بجملتها لک سماؤها وارضها وما بثثت فی کل واحد منهما ساکنه ومتحرکه
ومقیمه وشاخصه وما علا فی الهواء وما کن تحت الثری اصبحنا فی قبضتک یحوینا ملکک وسلطانک
وتضمنا مشیتک ونتصرف عن امرک ونتقلب فی تدبیرک لیس لنا من الامر الا ما قضیت ولا من الخیر
الا ما اعطیت اللهم وهذا یوم حادث جدید وهو علینا شاهد عتید ان احسنا ودعنا بحمد وان اسأنا
فارقنا بذم اللهم صل علی محمد وآله وارزقنا حسن مصاحبته واعصمنا من سوء مفارقته
بارتکاب جریرة او اقتراف صغیرة او کبیرة اللهم صل علی محمد وآله واجزل لنا فیه من الحسنات
واخلنا فیه من السیئات واملأ لنا ما بین طرفیه حمدا وشکرا واجرا وذخرا وفضلا واحسانا
اللهم یسر علی الکرام الکاتبین مؤنتنا واملأ لنا من حسناتنا صحائفنا ولا تخزنا عندهم
بسوء اعمالنا اللهم اجعل لنا فی کل ساعة من ساعاته حظا من عبادک ونصیبا من شکرک
وشاهد صدق من ملائکتک اللهم صل علی محمد وآله واحفظنا من بین ایدینا ومن خلفنا
وعن ایماننا وعن شمائلنا ومن جمیع نواحینا حفظا عاصما من معصیتک هادیا الی طاعتک

مستعملاً لمحبتك اللهم صل على محمد وآله ووفقنا في يومنا هذا وليلتنا هذه وفي جميع ايامنا
لاستعمال الخير وهجران الشر وشكر النعم واتباع السنن ومجانبة البدع والامر بالمعروف
والنهي عن المنكر وحياطة الاسلام وانتقاص الباطل واذلاله ونصرة الحق واعزازه
وارشاد الضال ومعاونة الضعيف وادراك اللهيف اللهم صل على محمد وآله واجعله ايمن يوم
عهدناه وافضل صاحب صحبناه وخير وقت ظللنا فيه واجعلنا من ارضى من مر عليه الليل والنهار
من جملة خلقك اشكرهم لما اوليت من نعمك واقومهم بما شرعت من شرائعك
واوقفهم عما حذرت من نهيك اللهم اني اشهدك وكفى بك شهيدا واشهد سماءك
وارضك ومن اسكنتهما من ملائكتك وسائر خلقك في يومي هذا وساعتي هذه
وليلتي هذه ومستقري هذا اني اشهد انك انت الله الذي لا اله الا انت قائم بالقسط
عدل في الحكم رؤف بالعباد مالك الملك رحيم بالخلق وان محمداً عبدك ورسولك
وخيرتك من خلقك حملته رسالتك فاداها وامرته بالنصح لامته فنصح لها اللهم صل
على محمد وآله اكثر ما صليت على احد من خلقك وآته عنا افضل ما آتيت احداً من عبادك
واجزه عنا افضل واكرم ما جزيت احداً من انبيائك عن امته انك انت المنان بالجسيم
الغافر للعظيم وانت ارحم من كل رحيم فصل على محمد وآله الطيبين الطاهرين الاخيار الانجبين

السابع من دعائه اذا عرضت مهمة ونزلت ملمة

حمد

حمد مخصوص خداوند جهان | که شب و روز را بقوت آفرید
هم بقدرت بیشان داد و تمیز | هر یکی را داد چیزی آن عزیز

غایتی ممدود کرد ایشان | داخل اینها را بیکدیگر چنان
ان یعنی آن صاحب آن | حب تقدیری که شد از رب دین

تا در آن باشند برای بندگان | اکل و شرب و نحنه جاری شان
آورد موجود تا بر آن آورا | شکرها زیبد بفضل کردگار

شب برای شان آفریده او دار | وارهند از رنج حرکت بس گران
نهضت و نصب آید ایشان را برود | پوشد ایشان از کرم رب ودود

راحت ایشان بکو در جا کار | کامین از رنج و تعب فرمود آگه
پس بود این بهر ایشان خوش حکام | کثرت و قوت از آن آید بهم تمام

نایل آیند بی یاری الله تی | که بود ملزوم حیوان شهوتی
از برای شان خلق فرمود نهار | تا بپسندند هم اقسام کار

اندر آن جویند فضل رب خویش | زان سببها که بفرموده بکیش
سوی رزقی که خدا داد تن شان | با جهان اسباب آنها را کشان

در زمین حق شده مطلق حیان | تا رود هر جا ز بازار و دکان
طالب آنچه در آن امان شش | عاجل و آجل ز بهر جا بیشش

دنیی و عقبی بر روی عمل | فاعل همه بر جوید با جل
این که اصلاح جمله نشان | از بهای آن خبرها شان از آن

بنگرد چون آیت شان ابر | در رو طاعات خلاق غفور
آن منازل که بود و فرضشان | حکمهای آن مواقع فرضشان

با خبر شان آید از کار خود | آنچه بد کردار و آنچه خوب شد
نیک و بد را نیک دیده آنجا | مولوی شهری چنین میگوید

گر ز مکافات عمل غافل مشو | گندم از گندم بروید جو ز جو
ای خدا پس چه تو ما را غنی | آنچنان که در وجود شد شدی

بر جهان الطاف تو فاذ خدا | بهر دارین کرده از بهرها
فالق الاصباح ای رب قدیر | از شب آری و روز نمایان دیر

فایده بخشی بما از ضیا | که بروز روشن آن کرده عطا
یاری و نصرت کن ایمان اکرم | زان محلها که طلب قوت آوریم

هم نگهداری کنیمان اندران | از بلیات و ز آفات زمان
داخل صبح او در مجالس | جمله اشیا از اصبح آورین

آسمانها و زمین اسرار ذات گستری از بهر یک آنچه ثبات
متحرک ساکن و شاخص مقیم لطف تو بر جمله آنها عمیم

آنچه باشد در بلندی چو ما یا بود در پرده و بحث الثری
هر یکی را خالق و آمر توئی مشرکی و بیرا اردوی

داخل صبح او دریان بحال کز بقبضهٔ اقتدارت جان
ملک تو سلطان تو دارا محیط فوق هر دو هم شده آن ملک بسیط

بر مشیت قدرت شد مشتعل آن تو باشد همه جانها و دل
ما ز امر تو بگردانیم آن دون امر تو نباشد یک زمان

زیر و رو آئیم با تدبیر تو ای همه تدبیر و تقدیرت نکو
نیست ما را هیچ کاری عز آن که تو انجاش کنی ای رب دان

همچنین خیر و خوشی خود بما جز تو آری از کرم آن ز عطا
ای خدا ایزد و حادث شبیه شاه آن بر ما همی باشد عتید

گر نباید مان بمحمد کرد کار هم بمحمد حق کنه‌مان و اکرا
ور بدی آریم خود ایزد ورا در گنهکاری و عصیان ما جدا

بازمت ادعا جدامان ای همچنین ما را فرقت با ای
بار الها بر محمد و آل او تو سلام آر و درودش در نکو

دو بما حسن مصاحبت او را کن جدا از هر بد و محبوب نما
بر جریره دجی باریم از کجا بر کسانی همیان نباید افزآب

یا صغیره یا کبیره گر شد ای جهتناب از جمله ای
هم صلوة بر محمد آر باز هم با آلش ای خدای کارساز

هم در ایزد و ای خدای جلیل نیکو بیامان همی فرجز
خالی او ریاران در این آستان صبح و مسا پیوسته محمد بنگر

جزای فضل جانان آور کن میسر بر کرام الکاتبین
گر تو هستمان با ساسی شوند رحمت ما را هم آسان آورند

کن صحایف‌مان ز نیکوئی پر تا نیارند آن کرام الکاتب
منقبح رسوا مفر ما بر دو شان در نگارش از بدی اعمال‌مان

بهر ما هر ساعت از ساعات ای ای خدا حفظ و عبادت ارمان
که بهر ساعت ای ایزد ای خدا بندگی آریم و طاعت مر ترا

هم نصیبی در نشر اکرم شاه صدیق با ملائکه کرام
رهنما صل علی خیر البشر آن محمد اسم و آلش سر بسر

حفظان

حفظان فرما در هر روز ای الٰه از اعادی و بهر کار تباه
زانچه مر دستها و خلعان از زمین و از شمال آن جان

از جمیع ناحیها ای حمید حافظی و عاصمی ای وحید
که معاصی تو ناید نگاه رهنما بر طاعت ای کردگار

که طلب آریم عمل از بهر آن تا محبتمان ترا آید گزین
بر رسول و محمد درود هم با آلش ای خدا وندودود

بخششان توفیق این دار روز در همه ایام ما ای کردگار
بهر استعمال خیر و برّ و خوب ور شرار روید نا ایم احتساب

شکر نعمتهای تو آریم ما اتباع بر سنن آید از ما
احتساب از بد عجب و رسمها امر و نهی از نیک و بد ما

لبس اسلامی حیا کرده آدم رخت ما طلّ از برین و بیم
انتقاص ما طل و ازال یاری واعزاز حقمان از جان

کمری را رهنما باسم ما بر ضعیف آئیم یاری و لیوان
پس عمگین ر شتهٔ ما لهیف نوش مرحوی بیاین همت الیف

ای خدا پیمبر نکو سیر دو صلوه بر محمد و آل بر
معتقدمان کن با دروی جان که با تحضرت شده ستی عهدمان

بهتری او وصل بر صحابی که بما باشد رفیق و رای غنی
از برای ما بود در بهر حق شافع محشر جان شاد سبق

بهتری وقتی بود او را که مه ساپه بر سرما فکنده چهر او
ما در آن سایه بر سر نفس امان از همه هول و عذاب دوزخ جان

هم بکرد امان کس ای رحمان کش مرور آرد و شب و روز حسین
همچنین آدم ز جمله حلق تو اشهدی با شکر بر وی نیکو خوی

از برای الحمد الی کرده از همه نعمت که خلق آورده
اعدل و اقوم بود او را نظر آنچه فرمودی مشرف ز شرع

نیز با دانشران مباش ای زانچه از تو نهی و تحذیر آمدی
بار الها شاه را آمر تر که شهادت کافی و ارا باشد

آسمان تو زمین تو با ایه کنی وز ملایک یار خلقت حسین
جمله را شاهد از روز آورم اندر این ساعت از این کار در هم

مستتر مس که میباشد همین من شهادت هم بر تو خود آن
تو خدائی غیر تو نبود خدا قائمی بر عدل و قسط حکمها

الک الملک رحیمی خلق را رحم و رأفت بر عباد باشدا شد محمد عبد تو پیغمبرت بهتر از خلق تو باشد در برت
بر رسالت خاص او را کرده‌ای بر ادای آن تو امرش کرده‌ای امر بر نصح امت کردیش پس رسانید او نصیحت کرده خوش
بار الها ده محمد را سلام بر وی و آل کرامش بالتمام رایحه صلوة در وی الحق و هر یکی بر روی رحمت بر نشسته
هم رها او در اسان هر جا زانچه از امت رسول از اشدا که تو ای منان بر جمله رحیم همچنین بخشنده ذنب عظیم
ارحم از کل رحیمی ای خدا بر محمد ده صلوة خویش را وآل او و طیبین و طاهران جمله را اخیار نده و نیکو کنان
برو پیرا علم این باشد امید که بدارن آوری او را امید حرمت پیغمبر نیکو خصال نا امیدش نا وری بود و بال

السابع من دعائه اذا عرضت له مهمة ونزلت ملمة

يا من تحل عقد المكاره ويا من يفثأ به حد الشدائد ويا من يلتمس منه المخرج الى روح الفرج ذلت لقدرتك القضاء
ومضت على ارادتك الاشياء فهي بمشيتك دون قولك مؤتمرة وبارادتك دون نهيك منزجرة
انت المدعو للمهمات وانت المفزع في الملمات لا يندفع منها الا ما دفعت ولا ينكشف منها
الا ما كشفت وقد نزل بي يا رب ما قد تكادني ثقله والم بي ما قد بهظني حمله وبقدرتك
اوردته علي وسلطانك وجهته الي فلا مصدر لما اوردت ولا صارف لما وجهت ولا
فاتح لما اغلقت ولا مغلق لما فتحت ولا ميسر لما عسرت ولا ناصر لمن خذلت فصل على محمد
وآله وافتح لي يا رب باب الفرج بطولك واكسر عني سلطان الهم بحولك وانلني حسن النظر
فيما شكوت واذقني حلاوة الصنع فيما سألت وهب لي من لدنك رحمة وفرجا هنيئا

واجعل

واجعل لي من عندك مخرجا وحيا ولا تشغلني بالاهتمام عن تعاهد فروضك واستعمال سنتك
فقد ضقت لما نزل بي يا رب ذرعا وامتلات بحمل ما حدث علي هما وانت القادر
على كشف ما منيت به ودفع ما وقعت فيه فافعل بي ذلك وان لم استوجبه منك يا ذا العرش العظيم

في مهمة وملمة

ای که بگشاده شود از رحمتش از مکاره عقده‌ها نیکو ز بس ویکه خلاقی وقادر عقده از کرا اهتمامی خود بر کش
هر کراهت را تو سد آری یقین بر کشا آور ز نیکوی از ین هر دمی صد کون کرده از رضا ظاهر آید جمله کات و غم ورا
که بود بسته دو پس رحمتی بابت چاره بنوانیم کردن یاران لی بس تنها بود بیچاره غیر تو نبود خدایا کاره
ما مکاره ما مکارم امر تست بشکنی ما نقص باآری درست دست دست ایست ای الهی زامر تو هر کهین و هر مهین
غفلت از ذکر تو باشی و هما تا مکاره را نمائیم چاک چون چو لی اول چو لی آخر قدر رحم فرما دست از لطف گیر
انچه شایان دعا ما را شای یاد ما نیم که بخاطر آی از همه کرده همان تو بتر که نمیدانیم بر ما چه شود
ای همه دانیم که تو خالقی قادری و مهربانی ازلی نیست قادر این بغیر تو آگه هر نفس ما را ز لطفت دیده باش
خارج از رحمت عرضه شده از کرم قادری کو نا کون جمله را تشریح اکرام هم حیرت افزا آمده آن دور
چون همی دانی توالی کو کسی حاجت عرضه باشد آن کسی اکمه تسکین آمدی اهل فضل حد نخستین ما هم آورده نکو
آنکه از او آید بیان ملتمس مخرج او آید بما فریاد رس مخرج الحی الصمد مخرج ما بطلب سوی روح خوش فرج اکار ما
قدرت تو رام و نرم کرد صعاب لطفت اسباب آمدی فتح باب قدرتت اجرا ده در قضا با ارادت مضی بر ما مضی

جمله اشیا را اراده تو دهد — بخشی ای آنکه توئی سلطان خود — که مشیت را تو بر هر چه اراد — دو جهان را ای خدا داده‌ای

همچنین بر جمله اشیا از خدا — از اراده بسته ان کردها — یعنی اینکه حل و عقد کارها — با مشیت با اراده تو شدا

امر و نهی حق بدون لطف خود — در امور از قبض و بسط احکام — چون مشیت با اراده گشت کن — فیکون می آمدی ان انجمن

در جهات و ظلمات ای خدا — جز تو مان فریادرس نی خدا — معود و مفزع توئی از خلق و خویش — غیر تو نارد از آنها کس رهش

منع دفع می‌دارا ابها اگر — از قدیری خود ای دفع خبر — منکشف از ابها ما هر کس — جز که فرمائی بعدت کشف و بس

نازل بر من بسید یا رب یقین — آنچه بسنگینی ز رحمت شد چنین — هر که به درد و الم ار گردد رسید — زحمت بسیارم آن آن شدید

حمل آن بر من بسی مشکل شده — رنج بسیاری و بار دل شده — قدرت چون واردم فرموده ان — هم بسلطانی تو گشته چنین

آنچه را که تو نمودستی ورود — هیچکس غیر از تو نتواند زدود — آنچه با امر تو جه کردان — کس نتاند منصرف کرد ان جهان

آنچه بگشائی نبندد کس ورا — وآنچه بندی دگری نگشایدا — عسر و یسر از تو بودی ای زوال — می نتاند هیچکس تبدیل حال

عسرتی را که تو بدهی چاره است — چون میسر داری دارد غنیمت — نه کسی جز تو واند عسر و اد — نه بجز تو میتواند کس گشاد

یار و ناصر تو خود الا بری — دردها را زداون کن الهی — بر محمد ان نبی الرحمه تو — هم بالش ده درود و خوش بگو

ای خدا باب الفرج بر من گشا — از غنا و قدرت ای نجا — ای احاطه دهر عالم از کن شکل — کن بحول خود مبدل حسن

میرسان دیدم حسن نظر — اندر انچه سا کیم بنکو کر — هیچ شانی شیرینی و طعم نکو — اندر انچه میکنی زان جستجو

آنچه محمودم من از فضل سوال — از کرم سا کچون بدی انجا اکن — رحمتم فرج ده و شکوار — مخرجی در زندگی بحسم نگار

هم مکن مشغولیم بالا اهتمام — که بهر هم واقع از عنده تمام — در فروض و ز ستن اندر خلل — کانچه میرسید نباید در عمل

واجب و سنت بانجام از قت — و موفق کن تمامش در سبت — تنگم آرد آنچه نازل شد بمن — از غم و اندوه و دادار زمن

پر غم و اندوهم اکنون ای احد — بار خاطر از قدرت بر کشا — قادری بر کشف نیکوئی آن — که مرا راه دادوده کران

دفع سوئی کن که دادم منت — آن بعزمی که مرا احسن است — گر چه مستوجب باسم مرا — از تو میرسید نکو فرما

ای خدای صاحب عرش عظیم — و موفق کن براه مستقیم — که دیبرا علم اجهل نیابی — از کریمی تو این شیائی

الثامن کان دعائه فی الاستعاذه عن المکاره

اللهم انی اعوذ بک من هیجان الحرص وسورة الغضب وغلبة الحسد وضعف الصبر وقلة القناعة وشکاسة الخلق والحاح الشهوة وملکة الحمیة ومتابعة الهوی ومخالفة الهدی وسنة الغفلة وتعاطی الکلفة وایثار الباطل علی الحق والاصرار علی المآثم واستصغار المعصیة واستکبار الطاعة ومباهات المکثرین والازراء بالمقلین وسوء الولایة لمن تحت ایدینا وترک الشکر لمن اصطنع العارفة عندنا او ان نعضد ظالما او ان نخذل ملهوفا او نروم ما لیس لنا بحق او نقول فی العلم بغیر علم ونعوذ بک ان ننطوی علی غش احد وان نعجب باعمالنا ونمد فی آمالنا ونعوذ بک من سوء السریرة واحتقار الصغیرة وان یستحوذ علینا الشیطان او ینکبنا الزمان او یتهضمنا السلطان ونعوذ بک من تناول الاسراف ومن فقدان الکفاف ونعوذ بک من شماتة الاعداء ومن الفقر الی الاکفاء ومن معیشة فی شدة ومیتة علی غیر عدة ونعوذ بک من الحسرة العظمی والمصیبة الکبری واشقی الشقاء وسوء المآب وحرمان الثواب

وحلول العقاب اللهم صل علی محمد و اله و اعذنی من کل ذلک برحمتک و جمیع المؤمنین والمؤمنات یا ارحم الراحمین

الاستعاذه من المکاره

بار الها من بتو آرم پناه ز اضطراب حرص اندر احتیاج همچنین از سختی خشم و غضب وز حسد کارد زوال کس طلب

چون حسد غالب شود خواهد چنان تا زوال آید نعم بر دیگران همچنین از ضعف صبر تو بشتن در قناعت کم نمودن کاستن

هم ز بد خوئی و افزون شهوتی که شود بر هم ز زن آحال فتی بهر خود بگزیدن بختی بد گر طریق فهم مطلب گشته زد

بر هوای نفس تابع آمدن در طریق راستی پرداختن خواب آلوده به غفلت بودنی با تعب اندر عوض نمودنی

باطلی بر حق نمودن اختیار که گزیند باطل آرد حق کنار بر گناه اصرار کردن همچنین معصیت پیدا شده خورد و کمین

طاعت افزون دیدن او را نمود زاهل ثروت بر نیاید مایه سود خوار دیدن مردم بی چیز را وانچه در دست عمل بد دیر را

شل آنکه تولیت دارد بمال جمله را خود خورده و نبدا ثمال صاحبان حق که محروم او هیچ نه در دار ده عقد

رفع عسرت را ز دارائی و با یک عدو را چاره آن آرا جمله را خود خورده و برده گران حال پیکران مهی نان

این بود سوء الولایه در امور در حق اصحاب خود داری قصور ترک شکر آنکه در حق تو بود نیکه احسان و حق آرد نکو

یا که ز ترک ظالمی اسم یا که مظلوم ما کرده جفا یا خوریم آنچه نباشد حقمان یا بگوئیم آنچه نادانیم آن

هم پناه بر تو می آریم ازین که شویم از غیر خود مان عیب بین در غرور ائیم از اعمال خود وستی بر بیم در آمال خود

باز از سوء سریره و دل پناه یا پناه آریت ای شاه و اله زانچه غالب آید ما شیطان نان یا که نکبت دارد از ما زمان

در گناه صغیره چنان همچنین از ظلم سلطان ای اله چون شود ما را ز کالای نکال التجا بر تو بیاریم و پناه

ازون

از فزون خواری و از کل ما از کفاف اندکی و قصد الزُّ از شماتتهای جمله دشمنان از نداری و احتیاج همگنان

از معاش سخت مرگ بشر که نه وعده مرگ آید ان سر هم پناه از تو همی جوئیم ما از غم و حسرت مصیبت و ابتلا

هم ز اشقی شقا سوء المآب که نباشدان ثواب آید عقاب بر محمد هم بال آن رسول ای خدا فرما درود خود نزول

بر من و بر مؤمنین و مؤمنات ده پناه از این همه و نجات وین دعا را هم اجابت در بکمال ارحم الراحمین ای ذوالجلال

التاسع دعاؤه فی الاشتیاق الی طلب المغفره من الله جل جلاله

اللهم صل علی محمد و آله و صیرنا الی محبوبک من التوبه و ازلنا عن مکروهک من الاصرار اللهم

ومتی وقفنا بین نقصین فی دین او دنیا فاوقع النقص باسرعهما فناء واجعل التوبه فی اطولهما

بقاءً و اذا هممنا بهمین یرضیک احدهما عنا ویسخطک الآخر علینا فمل بنا الی ما یرضیک عنا

واوهن قوتنا عما یسخطک علینا ولا تخل فی ذلک بین نفوسنا واختیارها فانها مختاره

للباطل الا ما وفقت اماره بالسوء الا ما رحمت اللهم وانک من الضعف خلقتنا وعلی الوهن

بنیتنا ومن ماء مهین ابتدأتنا فلا حول لنا الا بقوتک ولا قوه لنا الا بعونک فایدنا بتوفیقک

وسددنا بتسدیدک واعم ابصار قلوبنا عما خالف محبتک ولا تجعل لشیء من جوارحنا نفوذا

فی معصیتک اللهم فصل علی محمد و آله واجعل همسات قلوبنا وحرکات اعضائنا

ولمحات اعیننا ولهجات السنتنا فی موجبات ثوابک حتی لا تفوتنا حسنه نستحق بها جزاءک

طلب المغفره

ولا تبقی لنا سیئة نستوجب بها عتابک

بار الها بر رسول خود سلام | میده و بر آل او جمله کرام | حضرتش را شد محمد نام که | آسمان ایوان آن آمد کوکبش

سوی محبوب کسی توبه بران | از کرم گردان و آنهم با نجوان | کمر هست کاصرار شد کی بود | از معاصی ذره و انواع شرور

در تو نقصان شود زین توبه | پس نقیصین دین و دنیا ای اگر | زانکه و هر یک اثر عیسی در زوال | نقص بر آن کن دگر را ده کمال

اگر ز اطول زمان و توبه آورش | کز قبول توبه در بای خوش | چون دو قصد آن بود درگاه ما | یک رضا و یک غضب آورد را

بار الها مایل آوردهای آن | که رضای تو بود در آن جهان | آنچه موجب بر غضب شد در تو | بهستمان زان کار آور ای نکو

کاختیار نفس بر باطل رود | جز بکر رحم تو شامل نبود | رحم تو ار کی بدل اماره ام | میر باید در نباشد چاره ام

اختیار نفسمان خالی از آن | می نیاورد ای خدا از سبب | کر سوی باطل شد آن را اختیار | جز بتوفیقت نشد دفع شرار

جانب بد میکشد اماره نفس | می بداند کل که این را نیست وفق | غیر اینکه رحمت آید با | مخلصی از کی بری ما را شد

خلق فرمودی چو ما ار ضعف آل | هم بنا کردی بر وهن احتمال | کا بتدا فرمودی از ما بهس | پس نه حول و قوتی شد آن گرن

جز بعونت پس بکن تا بند خوش | هم بتوفیق عنایت وش خوش | چشم دلمان جز بجستهای خود | کور فرما کاین گوار آن شد

تا در اعضا و جوارح تو ما | هیچیک اندر معاصیت خدا | که نیاید تا اعدا اندر ذنوب | در عبادات خدا باشند خوب

بر محمد آن رسول رحمت | همچنین بر آل او در راه قت | ده سلام و نیک او رسال ارد | هم بگردان تو ز لطفت ای ودود

از قلوب ما صداها زنگ | در عبادات صدای هر یک | جمله هر کاسه همه عصیان کر | در بحه از چشم در با بهات

هر کی را کس برق بهره یاب | گر از طاعتهای ما بود آب | تا بجدی که نباشد توب از او | هیچ نیکوئی طاعتهای او

تا آن

تا بآن آید جزا را مستحق | در بر عدل قدیر رب و حق | هم نه باقی باشد ای عادل کی | تا که مستوجب بقهرت آید ای

بر دو پر اعلم آورد لطفت جود | تا تواند در رحمه نیکو نمود | وانکهی الفاظ مرورت غیب | گر نباشد لطف پوشد جمله عیب

العاشر وکان من دعائه علیه السلام في اللجاء الی الله تعالی

اللهم ان تشأ تعف عنا فبفضلک وان تشأ تعذبنا فبعدلک فسهل لنا عفوک بمنک واجرنا من عذابک بتجاوزک
فانه لا طاقة لنا بعدلک ولا نجاة لاحد منا دون عفوک یا غنی الاغنیاء ها نحن عبادک بین یدیک وانا افقر الفقراء
الیک فاجبر فاقتنا بوسعک ولا تقطع رجاءنا بمنعک فتکون قد اشقیت من استسعد بک وحرمت من استرفد فضلک
فالی من حینئذ منقلبنا والی این مذهبنا عن بابک سبحانک نحن المضطرون الذین اوجبت اجابتهم واهل السوء
الذین وعدت الکشف عنهم واشبه الاشیاء بمشیتک واولی الامور بک فی عظمتک رحمة من استرحمک وغوث
من استغاث بک فارحم تضرعنا الیک واغننا اذ طرحنا انفسنا بین یدیک اللهم ان الشیطان قد شمت بنا
اذ شایعناه علی معصیتک فصل علی محمد وآله ولا تشمته بنا بعد ترکنا ایاه لک ورغبتنا عنه الیک یا رب

في الالتجا

بار الها ار بخواهی عفومان | فضل تو می آید میان احسان | در عذاب آری ز عدل تو | آنچه تو خواهی همان بر ما رود

سهل و آسان ما نما عفو خود | کان قضای نیست ای عفو شد | از عذاب بر گذشت ده بنا | جز گذشت نی پناهی ای اله

زانکه طاقت نیستمان بر عدل تو | نی نجاتی بر یک از ما ای نکو | جز بعفوت ای غنی الاغنیا | عفو تو باشد نجات و خوب ما

ما خود ایستیم بر تو بندگان | بین دو دست خدای انس و جان | دین و عقبی زود دست ما | فاقر و خلاق و بنده نواز

از فقیران فقر ما سوی تو من | کن جبیره فاقه ام ای ذوالمنن | فاقه ما از عطای تو بسست | چاره فرما و نجاتمان بست
هم مبین خود که نمان تا امید | که شقاوت را نیاید آن پدید | آنکه بیجوید سعادت از رتب | قطع امیدش مفرما از رب
از تو بیجوید عطا حرمان مده | وز نعیم فضل خود صدش مده | که در ایشان رحمت بسته ابواب | کاذرش مرجعی بر خود
سوی کی ره سه که از در برهیم | از درت کاینده آن درگهیم | ای تو سبحان و همه ما مضطریم | جملکمان اسعار از در خوریم
که اجابتشان تو واجب کرده | بر همه مضطر تو رحم آورده | داده وعده که کشف بشان | که از ایشان رفع ضراری بنشان
آن مشیت که ترا ایشان شدا | ابه اشیا امر آرا شدا | کار دستر حام و رحمت بادی | که مشیت هست احمت شدی
سعی از تو هر که هر خواهی | در حق او بد آنکه گون آمدی | استعانه هر که از تو نمود | غوث او دادی و یاوری تو بود
کاستعانه او مشیت احد شست | آنچه خواهد از عطا عنایت | پس برای این برای ما رحم آر | چون تضرعهای ما سوی تو شد
پس دو دست خود را با | طرح کرده تسلیم آوردیم اغنا | شامت دشمنان ما شیطان | بر در نوبت تو خوشنود ما نگاه
که گرفتار مجادلات تو از | پیشوم از اسی رحم آن حال | پس درود بر محمد و آل او | خوش نظر بر غم سلطان عدو
پروی ما کرده ما رحیم صلا | ترک شیطان میام ای احد | شامت و خذلان شیطان | بعد ترکش خضلان و ما نگاه
که از در ما رو سوی تو شدیم | سائلانه بر در تو آمدیم | این دیر اعلم بچاره را | چاره بخش ای دیگری هما

الحادي عشر وكان من دعائه عليه السلام بخواتيم الخير

يا من ذكره شرف للذاكرين ويا من شكره فوز للشاكرين ويا من طاعته نجاة للمطيعين صل على محمد وآله واشغل قلوبنا بذكرك عن كل ذكر والسنتنا بشكرك عن كل شكر وجوارحنا بطاعتك عن كل طاعة

فان قدرت لنا فراغا من شغل فاجعله فراغ سلامة لا تدركنا فيه تبعة ولا تلحقنا فيه سأمة حتى ينصرف عنا كتاب السيئات بصحيفة خالية من ذكر سيئاتنا ويتولى كتاب الحسنات عنا مسرورين بما كتبوا من حسناتنا واذا انقضت ايام حياتنا وتصرمت مدد اعمارنا واستحضرتنا دعوتك التي لا بد منها ومن اجابتها فصل على محمد وآله واجعل ختام ما تحصي علينا كتبة اعمالنا توبة مقبولة لا توقفنا بعدها على ذنب اجترحناه ولا معصية اقترفناها ولا تكشف عنا سترا سترته على رؤس الاشهاد يوم تبلوا اخبار عبادك انك رحيم بمن دعاك ومستجيب لمن ناداك

خواتیم الخیر

ای خدائی که بود ذکرت شرف | از برای ذاکرینت هر طرف | شکر تو بر شاکرین فوز و ظفر | مر مطیعین طاعتت ترفیه
بر رسول الله محمد ده سلام | همچنین بر آل پاک او تمام | قلبهامان را بذکر خود بدار | غیر آن ذکری دگر بر دل مبار
از همه ذکری بکن مشغول مان | که دمی هم نباید از ذکر تو نهان | هم بشکر خود زبان ما بکش | از همه شکری شده دلهای ما
جمله اعضا ما بطاعتهای خود | خوش نما کز جمله طاعت بگذرد | از مقدرها ما فراغت گر رسد | در همه کاری که ما آورده
از فراغتمان سلامت آورد | نی ور آن ظلمی شود ما را عتو | که گرفتار و تبعمان آورد | با ملالت محق در هر بزم
تا که آید منصرفمان سیئات | خالی از بد و ای مدد حسنات | آن صحیفه بد بود نیکو کتاب | سیاس محو و کرد و نیکیاب
گر نکار شهای ایل امور | با نکوئی از همه کشته قرد | نزد کاتبیان شد سبی نقص گر | که نباشد از خودا بی دگر
مدت اعمار ما گر رسید | صرم و قطع آن همی آید هم | دعوت فرموده احضار ما | محتضر احوال ما شمار ما

دعوتی کاید مباد آن گزیر	در قبولش هم نشاید کرد دیر	تا گزیریم از ردش در قبول	بار الها رحمت الحاکمین شمول
بر محمد و آل پیغمبر درود	ده درود بیکسانی آر خوش	تا تبان کار ما زان بحجها	کتب بر ما آورده بی حرجها
ختم آنها را همه آورد نیک	توبه مقبول ما زان دو یک	ببدا انهم بر کنار بیمان ما	بر اخراج و اقرار آرم کار
بعد توبه کسب کار بد کنیم	توبه را از کار بد بر هم زنیم	زانچه کردی سر کشف آن ما	اندر آن روز کی کشف آید آ
هر خرابه کان تو بنا	هر که میخواند ترا رحم آید	مستجیب آن که میخواند ترا	ار چه دارین بر دو بر آری عطا

الثانی عشر دعائه فی الاعتراف وطلب التوبة

اللهم انه یحجبنی عن مسئلتک خلال ثلث وتحدونی علیها خلة واحدة یحجبنی امر امرت به فابطأت عنه
ونهی نهیتنی عنه فاسرعت الیه ونعمة انعمت بها علی فقصرت فی شکرها ویحدونی علی مسألتک تفضلک
علی من اقبل بوجهه الیک ووفد بحسن ظنه الیک اذ جمیع احسانک تفضل واذ کل نعمک ابتداء فها انا
ذا یا الهی واقف بباب عزک وقوف المستسلم الذلیل وسائلک علی الحیاء منی سؤال البائس المعیل
مقر لک بانی لم استسلم وقت احسانک الا بالاقلاع عن عصیانک ولم اخل فی الحالات کلها
من امتنانک فهل ینفعنی یا الهی اقراری عندک بسوء ما اکتسبت وهل ینجینی منک اعترافی لک بقبیح ما ارتکبت
ام اوجبت لی فی مقامی هذا سخطک ام لزمنی فی وقت دعای مقتک سبحانک لا ایئس منک
وقد فتحت لی باب التوبة الیک بل اقول مقال العبد الذلیل الظالم لنفسه المستخف بحرمة ربه الذی
عظمت ذنوبه فجلت وادبرت ایامه فولت حتی اذا رای مدة العمل قد انقضت وغایة العمر قد انتهت

وایقن

وایقن انه لا محیص له منک ولا مهرب له عنک تلقاک بالانابة واخلص لک التوبة فقام الیک
بقلب طاهر نقی ثم دعاک بصوت حائل خفی قد تطأطأ لک فانحنی ونکس راسه فانثنی قد ارعشت خشیته رجلیه
وغرقت دموعه خدیه یدعوک بیا ارحم الراحمین ویا ارحم من انتابه المسترحمون ویا اعطف من اطاف
به المستغفرون ویا من عفوه اکثر من نقمته ویا من رضاه اوفر من سخطه ویا من تحمد الی خلقه بحسن التجاوز
ویا من عود عباده قبول الانابة ویا من استصلح فاسدهم بالتوبة ویا من رضی من فعلهم بالیسیر و
یا من کافی قلیلهم بالکثیر ویا من ضمن لهم اجابة الدعاء ویا من وعدهم علی نفسه بتفضله حسن الجزاء
ما انا باعصی من عصاک فغفرت له وما انا بالوم من اعتذر الیک فقبلت منه وما انا باظلم من تاب الیک
فعدت علیه اتوب الیک فی مقامی هذا توبة نادم علی ما فرط منه مشفق مما اجتمع علیه خالص الحیاء
مما وقع فیه عالم بان العفو عن الذنب العظیم لا یتعاظمک وان التجاوز عن الاثم الجلیل لا یستصعبک
وان احتمال الجنایات الفاحشة لا یتکادک وان احب عبادک الیک من ترک الاستکبار علیک
وجانب الاصرار ولزم الاستغفار وانا ابرأ الیک من ان استکبر واعوذ بک من ان اصر واستغفرک
لما قصرت فیه واستعین بک علی ما عجزت عنه اللهم صل علی محمد وآله وهب لی ما یجب علی لک و
عافنی مما استوجبه منک واجرنی مما یخافه اهل الاسائة فانک ملی بالعفو مرجو للمغفرة معروف بالتجاوز
لیس لحاجتی مطلب سواک ولا لذنبی غافر غیرک حاشاک ولا اخاف علی نفسی الا ایاک انک اهل التقوی
واهل المغفرة صل علی محمد وآل محمد واقض حاجتی وانجح طلبتی واغفر ذنبی وامن خوف نفسی

طلب التوبه

انك على كل شيء قدير و ذلك عليك يسير آمين رب العالمين

بارالها ایکه محبوب آدم / زانچه کز تو مسلط شده ام / باشدی سر چیره در کاخ حرم / بر طریق مسکنت می آورا

یک از آن آنکه درد بر من / کرده ام اهمال ایم کشیده طعن / دومین از نهیب اعم شده / سومین از شکر کوتاهی بود

باشد اسلوب حکیم از وی آن / الی لا عبد از قرآن آن / که در انطاکیه مکلف حبس / موقع تعریض آن مسکر ال

ناکم مالی بقوم العاکفین / دل سجاد اینچنین صنعا کند / مسکت گردن ز خلاق عباد / این سه جا به بجود ارم ها

امر و نهی و شکر خلاق نعم / جای آورد و پس جو و غم / این کمی که سوق م به پهلوی تو / این فضلهای تو سد ای نکو

اندر آن موقع که فضلت شدی / جمله ها کرده چو کرده آگهی / حاجت ترغیب خود یاد باد / کز همه مستغنی آید فضل رب

آنکه رد بنهاد اندر سوی حق / حسن ظنش میرزا کوی حق / آنکه با اقبال آید قبل آیت / گرچه مشتی گل خوارد احسان لیت

که همه احسان تو ارسل شد / هرکی نعمت ز تو خود ... / پس همیم من خدا یا بر آرت / رو درهب کدای در رب

ایستاده خود و تسلیم آن ذلیل / سائل تنها توخلانی خلیل / از من آن شرمین سوآل آید ترا / که مصیل آید فقیری ... کدا

حضرت من متعرم خود ابن / که نه استسلام من امرید آن یقین / دقت احسان تو الا آنکه من / قلعم آید از ذنوب مسیحن

در همه احوال عالی نامی / از مسا نهای تو زان تحکمی / اینچنین اقرار من آیا مرا / نزد تو نفعی و هر یار ها

زانچه بوده سوء تسیم امور / زین نجاتی آیدم از تو ظهور / اعترافم در ربت بر بهری / زار نکابم بر هر آنچه شدی

اینچنین اقرارم ایا نافع / یا که ضار آید از اینکه بید / اینچنین اقرار وجب آرد / کا نیفعامم زجرا روم هم

سخط و نقمت توام آید جای / بر چنین اقراز ذنب مشتکا / لازمم آید در این وقت دعا / که گرفتار مکافات آیما

ای تو

ای تو سبحان از توام تا من بری / باب توبه با یقین بگشاده ای / بر درت پویم دلیل عبدی ترا / اینچنین گویم دل سلطانه ادا

ظالم بر نفسم ای یزدان من / مستحق حرمت رب ذوالمنن / ایجانی که عظیمتش از ... تو / با بزرگی گناه من و عیوب

رو در کارش چمش اقرار کرد / از عمل و پس حال اعرار کرد / که عمل را وقت مر انقضا / عمر را غایت رسیده انتها

شد تعیش آنکه نباشد مر ورا / نی پناه و مهربانی غیر خدا / با انابت آیدی بنای تو / توبه خالص ارادت دائمی تو

پاک و طاهر سوی تو آرد قیام / با چنین دل خواند هر صبح و شام / با خضی صوت و محجوبی بصد / مر ترا با صدق نیت خواندم

خود سر افکنده برای تو ... / منحنی و نی بلند ارد سر او / مرتعش از بیم تو لرزان ها / غرق اشکش صورت و خواندترا

اینچنین کی ارحم الراحمین / آنکه را آتاب شده ار سر حمن / اعطف و با مرحمت آنراکه او / بهر استغفار او در طوف شد

ای کسی که عفو او شد پر شر / از عقوبت کردش در خیر و شر / آنکه او فر باشدی او را رضا / از سخط و ز قهر او اندر قضا

ای که مهر آری بحلق و شتن / از بخشش گذار ای حسن / آنکه می آرد رجوع بر عبا / در قبول توبه و ارشاد

از اصلاح امور بندگان / نوش توبه آنچه فائده کشان / آنکه خشنود رضا می آی / زان عملهای میسر ازدی

طاعت کم از عبا شاد ازد / او مساوی بشمرد اندر بید / را جابت ضامن آمد در دعا / وعده خود فرموده بر حسن الجزا

از خود دار فضل خود ابن آن / بندگانش را چنین در گشود / چه گناه من دیگر عاصیان / باشد افزون در دو ر ... عمران

چه مرا در خور ملامت باشدی / زان فزونتر کاعذار پیش آرد / زانکه او وعده می آورد قبول / اندیشه از فضل و الطاف شمول

چه مرا باشد بانکه خود مرا / بیشتر بر نفس خود ظلم آیدا / زانکه سوت ... / در امور خود رجوع آرم نکو

توبه آرم سوی تو در اعظام / این توبه پشیمانی تمام / نادمم زانچه از آن افراط شد / ترسم از آنچه برادر جمع آخر

که شده افراط بعصیان بعضی | ربکا فاسق خود آمیسته | راسخه واقع حالت شیرین شده | عالم در آن وقایع آمده
که نیامد از بزرگی کناه | خود بکرت عفو آن آری اگر | خود در عصیان بزرگ بس گران | نی تجاوز آید صعب گران
واحتیاج پرهیز از بد کردن تو | هر توئی باشد آن کبیره | سوی او ارسه کان ان اشنه حب | از گنه ترک تکبر باد
جاب اصرار او نکرده آری | هر دم استغفار از بد آری | میکنم ابراز استکبار من | هم پناه آرم تر از اصرار من
بر تو استغفار می آرم از آن | که قصورم شده در انجام احسان | یاری از تو خواهم اندر عجز خویش | راتخه نتوانم با انجام امر خویش
بر محمد خویش درود آور اول | همچنین بر آل او نیکان از راه | هم بخش اعطا نما آنچه مرا | از عبادات تو واجب شده
ز انچه مستوجب تکبر آرم | رحم آور تا که زن زود آرام | هم بنما هم ده از آنچه بیش بیمی | ز اهل بد آرند با خود ار همی
پس توئی بی منتها بر عفو آمده | مغفرت از تو همی آید | جمله معروف و تجاوز از تو شده | جز تو بر کس نا ورم حاجت بجود
لیس بحاجتنا مطلب سواک | لا اله نبی غافر غیرک خشاک | می ترسم بر نفس خویشتن | جز تو ای دانا کریم ذو المنن
کاهل تقوی و اهل مغفرت | زنده فرمائی رجا ان رحمت | هم صلوة بر محمد از بزر | بر بالش جمله نیکان عزیز
حاجت با آنچه مطلب آورم | تو با نجاح از کرم آری کرم | هم گناه ان مرا مغفور دار | ز انچه میترسم ما نصیب جار
که بهر شیئی تو با قدرتی | بر تو آسان این همی بهر | استجب امین رب العالمین | بذل دارین مرا آور ز ان

الثالث عشر من دعائه علیه السلام فی طلب الحوائج

اللهم یا منتهی مطلب الحاجات و یا من عنده نیل الطلبات و یا من لا یبیع نعمه بالاثمان و یا من لا یکدر عطایاه بالامتنان و یا من یستغنی به و لا یستغنی عنه و یا من یرغب الیه و لا یرغب عنه

و یا من لا تفنی خزائنه المسائل و یا من لا تبدل حکمته الوسائل و یا من لا تنقطع عنه حوائج المحتاجین
و یا من لا یبرمه دعاء الداعین تمدحت بالغناء عن خلقک و انت اهل الغنی عنهم و نسبتهم الی الفقر
و هم اهل الفقر الیک فمن حاول سد خلته من عندک و رام صرف الفقر عن نفسه بک فقد طلب حاجته
فی مظانها و اتی طلبته من وجهها و من توجه بحاجته الی احد من خلقک او جعله سبب نجحها دونک
فقد تعرض للحرمان و استحق من عندک فوت الاحسان اللهم و لی الیک حاجة قد قصر عنها جهدی
و تقطعت دونها حیلی و سولت لی نفسی رفعها الی من یرفع حوائجه الیک و لا یستغنی فی
طلباته عنک و هی زلة من زلل الخاطئین و عثرة من عثرات المذنبین ثم انتبهت بتذکیرک لی
من غفلتی و نهضت بتوفیقک من زلتی و نکصت بتسدیدک عن عثرتی و قلت سبحان ربی
کیف یسئل محتاج محتاجا و انی یرغب معدم الی معدم فقصدتک یا الهی بالرغبة و اوفدت علیک رجائی
بالثقة بک و علمت ان کثیر ما اسئلک یسیر فی وجدک و ان خطیر ما استوهبک حقیر فی وسعک
و ان کرمک لا یضیق عن سؤال احد و ان یدک بالعطایا اعلی من کل ید اللهم فصل علی محمد و آله
و احملنی بکرمک علی التفضل و لا تحملنی بعدلک علی الاستحقاق فما انا باول راغب رغب الیک
فاعطیته و هو یستحق المنع و لا باول سائل سئلک فافضلت علیه و هو یستوجب الحرمان
اللهم صل علی محمد و آله و کن لدعائی مجیبا و من ندائی قریبا و لتضرعی راحما و لصوتی سامعا
و لا تقطع رجائی عنک و لا تبت سببی منک و لا توجهنی فی حاجتی هذه و غیرها الی سواک و تولنی

نجح طلبتی وقضاء حاجتی ونیل سؤلی قبل زوالی عن موقفی هذا تیسیرک لی العسیر وحسن تقدیرک لی فی جمیع الامور وصل علی محمد وآله صلوة دائمة نامیة لا انقطاع لابدها ولا منتهی لامدها واجعل ذلک عونا لی وسببا لنجاح طلبتی انک واسع کریم ومن حاجتی یا رب کذا وکذا وتذکر حاجتک ثم تسجد وتقول فی سجودک فضلک آنسنی واحسانک دلنی فاسئلک بک وبمحمد وآله صلواتک علیهم ان لا تردنی خائبا انک سمیع الدعاء قریب مجیب

طلب الحوائج

ای خدا ای مهربان ای منتهی / مطلب هر حاجتی یعنی ما
آنکه نزد تست نیل هر طلب / مشتری هر دو الی با کرب

آنکه نعمتهای خود کفر شدی / بر نعمتها گرچه افزون شدی
آنکه باید خوش عطاها کسی / ز اهستان و نعمت مجهولون

از مناهب بر محاسب الطیبات / را آنکه از تو باشدی هر برکات
این شده از سبع المثانی همه تو / طالبانرا زانیک تعلیم ای نکو

شد سه اندر او لس امر عبات / آیه چارم ترا باشد خطاب
نعبد ک ایاک نعبد کرد / حصر و قصر را بیان آورد

هر غیاب هر حضوری هر ثبات / عارف ما بسه جز انجه زبات
هر چه خواهیم از تو خواهیم ای کریم / دینی و عقبی همه ور دیم

آنکه استغنا بتو می آمدی / هیچ مستغنی ز تو می نبودی
آنکه هر رغبت بسوی او شده / رغبت از او هیچکس از اشده

آنکه فانی هر خزاین ها بدش / گرچه بر سائل دهد بسیار وش
حکمت او هم مبدل ناید ای / با وسایل کم زیادی نیشده

آنکه حاجتهای محتاجین را / هیچ بر هیده زو خجلها
خواهن خواهندگان از رو غنا / مرورا نی رحمت از او فرط عطا

چون تویی اهل عطا از هر کجو / هم غنا از جود و ملک [illegible]
نسبت آنها بسوی فقر شد / مر ترا محتاج انها جمله خود

پس کسی

پس کسی که از سوی تو دور را / احتیاج و فقر و اصلاح آمدا
باز دارد احتیاج خویش / آورد مصروف توای ذو المنن

فقر او کلی بتو مصروف آمدی / غیر تو از هرچه قطع او شدی
که فقط محتاج تو او بود / او علی التحقیق صاحب می شود

حاجتش را او طلب کرد از تو ان / میشود اتیان او و انجاح آن
همچنین فقری بود عین غنا / نیکبخت آنکه فقیر حق شدا

جمله حاجاتش همی آید روا / زانکه کس حی بود پس غیر از خدا
گرچه نمرودش آتش افکند / او نخواهد غیر تو هر چو دوسنه

جبرئیلش گو بد ار حاجت آم / که از این آتش خلاصت آدم
گویدی کار خدا دیدی کرام / کی روا شد حاجت خود از کرم

که بجز حق چاره نتواند نمود / هر دمی محتاجمی بر او دود
او تواند انس از گلستان / ای خدا مارا ز مخلوقات ان

هر نفس هر جا بفریادم برس / که نخواهیم ز پناهت یک نفس
در پناهت خواهمی دارا / از تو میخواهیم تو حفظم کن …

که ز شیطان و ز نفس خود ز فقر / ایمن آمد در پناهت ای قدیر
همچنین از سوء بر خلق … / ایمن آور از فقیرانکه … دل

هم دعا تلقین بر این حقیر / غفلتش ها در کرد آن …
احتیاج بر خدا … / کاین فقیری به بود از صد امیر

این طلب چا باشد از رو حسن / که نخواهد جز ز رب ذو المنن
لیکن آنکه رو بغیر حق کند / خانمان خود به آتش بر زند

لا اله الا الله … / هر که جز این خاطر آرد خیش
خاطرم حفظ او ای … قدم / که ز هر کاری خود عاجز آمدم

آنکه عجز خود بعد کور … / از که بداری خدا اش دود
… ویدن … / در همه جا عاجز ای رهنما

آنکه حاجاتش بخلق تو برد / پرده کار خود او خود میدرد
آن سبب کرد … / گویدش کانا الیه راجعون

او سبب بنهاد و بسود … / ما سبب خواهیم از الطاف حق
او عطا بنهاد … نفس رود / خوش عطا که ز لطف حق شود

دو دل … / ذات احسان تو …
ای خدا سوی تو … / از تو میخواهیم …

جهد من کوته رجا حاجت رفت | کانچه میخواهم نیارم گفت راست | دون آنکه حاجتم آری بجا | حیله ام ببرید کاری نمود
نیست جهدم از آن حاجت مفید | دون آن حاجت چیزی که گزید | زینت آن نفس من از بیع آن | جانب آنکه کند دفع عیان
جمله حاجاتش سوی حق شد بری | رفتش هم ز آن جهت می آید | نیست مستغنی ز تو در آنچه او | خواهد و طالب باید هم ز تو
لغزشی او آمده زان راه | که برای طاعتش پیش باشد | غرقی از عثرات نفس بین | تباه آید مرا بعد بشر این
که ز تذکیرت ز غفلت میرهم | هم به توفیقت ز لغزش میجهم | دون ذلت بهر تو آریم قیام | آیمی راجح بنکوئی کرام
از خطا و زلت و عثرات مهلکم | در پناه فضل تو گردد حصین | که نه تعلیم تو و دستی تو نیک | که بود سبحان حلم امن مرا
هم تو توضیح این خسته آکر طلب | جز تو بود رحمتی بر کس دگر | که بحر تو جمله محتاج آمده | خود مکره برد و عمل آمده
که کند محتاج از محتاج غیر | خود سوالی از زری اکسیر خیر | چون که خود محتاج باشد دیگری | چون شود از وی بحق بهره وری
از کجا راغب تو آمد بود خود | معدمی بر معدمی مسعود شد | این عدم را از عدم حاصل چه سود | هیچ در هیچ است و لاشی آمده
پس ترا قصد آورم بار عنایتی | که سند بر تو روال در وقتی | یا الهی چون نداری تو فنا | دائمی و قادری بر هر عطا
ای امید من مرا بد هر ورود | بر بساط حضرت ای تو سرود | بالثقة باعتماد بر تو کن | ایم و میده امنت ای ذو المنن
کانچه از تو پیش آرم سوال | شد میسر آن به ای ذو الجلال | وان تقاضا هرچه شد پیش خطر | پس ببخشیهای تو باشد جهر
وسع تو با نسبت دوالی اوهمها | از درون بحسی تنگنا | از سوال هیچکس از ما تنگی | نا دیت بر تو نزد با ایستی
دست تو بالاتری از سماست | هم عطایت برتر از کفایت است | پس محمد را درود از ای خدا | هم با اهل بیت پاک آن مصطفی
با کرم سوی تفضل حلم آر | با عدالت مستحق تو در بار | پس بیاشم اولین اعتبار | که سوی تو آمدم از بهر عطا

چون

چون توجه کرده سوی درگهی | هم تقاضا کرده از تو خواهی | گرچه بود مستحق ازش عطا | بلکه حسن منع بوده ای سخا
یا که بوده گستاخی از بدی ز تو | نعمتی باید که او را در عتو | بوده مستوجب که حرمان آیدش | فضل تو انکو شامل آیدش
راغب و سائل همی از تو لیس | که بغیر حق ز ذلت سیدین حسین | بلکه چون من بر دمی در گسی | غیر استحقاق بنوازی مرا
هم صلوة آور بر آن سر کو رسول | آل اطهارش که شد آل قبول | بار الها بعد آن صلوات تام | مستجاب آور دعای من بگو
از کرم آبرو دعاهایم مجیب | بر ندای من بفصل کن قریب | رحم آر بر تضرع صوت من | سامعی اصغا نمائی ذو المنن
تا و در از فضل زمن قطع آن | تا در مقطوع ای رب مجید | او وسیله دان سبب را کرمال | با توام باشد میاور قطع آن
از دگر دان ز حساب حاجتم | حالیه یا غیرها کن راحتم | تا و در محتاج سوی غیر خود | ای که حاجتها همه سوی تو شد
انچه مطلوبم بود پنج مرام | پیر سان از نزدیکم آور تمام | نال بر حاجتم فزائی زود | بر من ای عطا کن آنکه آمی وجود
پیش از آنکه آمدی بر من سؤال | زانچه هستم آمی نابود حال | پیر خود بر عسر من فرج آل | حسن تقدیرت مرا آور عمل
در همه کاری حسن فرما مرا | این بود بر من زبان اهدنا | اهدنا ای قادر در آن آنچه آل | هم بآتش و سلامم در شمول
ای صلوة داد که ای انقطاع | بود شش نامی برای آن مطاع | که نبود باسدبل مهیا | عون و یاری آورم در درگها
یا عمیم فرما انجاح طلب | که توئی واسع کریم قرار رب | باشد از رجا حاجت بسی تر کن | جمل داری دیگر ای ذو المنن
هر جزا این عرض است درگه کرم | قصه کل را بیچاره آوردم | در سلفه هر کسی شد نوال | تا در معطی بود آن ذو الجلال
هرکسی هرچه بخواهد داد او | میتواند جمله را مهد تو | رو دیرا علم این بود بعال | که عطا کن ملکت این سوال
با وجودیکه رهبر کمتر کم | تو نمودی چون دبیر علم | هرچه باید توانی باد آن | تا که آساید بدارین انتحال

چشم ... بوده ماه شدی — که لقایش چنین از حق شدی — شهر ذی قعده سرطان خمس — الف و سیصد چهل و دو از قوس

چون سمیعی و قریبی و مجیب — گر اجابت نادری باشد عجیب — هم صلوة بر محمد آر و آل — تا ببینم که مرا چون شد آل

خائب و خاسر مران از در گهت — همچنین پری که باشد آگهت — که نه ذا روی هیچ دخواه چرا — ایمن و با وفا آری خدا

الرابع عشر دعاوه اذا اعتدا علیه او رد حب من الظالمین لا یحب

یا من لا یخفی علیه انباء المتظلمین و یا من لا یحتاج فی قصصهم الی شهادات الشاهدین و یا من قربت نصرته
من المظلومین و یا من بعد عونه عن الظالمین قد علمت یا الهی ما نالنی من فلان بن فلان مما حظرت
و انتهکه منی مما حجزت علیه بطرا فی نعمتک عنده و اغترارا بنکیرک علیه اللهم فصل علی محمد و آله
و خذ ظالمی و عدوی عن ظلمی بقوتک و افلل حده عنی بقدرتک و اجعل له شغلا فیما یلیه و عجزا
عما یناویه اللهم و صل علی محمد و آله و لا تسوغ له ظلمی و احسن علیه عونی و اعصمنی من مثل افعاله و لا تجعلنی
فی مثل حاله اللهم صل علی محمد و آله و اعدنی علیه عدوی حاضرة تکون من غیظی به شفاء و من حنقی
علیه وفاء اللهم صل علی محمد و آله و عوضنی من ظلمه لی عفوک و ابدلنی بسوء صنیعه بی رحمتک
فکل مکروه جلل دون سخطک و کل مرزئة سواء مع موجدتک اللهم فکما کرهت الی ان اظلم
فقنی من ان اظلم اللهم لا اشکو الی احد سواک و لا استعین بحاکم غیرک حاشاک فصل علی محمد و آله
و صل دعائی بالاجابة و اقرن شکایتی بالتغییر اللهم لا تفتنی بالقنوط من انصافک و لا تفتنه بالامن

من انکارک فیصر علی ظلمی و یحاضرنی بحقی و عرفه عما قلیل ما اوعدت الظالمین و عرفنی ما وعدت فی
اجابة المضطرین اللهم صل علی محمد و آله و وفقنی لقبول ما قضیت لی و علی و رضنی بما اخذت لی
و منی و اهدنی للتی هی اقوم و استعملنی بما هو اسلم اللهم و ان کانت الخیرة لی عندک فی تاخیر الاخذ لی
و ترک الانتقام ممن ظلمنی الی یوم الفصل و مجمع الخصم فصل علی محمد و آله و اید لی منک بنیة صادقة
و صبر دائم و اعذنی من سوء الرغبة و هلع اهل الحرص و صور فی قلبی مثال ما ادخرت لی من ثوابک
و اعددت لخصمی من جزائک و عقابک و اجعل ذلک سببا لقناعتی بما قضیت و ثقتی بما تخیرت

امین رب العالمین انک ذو الفضل العظیم و انت علی کل شیء قدیر

فی الاعتدا

ای خبردار از اهل شکوی سر — نیست پوشیده بر تو هیچ خبر — که احتیاجت نیست از اخبارشان — قصها حاکی شد آرد بیان

یا که شاهد با شهادت از دم — گر خبر صدق و دروغ گفتند — ای که یار پیش مظلوم قریب — باشی و هستی توای رب مجیب

دور عون و نصرت از ظالمین — نام پاکت احکم الحاکمین — یا الهی بالیقین آگاهی ز من — که چه ظلمم بر رسیده دار من

از فلان بن فلان ظالم مرا — چه رسیده در فلان سخت مرا — رانچه او اسرودی خطر — احترامم کرده ضایع بی حد

بغضب تضییع کرده است و بطر — نعمت تو کرده مغرورش نگر — وانچه در بود وی ... اسم — نزد آن مرد آن بود ... ام

مرتکب بر آنچه نهی آورد — منتز از انجه نکول کرد — بر رسول خود محمد ای خدا — هم باش درود ... سزا

وانکه ظلمم کرد و دشمن گشتیم — تو بگیرش کین آوردشتیم — قوت و قدرت ... اقتدار — ظلمش از من تو بقوت بازگیر

منهزم با بود کردان عداو | هم بقدرت دفع فرما از عدو | اورش مشغول سختی رنجها | که ببردار در سود رضا
بر رسول خود محمد ده سلام | اهل بیت حصر بس از تمام | هم مدد اورا اجازه وال آن | که ستم آرد مرا به بزبان
یاریم بر ادکو ده خصم آر | از شال انچه زو آید بکار | هم بکردانم چو حاش ای خدا | کن سلام بر محمد مصطفی
با همه ال و کوهان تبار | که بنزد حق همینند و کبار | دوش جرع اودرا بر آن خصر | تا شنا باید در خشم بحر
کز احاطه مر براد ای محیط | ای غایت ضد بر حو بسیط | بر رسول و ال او صلوة ده | اکه صلوت ز بهتر آسته
هم عوض بخشا مرا ز ظلم آن | کن بعفو خود بکو حیران کمن | سو در فشاری کزاو آیم بمن | تو مبدل کن بر حب آن وقمن
جمله مکروهات بس سهل آن | ده ولی قهر تو کو بس سکل شده | هر مصیبت با بکو عطای تو | در تبادی ارد آسلاح نکو
بار آلها همچنان کاورده | ظلم کرد بر اکر بهم کرده | پس نکهدار از مه مظلومیم | در پناهت امین آرام شیم
بار آلها من شکایت نادم | حرتو بر کس کیفم آوردهام | استغاث ندیم از حا کمی | غیر تو حا که تو خود حاکمی
پس محمد را و الش را تو | ده سلام ارایکه بیابان نیک سر | بر اجابت وصل کن از بهر عا | در شکایاتم بتقاضا نما
خوش تبغییری که دراو حسن | شکویم شکر آوری انی و مکمن | امتحان من بو سیدی بار | در بر انصاف و عدلت انکدا
امتحان او بنیت نمکن | که ز انکارت همی کوند بجن | تا که هر ار ادوده ظلم تن | حق من محصوراده با عتن
می شناسانی سوری و قلیل | از وعید تو ستمکاری جلیل | همچنین بس شناسان و عده | در اجابت که مضطر داده
بر محمد هم بالش ده صلوة | هم مرا توفیق بجا ها نجات | از قبول آنچه ام حکم آوری | سوی من بس کی حق داوری
راضیم آری بانچه اخذ است | سوکیای من بفرمانی ارزست | انچه را که آن شده دو ام را | برنما مسعول بمن اسلم مرا

همچنین

همچنین یاری زمن از دو کرم | باشدی تا خیر احمد شنگ | نیز رگ انتقام از ظالم | تا به دور فصل کاری عالم
مجمع خصم آمده آزورها | بر محمد و ال او پس زمان | ده درود و آورم آنچه خود | بینه با نیکو بهایی که شده
صادقه آن عمه از تو ترا | همچنین با صبر دائم با | هم بپا هم ده خود از غبتی | حرص اهل حرص فوانچش تی
در دلم تصویر فرما تو سال | که ذخیره آریم بهر مال | از ثواب خود که عطا آوری | بهر خصمم زانچه باشد در خوری
عده ای بسیار ز اندر جزا | در عقابی کر تو سد المنتهی | انیم آور در رضا عدل رب | زانچه ام الحکمت شود ای یا کرب
دانعم را نچه آری حسب | مستحاب آورد خود ای ابررکا | فادری و صاحب فصل عظیم | بر دهیرا علم تفضل کن کریم

الخامس عشر وکان من دعائه علیه السلام اذا مرض او نزل به کرب او بلیه

اللهم لک الحمد علی ما لم ازل اتصرف فیه من سلامة بدنی ولک الحمد علی ما احدثت لی
من علة فی جسدی فما ادری یا الهی ای الحالین احق بالشکر لک وای الوقتین اولی بالحمد لک
اوقت الصحة التی هنأتنی فیها طیبات رزقک ونشطتنی بها لابتغاء مرضاتک وفضلک
وقویتنی معها علی ما وفقتنی له من طاعتک ام وقت العلة التی محصتنی بها والنعم التی اتحفتنی بها
تخفیفا لما ثقل به علی ظهری من الخطیئات وتطهیرا لما انغمست فیه من السیئات وتنبیها لتناول
التوبة وتذکیرا لمحو الحوبة بقدیم النعمة وفی خلال ذلک ما کتب لی الکاتبان من زکی الاعمال
ما لا قلب فکر فیه ولا لسان نطق به ولا جارحة تکلفته بل افضالا منک علی واحسانا من صنیعک الی

فصل علی محمد وآله وحبب الی ما رضیت لی ویسر لی ما احللت بی وطهرنی من دنس ما اسلفت وامح عنی شر ما قدمت واوجدنی حلاوة العافیه واذقنی برد السلامه واجعل مخرجی عن علتی الی عفوک ومتحولی عن صرعتی الی تجاوزک وخلاصی من کربی الی روحک وسلامتی من هذه الشده الی فرجک انک المتفضل بالاحسان المتطول بالامتنان الوهاب الکریم ذو الجلال والاکرام

فی کرب وبلیه

بار الها مر ترا حمد و ثنا — بر آنچه زانیم می‌نماید — میفزایم من تصرف اندر آن — از سلامت که مرا باشد بجان
کاین سلامت بهر آن احسان — ای خدا از لطف مخصوص احسان است — هم ترا حمد ای خدا از قدر — را بحرام حادثی کی این نظر
راحه علت در تن ارچه — پس ندانم ای خدا مجید — که کدامین شکر از من رسد حال — در فرج شکرت احق اندر ملال
زانکه او وهم و گمان ترکم — از برای جهت آرام سر بهام — وقت صحت که در آن آمد چو گوارا — طیبات رزق برای کردگار
که نشاطم میدهی از بهر آن — که ز مرضات نجوم ذوق جان — با تفضل بهم قوت کران — طاعت تو فیض آید از جنان
یا بوقتی که مرا دهی علل — تا بدانم بشمرم زشتی عمل — گر تو پوشیدی مرا از نهانها — ای که تخفیفی از آن علت مرا
نعمت کاینهمه که تو عطا کنی — بار شکر نعمت بر ما کنی — ای نعم صرف خطا آمدی — پشت ما زان ثقل تر آمدی
تو همی پوشی نعم آن خطا — تا که نقش با در ره بر نها — همچنین پاک آوری سیئات — زین عمل آگاهی از بهر نجات
توبه و استغفار از گناهان — محو عصیان نفرمائی ازل — تا بدانیم آن نعم را کرده‌ام — از تفضلهای تو نایل شدیم
اندرین من آنچه کاتب گرد کرد — از من آن قایل نشد بر جمع درد — نی ز اعمال زکیه باشدم — نه دلی که فکری از آن آیدم

نه لسانی که بآن نطق آرم — نه خود اعضائی که تکلیف آرم — بل همه فضال از تو بر منت — صنعت نیکوی رب ذی المنت
پس محمد را و بر آلش تمام — ده درود بی حد و او را سلام — نزد من محبوب آور آنچه را — که از آن باشی بنیکوئی رضا
آنچه فرمودی حلالم کن تو آسان — کن میسر بهر من آن زمان — پاکم آور ز آنچه کرده‌ام پیش — محو کن از من خود آن آورده بیش
گزندی از من متقدم آمده — و آن شراری که ز من ظاهر شده — آن حلاوت که بود در عافیت — تو بوجدانم بیاب از خود بنعمت
ذائقه برد سلامت ده مرا — میچشان ز آن شربت برد خوشا — علت من تو ز من فرما برون — سوی عفو خود نمائیم ز زبون
از تو صرعتم که شد بکار — برگذشت نعل و تحول ام بیار — هم خلاصم آور از کرب و غم — سوی روح و راحت بخشیم
باز از این شد سلامت آورم — خوش فرج بخش و بلطف پرورم — که ز تو شد فضل و احسان التمام — شامل آید بر همه خاص و عام
در تو باشد بهر تطول امتنان — که تو وهابی و هم کریم آن — ای تو بخشنده و کریم و ذو الجلال — صاحب اکرامی ای ارجمند
میتوانی عین غم شادی کنی — هر دنی را میتوانی ارتقی — چونکه فرمودی پر از علم — بر سرور آور مبدل هر غم

السادس عشر دعائه علیه السلام اذا استقال من ذنوبه او تضرع فی طلب العفو عن عیوبه

اللهم یا من برحمته یستغیث المذنبون ویا من الی ذکر احسانه یفزع المضطرون ویا من لخیفته ینتحب الخاطئون یا انس کل مستوحش غریب ویا فرج کل مکروب کئیب ویا غوث کل مخذول فرید ویا عضد کل محتاج طرید انت الذی وسعت کل شیء رحمة وعلما وانت الذی جعلت لکل مخلوق فی نعمک سهما وانت الذی عفوه اعلی من عقابه وانت الذی تسعی

رحمته ام غضبه وانت الذي عطاؤه اكثر من منعه وانت الذي تسع الخلائق
كلهم في وسعه وانت الذي لا يرغب في جزاء من اعطاه وانت الذي لا يفرط
في عقاب من عصاه وانا يا الهي عبدك الذي امرته بالدعاء فقال لبيك وسعديك
ها انا ذا يا رب مطروح بين يديك انا الذي اوقرت الخطايا ظهره وانا الذي
افنت الذنوب عمره وانا الذي بجهله عصاك ولم تكن اهلا منه لذاك هل انت
يا الهي راحم من دعاك فابلغ في الدعاء ام انت غافر لمن بكاك فاسرع في البكاء
ام انت متجاوز عمن عفر لك وجهه تذللا ام انت مغن من شكا اليك فقره توكلا
الهي لا تخيب من لا يجد معطيا غيرك ولا تخذل من لا يستغني عنك باحد دونك الهي
فصل على محمد وآله ولا تعرض عني وقد اقبلت اليك ولا تحرمني وقد رغبت اليك
ولا تجبهني بالرد وقد انتصبت بين يديك انت الذي وصفت نفسك بالرحمة فصل على محمد وآله
وارحمني وانت الذي سميت نفسك بالعفو فاعف عني قد ترى يا الهي فيض دمعي من خيفتك
ووجيب قلبي من خشيتك وانتقاض جوارحي من هيبتك كل ذلك حياء منك
لسوء عملي ولذاك خمد صوتي عن الجأر اليك وكل لساني عن مناجاتك
يا الهي فلك الحمد فكم من عائبة سترتها علي فلم تفضحني وكم من ذنب غطيته علي فلم تشهرني
وكم من شائبة الممت بها فلم تهتك عني سترها ولم تقلدني مكروه شنارها ولم تبد

سوآتها

سوآتها لمن يلتمس معايبي من جيرتي وحسدة نعمتك عندي ثم لم ينهني ذلك عن ان جريت
الى سوء ما عهدت مني فمن اجهل مني يا الهي برشده ومن اغفل مني عن حظه ومن
ابعد مني من استصلاح نفسه حين انفق ما اجريت علي من رزقك فيما نهيتني عنه من
معصيتك ومن ابعد غورا في الباطل واشد اقداما على السوء مني حين اقف بين دعوتك
ودعوة الشيطان فاتبع دعوته على غير عمى مني في معرفة به ولا نسيان من حفظي له
وانا حينئذ موقن بان منتهى دعوتك الى الجنة ومنتهى دعوته الى النار سبحانك ما اعجب
ما اشهد به على نفسي واعدده من مكتوم امري واعجب من ذلك اناتك عني وابطاؤك
عن معاجلتي وليس ذلك من كرمي عليك بل تانيا منك لي وتفضلا منك علي لان
ارتدع عن معصيتك المسخطة واقلع عن سيئاتي المخلقة ولان عفوك عني احب اليك
من عقوبتي بل انا يا الهي اكثر ذنوبا واقبح آثارا واشنع افعالا واشد في الباطل تهورا
واضعف عند طاعتك تيقظا واقل لوعيدك انتباها وارتقابا من ان احصي لك عيوبي
او اقدر على ذكر ذنوبي وانما اوبخ بهذا نفسي طمعا في رأفتك التي بها صلاح امر المذنبين
ورجاء لرحمتك التي بها فكاك رقاب الخاطئين اللهم وهذه رقبتي قد ارقتها
الذنوب فصل على محمد وآله واعتقها بعفوك وهذا ظهري قد اثقلته الخطايا فصل على محمد وآله
وخفف عنه بمنك يا الهي لو بكيت اليك حتى تسقط اشفار عيني وانتحبت حتى ينقطع صوتي

وقمت لک حتی تتنفس قدمای وركعت لک حتی ان ینخلع صلبی وسجدت لک حتی انتفقا حدقتای واکلت تراب الارض طول عمری وشربت ماء الرماد آخر دهری وذکرتک فی خلال ذلک حتی یکل لسانی ثم لم ارفع طرفی الی آفاق السماء استحیاءً منک ما استوجبت بذلک محو سیئة واحدة من سیئاتی وان کنت تغفر لی حین استوجب مغفرتک وتعفوا عنی حین استحق عفوک فان ذلک غیر واجب لی باستحقاق ولا انا اهل له باستیجاب اذ کان جزائی منک فی اول ما عصیتک النار فان تعذبنی فانت غیر ظالم لی الهی فاذ قد تغمدتنی بسترک فلم تفضحنی وتانیتنی بکرمک فلم تعاجلنی وحلمت عنی بتفضلک فلم تغیر نعمتک علی ولم تکدر معروفک عندی فارحم طول تضرعی وشدة مسکنتی وسوء موقفی اللهم صل علی محمد وآله وقنی من المعاصی واستعملنی بالطاعة وارزقنی حسن الانابة وطهرنی بالتوبة وایدنی بالعصمة واستصلحنی بالعافیة واذقنی حلاوة المغفرة واجعلنی طلیق عفوک وعتیق رحمتک واکتب لی اماناً من سخطک وبشرنی بذلک فی العاجل دون الآجل بشری اعرفها وعرفنی فیه علامة اتبینها ان ذلک لا یضیق علیک فی وسعک ولا یتکادک فی قدرتک انک علی کل شیء قدیر

فی طلب العفو

ای خدا ای آنکه جمله عاصیان ‌‌ رحمتت را بهر خود خواهان امان
استغاثه از تو بیاز ... کند ... از تو نهانی ... نبین

ای کسی که ذکر احسان ترا ‌‌ جمله مضطرین درد ملتجا
با فزع فریاد آن بیچارگان ‌‌ ذکر احسانت نماید چاره دان

آنکه نالند بی زرت خائفین مطمئن ‌‌ جمله را بر درگه قدرت حنین
غیر درگاهت نباشد درگهی ‌‌ خالقی بر خوف دید تو الهی

وانس هر مستوحش از غربت ‌‌ هر غریبا نزد تو باشد حبیب
رنجه مجروح فرج از الطافت ‌‌ نقص هر کاری کند فضلت درست

ای پناه هر چه مخذول و حقیر ‌‌ گرچه تنها بود و زار و فقیر
یار هر محتاج و بی کس آمده ‌‌ رنجه مطرود یاری رس شده

تو کسی هستی که وسعت سبقه ای ‌‌ از سر رحمت که شد ما مهی
وسعت رحمت ترا ابی بها ‌‌ بر همه اشیا را تا بشد

رحمت و علمت بجمله ماسوا ‌‌ وسعت آرد میده در انجام
آن جزای تو که بر مخلوق‌ها ‌‌ سهمی آن در نعمت کرده‌ها

آنچنان ربی که عفوت از عقاب ‌‌ باشد اعلی و فزون [illegible]
آن خداوندی که [illegible] رحمتت ‌‌ پیشرو باشد همی بر نقمتت

که غضب از رحمتت سنگین بود ‌‌ زان [illegible] همگین شود
ای الهی که عطا [illegible] ‌‌ باشد از منت [illegible]

آنکسی که خلق را از وسع تو ‌‌ بشر خود داده ز وسعت آمدی که تو
آنکسی هستی که در عطای خود ‌‌ در جزای آن طمع برده نشد

رغبت و طمع و جزا که [illegible] ‌‌ بر عطاها نیست شان از تو [illegible]
با کمال قدرت تو آن کسی ‌‌ که گنهکاران بیازاری بسی

در عقاب و کیفر اهل گناه ‌‌ تا در پی افراط و بیشی اله
من خدایا بنده [illegible] ‌‌ که بامر تو دعا [illegible]

پس بفرمود آنچه بر من داده ام ‌‌ ای همه لبیک و سعدیک [illegible]
من معظم طاعتم [illegible] ‌‌ [illegible] لبیک ای [illegible]

همچنین سعدیک اسعاد [illegible] ‌‌ [illegible]
که بود [illegible] ‌‌ امر تو از بندگانت کم [illegible]

این منم یارب که مطروح توام ‌‌ من بوده دست که آمد [illegible]
دنیا [illegible] ‌‌ [illegible] بخشیده [illegible]

من کسی هستم گرفتار خطا ‌‌ بسکه سنگین است [illegible] شد
من کسی هستم که [illegible] عصیانها ‌‌ عمر من [illegible] رسیده [illegible]

آنکسم من کز گناهت [illegible] ‌‌ [illegible]
هستی [illegible] رحم آ ‌‌ برکسی که خواندت [illegible]

پس بلیغ آمد عجب اندر دعا   یا تویی بخشنده در اهل بکا

پس بعجل گریه می آرم برت   سائل زار بیچاره برت

یا تویی آن خالق غفار کو   بخشد آنرا که بهر حال کرد

رو بدرگاهی که در گفت آمد لیل   کمتر از من رحم او ای جلیل

یا تویی مغنی عطا ای آنکه دان   که رفاقت آمد از سایه کیان

با توکل سوی تو از فقر خود   رو نموده جود تو را بسته شد

ای خدا محروم از در مگذرا   می نیابد غیر تو صاحب عطا

هم بخدلان ما ورا ار کو کس   نبود استغنا و ما را [illegible]

با کسی عز از تو داد و در آمدت راه   حی ذات مغنی عز از آن

پس درود بر محمد آر نیز   آل اکش را تو ای عزیز

نا در اسراء و بگردان از آن   که سوی تو نگرانم از آن

خواهمت از حاجت محروم میار   دست رد بر جبهه ما مگذار

که قیام آورده و نصب اندم   من دو دست خود بسا بسته ام

و کسی بسی که صفت نفس خویش   نیک فرمودی بحرم و لی فضل خویش

پس محمد و آل اکثر از درود   دیده در بر نما رحمی او دو

آن خدائی که نفس خویش را   امر و ساخی بعفو آوردها

عفو ما آور اشک ریزم منکر   ای خدا از پس تو ما را

خشیت تو قلبم را اصطرار   هیبت لرزاندم من کل بار

کل اینها موجب شرم از رست   که بد و بدکارهام از رد هست

زینجهت فریاد صوم شد خود   کاستغاثه سوی تو ما را نمود

ورمناجات زبانم شد کلیل   یا الهی پس ترا احمد ای جلیل

ستر فرمودی بسی از عیبها   که نکردی افتضاحم ای خدا

چند بر من پرده پوشی از کرم   با کرم فرموده‌ای ما را کرم

پس بگردان فاش و مشهور ای کریم   قادری ای تو الی کرد جرم

عیب و نقص و شنار من داغها   هتک نا ورده بمن شانها

همچنین تقلید من ناکرده   بر بد و مطبوع من ناورده

عیب و عار آن بهمارا تمام   آشکارم می نکردی قبیح نام

از کسی که پرسد از من عیب و عار   خواهم جمله شمارم از خوار

کو جدا از نعمتهای تو   که بنزد من بود آن نهانکو

اینهمه ستاری حق مرا   شامل آمد اینچنین لطفها

منع و نهی از من نمی آرم   که هم اجرا سوی من می آیدم

آنچه عهدت شد ازان ای ام   غفلت آمد مشوم از صبیام

پس ز من

پس ز من یاد نبری فی خود را   ای آنکه العالمین داها

باشمی داند ز رحمت عطا   بر ضرر نفع خود دراد شاد

کیست غافل تر ز من از حال خویش   گر نصیب و حظ خود فوت آیش

واندر استصلاح نقص خویشتن   می نباشد بحکیل امعدر من

موقفی کافتاد و حرص ام   ز آنچه روزی بخشش بهرم قسم

اندر آنچه نهیم از آن کرده   از ذنوب که بیان آورد

صرف استصلاح نفس از آن   بر معاصی صرف کی آیشم جان

عورورا حمل در الم بی   الحمی که دعوتم می آی

تو بسوی جوس نخوانی مرا   نیز شیطان سوی خود میخواند ما

کیست از من دور در ره ای خدا   با وجود کیه نعیش داردا

در شناسائی ببغیر غنی خود   از من الله کیست کرحق درد شد

سوی سلطان شد ز حق و اکبر اش   با وجود اعطای که داشت

نی ز حفظ من فرا موشی بود   پر خص حالی بقیم این بود

کانهای دعوت حقوق است   دعوت شیطان آنش حالت

پاک آنها این عجب پیاشد ما   کو بنفس خود شهادت بها

بر انواع معاصی دیدی   بر معایب اعتراف آمد ای

میشمارم ز آنچه پوشیده ات   خود ز بدکاری آنچه عیبهات

اعجب از این باشد ای اروعار   که حلیمی و نمی آری دچار

بطئی و سستی از مکافاتم کنی   کیفرم در ذنبی معافاتم کنی

آنچه تعجیلم شد در در نها   تو تعجیلش نمی آری چرا

نیست این ز آنکه کریم بیکم   دانچه حق تست تعظیمت کنم

بل ز تانی و وقار او بود   کاین تفضل از تو بر من شود

بهر برگشت از گناه که در آن   مجمل بر سخطهای گران

که بفرمائی عقوبات غضب   بر گنهها خلاف ادب

قطع و کند و آمدی از سیآت   ای خدا خلقت شد از حاجات

بهر آنکه عفوت از آثام شن   نزد تو باشد احب ای ذو المنن

که گناهم را عقوبت آری   فضل تو بگونه فرمودا قضا

در بر من پس ها دهم کها   فضل تو را بما بسی عذر خوا

یا الهی اکثرم باشد ز تو   ابقع آثارم ز دارم بیح

اشنع است افعال ز آنم خبیث   در ره باطل تهوره بدین

ضعف اندر طاعتم ... | که تیقظ نبود از آن اقتران | دعوی خوش کرده در طاعت ... | می نماید در عبادت سستی

کمترین در انتباه از وعید | گر گنه کیفر همی آید پدید | منتظر تا از عمومم مر ترا | آورم احسان که چون ... را

یا توانم از گناهم ... | برنمود جمله از دم ... | بیکنم تو ... | طمع در ... توان ...

رامی کاصلاح ... | میشود آن خود ... | بر امید رحمت تو ... | که خطاکاران ...

رقبه ... | که گنهها پاک از آن ... | رحمت آور پس تو ... | بر حبیب خود محمد و آل او

هم بعفوت رقبه ام آزاد کن | قلب مجرم رحم ... | از خطایا شد چنین ... | بر نبی و اهلش سلام ...

آورا ... | منت ثابت ... | ای خدا اگر ... | احسان که ریزد ...

آورم ... یاد گریه ... | کز چنین ... قطع ... | هم برایت آورم ... | تا فدا ...

ای جان را ... | تا گر خلعم شده ... | ساجد آیم بر تو ... | وسواد ...

طول عمرم ... | خاک و خاشاک خودم ... | رو در کارم ... | در میان جا ...

ذکر و وحی آورم اندر زبان | تا کلل اندر کار ... | می سپارم روی خود ... | گر توام شرم ...

زانچه مستوجب ... | تا بدین محو گناهم ... | از گناهم ... | آوری غفران ...

که تو مستوجب کنی غفران ... | مستحق عفوم آری ... | کاین نبوده بهر من ... | مستحق و اهل بودم ...

بل بدم مستوجب ... | که بعصیان تو ... | کاولیس عصیانم ... | می نبوده ظلم ...

نیست ظالم خدای ... | خاک را بخشنده ... | پس همی ... | در گناه گناهم ای خدا

پس همی

پس همی پوشان ... فضل ... | کیفرم گرچه ... | منفتح ... | خوش بستاری ...

در عفو ... | در کرم عاجل ... | پس مکن تعجیل ... | حلم آور ...

فضل ... | تو ... نعمت را | حسن ... | ایکه احسان ...

پس رحم کن ... | گر تضرع آورم ... | شدت ... | که برایم ...

بر رسول الله درود ... | هم بآل پاک آنحضرت ... | از معاصی ... | طاعت ...

نیک ... | پاکم از توبه ... | کن ... | عافیت ...

پیچشان ... | میرهان عفو ... | برنویسیم ... | ده بشارت ...

دور آجل ... | هم شناسا کن ... | کان علامت ... | تنگ ...

رحمت واسع ... | بر عباد خود ... | ای ترا رحمت ... | انچه ...

در مقام قدرت ... | برتو ... | بر همه اشیا ... | نزد ایزد ...

السابع عشر من دعائه اذا ذکر الشیطان فاستعاذ منه و من عداوته وکیده

اللهم انا نعوذ بک من نزغات الشیطان الرجیم وکیده ومکائده ومن الثقة بامانیه

ومواعیده وغروره ومصائده وان یطمع نفسه فی اضلالنا عن طاعتک و

امتهاننا بمعصیتک او ان یحسن عندنا ما حسن لنا او ان یثقل علینا ما کره الینا

اللهم اخساه عنا بعبادتک واکتبه بدؤبنا فی محبتک واجعل بیننا وبینه سترا لا یهتکه
وردما مصمتا لا یفتقه اللهم صل علی محمد وآله واشغله عنا ببعض اعدائک واعصمنا منه
بحسن رعایتک واکفنا ختره وولنا ظهره واقطع عنا اثره اللهم صل علی محمد وآله
وامتعنا من الهدی بمثل ضلالته وزودنا من التقوی ضد غوایته واسلک بنا
من التقی خلاف سبیله من الردی اللهم لا تجعل له فی قلوبنا مدخلا ولا توطنن
له فیما لدینا منزلا اللهم وما سول لنا من باطل فعرفناه واذا عرفتناه فقناه
وبصرنا ما نکایده به والهمنا ما نعده له وایقظنا عن سنة الغفلة بالرکون الیه
واحسن بتوفیقک عوننا علیه اللهم واشرب قلوبنا انکار عمله والطف لنا
فی نقض حیله اللهم صل علی محمد وآله وحول سلطانه عنا واقطع رجاءه منا
وادراه عن الولوع بنا اللهم صل علی محمد وآله واجعل آباءنا وامهاتنا واولادنا
واهالینا وذوی ارحامنا وقراباتنا وجیراننا من المؤمنین والمؤمنات
فی حرز حارز وحصن حافظ وکهف مانع والبسهم منه جننا واقیه واعطهم علیه
اسلحة ماضیه اللهم واعمم بذلک من شهد لک بالربوبیه واخلص لک بالوحدانیه
وعاداه لک بحقیقة العبودیه واستظهر بک علیه فی معرفة العلوم الربانیه
اللهم احلل ما عقد وافتق ما رتق وافسخ ما دبر وثبطه اذا عزم وانقض

ما ابرم

ما ابرم اللهم واهزم جنده وابطل کیده واهدم کهفه وارغم انفه اللهم اجعلنا
فی نظم اعدائه واعزلنا عن عداد اولیائه لا نطیع له اذا استهوانا ولا
نستجیب له اذا دعانا نامر بمناواته من اطاع امرنا ونعظ عن متابعته
من اتبع زجرنا اللهم صل علی محمد خاتم النبیین وسید المرسلین وعلی اهل
بیته الطیبین الطاهرین واعذنا واهالینا واخواننا وجمیع المؤمنین
والمؤمنات مما استعذنا منه واجرنا مما استجرنا بک من خوفه واسمع
لنا ما دعونا به واعطنا ما اغفلناه واحفظ لنا ما نسیناه وصیرنا بذلک فی
درجات الصالحین ومراتب المؤمنین آمین رب العالمین

فی کید الشیطان

ای خدا آریم ما بر تو پناه | تو نگهدار از همه کید تباه | که ز شیطان رجیم آمد بما | با مکاید هر دمی اندر بلا
زاعتقاد در باطل و غرور | که دهد وعده که صد آن شرور | وان طمع کو را بود اکبری | باز دارد در ره الهی
ز عصیان ذلیل آمدیم | زانچه بر ما نکو بنهاده | از هوای نفس نیکو تیم | یا در وی کرده جاش آدم
در معاصی و عبادت جان | جلوه دهد هر یکی اندر گران | انچه آن دیو از آن کرد | با عبادتهای خود رب غفور
دور ویش نو بس بهر نصیب | در مقام دوستیت ای مجیب | ده مهیا با دو شیطان ای خدا | تو پشتی ده که ان مرد اندر وا
سد محکم کن که نتوانند گشود | با همه مکرش ایا یار ودود | بر محمد آن رسول ختام | و درود و دل کش الی تمام

گر ز شیطان مشغول و بعید | بر اعادت سبحان الحمید
حفظ فرما از وی ای نیکوی | که ز مکرش کالی با هم کوی
هم سلطان ما بر ظاهر او | جای پس گیر را قطع نکو
تا رها بر او نیاید پروی | جانب باهم نیاید این اغوی
بر رسول خود محمد ای خدا | ده صلوة و ال او را هم ابا
از رهی و راستی ده بهر آن | پس گراهی که شیطان را از آن
چون فسون کرد این عبادی | هم تو افزون نما بیشار زی
زاد در جهان ده پرهیز و تقی | ضد گراهی که آرد او بها
از نفس سلو گمان در آنجو | بر خلاف دید شیطانی کشد
در پس فاسد اش البشرا | راه تقوای نکو ما پس آر
ای خدا از قلب شیطان نیا | مدخلی ها ورده حفظ ما
اندر آنچه از برای ما تو | بر لیس تا در که اش بر مرض شود
انچه بناید در باطل این نکو | تو شناسا ما ان باتحویل او
چونکه شناسیم در ره سعد و داوری | حفظ ما فرا بطور از خوری
هم بصیرت داد ما را اهل سال | که در کیدش نمای از اضطرار
ملهم آور زانچه زده وعده ما بال | از همه مکر و عده دیب یار ما ان
خواب غفلت را ز ما فرمای دور | آن ما بیداری در دیده نور
تا بغفلت پس برادر ما در ما | حسن توفیق از تو نیجاد در خوریم
تا که بر شیطان زیاری تو ما | غالب آییم و ز کیدش دور
ای خداوند الهی ما تیسیر آب دار | آنچنانکه منکر است کار
تشنه زهراب کار ما دوان ساز | الا ز لطف نکو مان سرفراز
تا بنقص حیلهای آن رجیم | تا توانا از رطعت ...
بر نبی خود محمد ده صلوة | هم باش که شد ز نده آیات آنجا
غالبی و قاهری سلطان فرز | اصل و تحویل او در ابعر
که سلط با در کارش در کارها ان | از کید تنهای او و ما را رهان
منقطع او در ما او را آید | از دلو عشق با زبان داری او حید
بر محمد کو بود ختم رسل | که مخاطب کرد در ذرایل اول
هم بال پاک حضرت تمام | ای خدا آور صلوة هم سلام
جمله آبا و امان و امهات | با همه اولاد با و بنده ات
الهیها با ذوی الارحام ها | وان اقارب جمله ایمها

مؤمنین

مؤمنین و مؤمنات این خلق تو | که امید جمله بر فضل تو شد
جمله را فرما مصون از کار او | در پناه فضل خود محفوظ دار
حرز جان را ز حصن حافظ نصرت | که نهفت با هم تو فرمای از آن
ستر و پوشیده بفر جمله سان | دور از شیطان ملاعین ما ان
گر گنهکاری بود بید حسن | یا نفوذ از آنچه در شان گرکن
که ز داده تو برا بر تخت جبر | دفعش از ما زند و سایه اش بسر
کامل و تام و ورای جاهلین | که بشد عرضه یا رب ز تو مؤمنین
ان شهادت و برای تو جان | خاص تو باشد ز روی عصیان
تو توانی قلب ما را برای تو حاج | طاعت خود آور سوم بحاج
که ربوبیت کند ما را از قضا | هیتواند خوش صواب از دعا
آنکه خاص است او وحدانیت | سوی تو آرد خلوص اندر نیت
هر چه خواهد او تو خواه هر جرا | بعیدی بعد دم کل ما سوا
هر رجوع او تو باشد جان | بندگی آرد حسی برهان
یاری تو جوید هم خود | معرفت در سیر خود آرد به
که ز تایید تو باید علمها | داد و بانیه بر کسب ودگا
آنچه شیطان بسته راه احمد | قادری تو بسته شیطان دکش
رتق او را فتق فرما فتح دار | آنچه مدرس شده بر ما بکار
او در سر تا غیر جوی عزم او | نقض ابرامش که توانا آن بود
منهزم فرمای او را از حدود | کید او باطل که تواند بود
هم کهنه از عزم اوز نقص آرا | کید تواند نماید در ادا
ای خدا در نظم سیمهای او | یاری آور که توانم آن نکو
از هداد و دستاسر عرفان | او دلی خلاق دانای نهان
تا اطاعت باور سائر انبیا | که بتحیر ات بره در کبری
چونکه خواند اجابت ما را کرم | عکس و ضد او کار اندر
هر کرا باشد مطیع او ما | دشمنی شیطان کنیسم الفعا را
آنکه ما را شد تبع ارشاد او عرفان | که تبع شیطان را خود بما از آن
زاجر و مانع شوم او را تو پیش | کاین بود راه صحیح بی گمانش
انبیا را خاتم و وزیر سلیم | نام نیکویش محمد برتری
طیبین و طاهرین اهل ورا | با خود این حضرت صلوة آور خدا
با واهل و اخوانی حسن | مؤمنین و مؤمنات و اهل

جمله‌ها را از شیطان دون نما — که پناهی خلق خود را ای اله — زانچه بر تو استغنا آورم — تو ببادا امان زین فرض ای کریم

زانچه خواهیم و باز پیدا علی — او را ضیا و احاجتمان نما — زانچه عطیمان است و مبدل آن — حفظمان تسلیمان فنا ای کریم کار

ان مدارج که بود جبار الخیر — وان مرا که سد در بروی منیر — زین دعا کردن را الحال بخشان — چون بما رسید کار مهربان

استجب امین رب العالمین — رحممان کن ارحم الراحمین — نیک دار این از تو بخواه در — او را عطا ای تو علای قدیر

الثامن عشر کان من دعائه علیه السلام اذا دفع عنه ما یحذر وعجل له مطلبه

اللهم لک الحمد علی حسن قضائک وبما صرفت عنی من بلائک فلا تجعل حظی من رحمتک
ما عجلت لی من عافیتک فاکون قد شقیت بما احببت وسعد غیری بما کرهت
وان یکن ما ظللت فیه او بت فیه من هذه العافیة بین یدی بلاء لا ینقطع و
وزر لا یرتفع فقدم لی ما اخرت واخر عنی ما قدمت فغیر کثیر ما عاقبته
الفناء وغیر قلیل ما عاقبته البقاء **فی الوثوق** وصل علی محمد وآله

ای خدا از تو بود حمد و ثنا — که ز تو هست حسن قضا — حکم و فرمان تو بر ما جا — مندرج انواع نیکوئی در آن

زانچه کردانیدی از من بولا — هم فرمودی نگاه از بلا — ابتلای خود بدادی ایمنی — ای شفیعی ای تو سلطان غنی

پس نکردان بهره‌ام از رحمتت — منحصر اندر تعجیل عافیت — که رحمت بهره عاجل مرا — آوری ای بهره‌ور را در لقا

زانچه بر من بکوار دگر — آیدی ز ان تعجیل بهره در — من شقی ام زین صبر خود — غیر من از آن یابد ارشد

رفت

رفعت قدرم اگر باشد در این — گر کنیم مادی در آن ای یکمن — عافیت این متعالی اندم — کاین بلای در بلای اشدم

ان بلای کاعطا غیر ای — مرتفع آن را از این باشد ای — پس هر چه کرده‌ام آخر — تو مقدم او ز پس اینی دوس

وانچه اقدم شد مقدم ان مرا — دور و تاخیر آن از من کن ای اله — پس مه تغییر آنچه شد فنا — گر چه باشد افزون از آن

وانچه کم نماید باقی ال — هیچ تغییر در وی دیده ان — بس صلوات او را محمد — بر آل حضرتش ای کارساز

مهربان خلاق رب العالمین — از عدم ما قدری آوردی این — این در اعلم لاشی را — از کریمی دو جهان اورد عطا

التاسع عشر من دعائه علیه السلام عند الاستسقا بعد الجدب

اللهم اسقنا الغیث وانشر علینا رحمتک بغیثک المغدق من السحاب المنساق لنبات ارضک
المونق فی جمیع الآفاق وامنن علی عبادک بایناع الثمرة واحی بلادک ببلوغ الزهرة
واشهد ملائکتک الکرام السفرة بسقی منک نافع دائم غزره واسع درره وابل
سریع عاجل تحیی به ما قد فات وتخرج به ما هو آت وتوسع به فی الاقوات سحابا
متراکما هنیئا مریئا طبقا مجلجلا غیر ملث ودقه ولا خلب برقه اللهم اسقنا غیثا مغیثا
مریعا ممرعا عریضا واسعا غزیرا ترد به النهیض وتجبر به المهیض اللهم اسقنا سقیا
تسیل منه الظراب وتملأ منه الجباب وتفجر به الانهار وتنبت به الاشجار وترخص به الاسعار
فی جمیع الامصار وتنعش به البهائم والخلق وتکمل لنا به طیبات الرزق وتنبت
لنا به الزرع وتدر به الضرع وتزیدنا به قوة الی قوتنا اللهم لا تجعل ظله علینا سموما

ولا تجعل برده علينا حسوما ولا تجعل صوبه علينا رجوما ولا تجعل ماءه علينا اجاجا اللهم
صل على محمد وآل محمد وارزقنا من بركات السموات والارض انك على كل شيء قدير

عند الاستسقاء

ای خدا ای که ستاره یکیست تشنگان از الطاف بسی | لطف فرما کز باران نشر رحمت از کرم و عمان
رحمتت را ده ز ابر کشتزار از سحاب منتظم نحل اندر | بر نبات ارض خود بکو ببار در همه آفاق بی تکلف و دیه
منت آور بر عباد چون نسیم کز ثمرها شان کمی ستری دهین | زندگی آور بلاد و شهرها بر وصول کل فرزند بهار
شاهد آور جمله گروه بان که ترا باشد گرامی کار تمان | گر تو دادی فضل و خلق را از همه انواع سیر ای الشدا
تو توانی که دهی شرب گوار هرچه باشد کمی ساختوار | نافع و دائم کثیر و واسع ال هم سریع و عاجل ان واهل عمان
که شود زنده ز الطاف تو هر بلند و پست عالی گر گو | هم ازان داد بود آنچه آمدی رزق و قوت انکه را شامل است
ابرها را که کوار ده ای هم دون وعده بهر خلق اعم | ابر بارنده خوش باش نیکی نی که خالی در روش و انتها
ای خدا سیراب فرما دو ام بخشمان از بن الطاف خود تمام | که تفضل و یا سیر قرین سبزه و گل پیمبر و حور ادین
وافر و وسیع اکناف و بس عریض خرم و پر بار و غزیر و نضر | که شکسته ضرب و بندیده برگ و بار از رو اصلاح و جبر گردکار
ای خدا ای مهمان کبرای نهر نهرها از تهها آمد در تن | چاهها مملو ز سوداران چشمها کرد در سیر منفجر
که برویاند درخت و سبزه رخها ار آن خصب و رزها | در همه امصار و اطراف ملا کاشتهاش انبوه عادات
زان بهایم گرسنه و سیر آمدی جمله حال خلق نکو آسیی | کامل اندمان باکی رزق حق از نعم و کوش شکر اندر طبق

زرعمان افزون شود هم شیرش قوت و قوت آید همی در کیش | سایه آن ابر ما نا آسمو آن نزول بر دمان باور حرم
تمحان آتش ما در اعدا که شود ان شجر ثم نخران ربها | بر محمد حضرت خیمی ... هم آلش و جلوس ستطاب
از سموات و ارض ای که آله بخشمان افزون رزق و دو منافی | را که بر هر چیزی تو قدیر بر دو پر اعلم عطا گن گیر

العشرين وكان من دعائه عليه السلام في مكارم الاخلاق ومرضي الافعال

اللهم صل على محمد وآله وبلغ بايماني اكمل الايمان واجعل يقيني افضل اليقين وانته بنيتي الى
احسن النيات وبعملي الى احسن الاعمال اللهم وفر بلطفك نيتي وصحح بما عندك يقيني
واستصلح بقدرتك ما فسد مني اللهم صل على محمد وآله واكفني ما يشغلني الاهتمام به
واستعملني بما تسألني غدا عنه واستفرغ ايامي فيما خلقتني له واغنني واوسع علي في رزقك
ولا تفتني بالنظر واعزني ولا تبتليني بالكبر وعبدني لك ولا تفسد عبادتي بالعجب
واجر للناس على يدي الخير ولا تمحقه بالمن وهب لي معالي الاخلاق واعصمني
من الفخر اللهم صل على محمد وآله ولا ترفعني في الناس درجة الا حططتني عند نفسي مثلها
ولا تحدث لي عزا ظاهرا الا احدثت لي ذلة باطنة عند نفسي بقدرها اللهم صل على محمد وآل محمد
ومتعني بهدى صالح لا استبدل به وطريقة حق لا ازيغ عنها ونية رشد لا اشك فيها
وعمرني ما كان عمري بذلة في طاعتك فاذا كان عمري مرتعا للشيطان فاقبضني

الیک قبل ان یسبق مقتک الی او یستحکم غضبک علی اللهم لا تدع خصلة تعاب منی
الا اصلحتها ولا عائبة اؤنب بها الا حسنتها ولا اکرومة فی ناقصة الا اتممتها
اللهم صل علی محمد وآل محمد وابدلنی من بغضة اهل الشنآن المحبة ومن حسد اهل البغی
المودة ومن ظنة اهل الصلاح الثقة ومن عداوة الادنین الولایة ومن عقوق
ذوی الارحام المبرة ومن خذلان الاقربین النصرة ومن حب المدارین تصحیح المقة
ومن رد الملابسین کرم العشرة ومن مرارة خوف الظالمین حلاوة الامنة اللهم
صل علی محمد وآله واجعل لی یدا علی من ظلمنی ولسانا علی من خاصمنی وظفرا بمن
عاندنی وهب لی مکرا علی من کایدنی وقدرة علی من اضطهدنی وتکذیبا لمن
قصبنی وسلامة ممن توعدنی ووفقنی لطاعة من سددنی ومتابعة من ارشدنی
اللهم صل علی محمد وآله وسددنی لان اعارض من غشنی بالنصح واجزی من هجرنی
بالبر واثیب من حرمنی بالبذل واکافی من قطعنی بالصلة واخالف من اغتابنی
الی حسن الذکر وان اشکر الحسنة واغضی عن السیئة اللهم صل علی محمد وآله وحلنی
بحلیة الصالحین والبسنی زینة المتقین فی بسط العدل وکظم الغیظ واطفاء
النائرة وضم اهل الفرقة واصلاح ذات البین وافشاء العارفة وستر العائبة
ولین العریکة وخفض الجناح وحسن السیرة وسکون الریح وطیب المخالقة والسبق الی الفضیلة

وایثار

وایثار التفضل وترک التعییر والافضال علی غیر المستحق والقول بالحق وان ضر
والصمت عن الباطل وان نفع وان عز واستقلال الخیر وان کثر من قولی وفعلی
واستکثار الشر وان قل من قولی وفعلی واکمل ذلک لی بدوام الطاعة ولزوم الجماعة
ورفض اهل البدع ومستعمل الرای المخترع اللهم صل علی محمد وآله واجعل اوسع رزقک علی
اذا کبرت واقوی قوتک فی اذا نصبت ولا تبتلینی بالکسل عن عبادتک و
لا العمی عن سبیلک ولا بالتعرض لخلاف محبتک ولا مجامعة من تفرق عنک
ولا مفارقة من اجتمع الیک اللهم اجعلنی اصول بک عند الضرورة واسئلک
عند الحاجة واتضرع الیک عند المسکنة ولا تفتنی بالاستعانة بغیرک اذا اضطررت
ولا بالخضوع لسؤال غیرک اذا افتقرت ولا بالتضرع الی من دونک اذا رهبت
فاستحق بذلک خذلانک ومنعک واعراضک یا ارحم الراحمین اللهم اجعل ما یلقی الشیطان
فی روعی من التمنی والتظنی والحسد ذکرا لعظمتک وتفکرا فی قدرتک وتدبیرا علی عدوک
وما اجری علی لسانی من لفظة فحش او هجر او شتم عرض او شهادة باطل او اغتیاب
مؤمن غائب او سب حاضر وما اشبه ذلک نطقا بالحمد لک واغراقا فی الثناء علیک
وذهابا فی تمجیدک وشکرا لنعمتک واعترافا باحسانک واحصاء لمننک اللهم صل علی محمد وآله
ولا اظلمن وانت مطیق للدفع عنی ولا اظلمن وانت القادر علی القبض منی ولا اضلن

وقد امکنک ہدایتی ولا تقصرن دون عندک وسعی ولا تطغین دون عندک وجدی
اللهم الی مغفرتک وفدت والی عفوک قصدت والی تجاوزک اشتقت وبفضلک
وثقت ولیس عندی ما یوجب لی مغفرتک ولا فی عملی ما استحق به عفوک وما
لی بعد ان حکمت علی نفسی الا فضلک فصل علی محمد وآله وتفضل علی اللهم وانطقنی
بالهدی والهمنی التقوی ووفقنی للتی هی ازکی واستعملنی بما هو ارضی اللهم
اسلک بی الطریقة المثلی واجعلنی علی ملتک اموت واحیی اللهم صل علی محمد وآله
ومتعنی بالاقتصاد واجعلنی من اهل السداد ومن ادلة الرشاد ومن صالحی العباد
وارزقنی فوز المعاد وسلامة المرصاد اللهم خذ لنفسک من نفسی ما یخلصها
وابق لنفسی من نفسی ما یصلحها فان نفسی هالکة او تعصمها اللهم انت عدتی ان
حزنت وانت منتجعی ان حرمت وبک استغاثتی ان کرثت وعندک مما فات
خلف ولما فسد صلاح وفیما انکرت تغییر فامنن علی قبل البلاء بالعافیة
وقبل الطلب بالجدة وقبل الضلال بالرشاد واکفنی مؤونة معرة العباد
وهب لی امن یوم المعاد وامنحنی حسن الارشاد اللهم صل علی محمد وآله
وادرأ عنی بلطفک واغذنی بنعمتک واصلحنی بکرمک وداونی
بصنعک واظلنی فی ذراک وجللنی رضاک ووفقنی اذا اشتکلت علی الامور

لاهداها واذا تشابهت الاعمال لازکاها واذا تناقضت الملل لارضاها اللهم
صل علی محمد وآله وتوجنی بالکفایة وسمنی حسن الولایة وهب لی صدق الهدایة
ولا تفتنی بالسعة وامنحنی حسن الدعة ولا تجعل عیشی کدا کدا ولا ترد دعائی
علی ردا فانی لا اجعل لک ضدا ولا ادعو معک ندا اللهم صل علی محمد وآله
وامنعنی من السرف وحصن رزقی من التلف ووفر ملکتی بالبرکة فیه واصب بی
سبیل الهدایة للبر فیما انفق منه اللهم صل علی محمد وآله واکفنی مؤونة الاکتساب
وارزقنی من غیر احتساب فلا اشتغل عن عبادتک بالطلب ولا احتمل
اصر تبعات المکسب اللهم فاطلبنی بقدرتک ما اطلب واجرنی بعزتک
مما ارهب اللهم صل علی محمد وآله وصن وجهی بالیسار ولا تبتذل جاهی
بالاقتار فاسترزق اهل رزقک واستعطی شرار خلقک فافتتن بحمد
من اعطانی وابتلی بذم من منعنی وانت من دونهم ولی الاعطاء
والمنع اللهم صل علی محمد وآله وارزقنی صحة فی عبادة وفراغا فی زهادة
وعلما فی استعمال وورعا فی اجمال اللهم اختم بعفوک اجلی وحقق
فی رجاء رحمتک املی وسهل الی بلوغ رضاک سبلی وحسن فی جمیع
احوالی عملی اللهم صل علی محمد وآله ونبهنی لذکرک فی اوقات الغفلة

واستعملنی بطاعتک فی ایام المهلة وانهج لی الی محبتک سبیلا سهلة اکمل لی بها خیر الدنیا والآخرة اللهم صل علی محمد وآله کافضل ما صلیت علی احد من خلقک قبله وانت مصل علی احد بعده وآتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنی عذاب النار

فی مکارم الاخلاق

ای خدای مشرک کرده اجلال بر محمد و سلام با کمال / هم با آل رسول کرام که ز فضل تو بود خیر انام

اکمل ایمان تما ایمان من کن بتقییم افضلین ای ذوالمنن / نیتم را احسن النیات کن احسن الاعمال ده بی سخن

نیتم از لطف خود نیکو نما آنچه ای رب بعشقم صحیح فرما / هر فساد نیتم را بقدرت کن صلاح قادری بخشیده بخشا فلاح

بر رسول خود محمد و اهل او ای خدا میده صلوة بس نکو / کافی آدر شغل من ایتمام زانچه مشغولم بآن بخشا مرام

زانچه فردا میشود از من سؤال اندران کارم بفرما اشتغال / بهر آنچه خلقتم کردی در آن روز فارغ ده که آرام جان

رزق خود بر من تو بسط ده غنا نا در منع ستون انچه ... / عزتم بخش و مکن با ورم سوی خود فرما رجوعم از کرم

طاعتم با عجب نا در ده ... دست خیرم ... / نیک و خیری کامدی از من بکار باطل از منت مکن ای کردگار

بخشم اخلاق معالی مرا نکو حفظم از فخر آور و ... / ای تو رب صلوة تام بر محمد آل آنحضرت کرام

مین آدم رتبه ام اعلی مساز جز شکسته نفسم ای رب ... / العقدر که من جلیل ... در دلم بسی ترا ...

نحو تم نا دره عزت ... بل بنفسه چشم عاجز ... / عز ظاهر چون دهی ... ذلت باطن همم ...

که بر دو بس من هم القدر که شده عزت شود ... / تا گرفتار ... آیدی سر کشی او را ز عزت ...

ای خداوند

ای خداوند نکوکار کرام ره تمتع از هدی ... / هر دمی سوی تو رومی ... که تبدل ... اصلاح

نیت رشد ... ای ... / نا دهم ... زیکای جهان

بر محمد آن نبی رحمت هم با آلش و صلوة ... / راه حق بنما و دور ... که نه شکی آن ...

آنچه با ذلت ... عمر من مرتع شیطان شود ...

آنچنانی عمر از من ... پس از قهرت ... / که ... غضب ... احمس عمری ...

ای خدا کمند از من خصال که بود عیب و نکوهیده بجال / جز که اصلاح خش ... خون بعد ... آید

احمس ... که تحقیرم کند در نظرها خوار و تحقیرم کند / ز من ... عیبها برده بجایش ...

نقص نیکی و حسنه ... باشدی تکمیل ... / بر محمد آن نکو ... و آل آنحضرت ...

ای خدا صلوة ده ... از نجات ... / ... ده عوض ... محبت ...

دشمنی ... کن ... کاین عوض ... / کاهل بعض ... تو کنی تبدیل ...

... بر بود ... / ... هم ... کان ...

از زدوی ... تبرئه آرد ... / و از ... نصرت و فیروزی ...

از وداد ... که مدارا ... / تو بغرا ان محبت ... کان ... دوستی ...

... اختلاط با کرم ... / ... کن حلاوت ...

... صلوة ... بر محمد آل ... / بر من آور ... ظلم ادبر من ...

... زبان ... بر آنکه خصم ... / هم ظفر بخشم ... با عادت ...

کم رود بر من با کمترا   کینه و کم کرد دشمنی می آردا   قدرتم بر آنکه جورم آورد   وانکه قطعم آردی پیوند [illegible]
بخشش دارا که وعده خودا   بس بروش آرم آن از انتقا   کاستعانت دادیم اندر سید   تا بیا آیم مرورا در رشاد
بر محمد رسول امه نیک   هم بآلش درود و صلوات ای ملیک   محکم آرم در ره حق و صواب   تا سعادت رسم اندر ثواب
باکسی که پوشیده بر من حق   وعظ و نصح من بجا نارد حق   هم مجازات آرم آن کس را که او   اردی مهجورم از خیر و نکو
بالبدل آرم عوض خود اگرا   گردد محروم هم ز نیکوکارها   بر مکافات آیم از آنکه [illegible]   از عطایای خدا [illegible]
باکسی که غیبتم می آردا   بر خلاف آیم بحسن ذکرها   شکر نیکوئی کنم پوشم [illegible]   این دعا مستجاب آمدی
ای خدا و [illegible] مهربان   بر محمد خاتم پیغمبران   هم بآلش درود و صلوات و سلام   کو کریم باشد و آلش کرام
زینتم بخشا بحلیه صالحین   پوشش بار ایم لباس [illegible]   در عدالت گستری [illegible]   کظم غیظ اطفاء نار [illegible]
تفرقه جمع آوری مؤمنان   همچنین اصلاح ذات البین [illegible]   آشکارا کردن معروف [illegible]   ستر و پوشیدن زهر که عیب
نیکوئی کردن و خفض جناح   سیرت [illegible] نمود از فلاح   ساکن آوردن بادهای فخر [illegible]   بر مخالفان بقربا [illegible] تلطف
پس تفضل [illegible] فضل [illegible]   با تفضل ای خدای مهربان   ترک تعییر [illegible] وصال [illegible]   [illegible]
تا بنیرم مستحق عطای تو   هر [illegible] که [illegible]   اهل احسان را [illegible] عطا   بر رسانیم [illegible]
جنبه دوستاری از داد خدا   [illegible]   قول صدق و [illegible]   گرچه زان آید [illegible]
صمت از باطل اگرچه [illegible]   [illegible]   کم شمردن [illegible] و خوبی [illegible]   قول و فعل ار گرچه [illegible]
پیش دیدن هم شر از خویشتن   حسب قول و فعل [illegible]   ای خصال نیک کن کامل [illegible]   بادوام طاعت [illegible]

بالزوم

بالزوم اجتماع مؤمنین   ترک اهل بدع و جمله [illegible]   کاستراع [illegible] آرم الطلب   در رضامندی [illegible]
رب بچون و صلوة [illegible]   بر مقام حضرت خیر الوری   اهل بیت پاک او [illegible]   که شدند آیات حق [illegible]
بر من آورا وسع ارزاق عطا   که بزرگی [illegible] انما   باشد اوی قوت [illegible]   که نمودم نصب عین خویش [illegible]
که [illegible] قائم شده در نظر   قدرت و علم ملیک مقتدر   از عبادت [illegible]   تا [illegible] در راه [illegible]
تا خلاف دوستی [illegible]   در تعرض باشم و [illegible]   [illegible] در حرص و جمع آنکه او   [illegible]
هم جدا نایم از آنکه [illegible]   مجتمع با او شدن [illegible]   یا الهها تو نکردم [illegible]   در ضرورت نزد تو [illegible]
هر جهت [illegible]   کامل و حسبی تو بر من [illegible]   [illegible]   جز تو حسبی نبود [illegible]
در مقامی که [illegible]   چاره و بیچارگیت کن [illegible]   از تو میخواهم [illegible]   سوی تو نالم که قهر و ستم
[illegible]   کاستعانت جز تو [illegible]   کاضطرارم [illegible]   جز تو نارم رو بکس [illegible]
از کسی نارم سوالی [illegible]   فقر را سوی تو زیبد [illegible]   نی تضرع جز [illegible]   چون شوم تنها [illegible]
غیر این تو [illegible]   [illegible]   [illegible]   آیدی که غیر حق [illegible]
که ز همه را حم شده ارحم [illegible]   مشترک [illegible] خاص [illegible]   وانچه شیطانم [illegible]   [illegible]
[illegible] از ذکر خود [illegible]   که عظیمی تو [illegible]   فکر اندر قدرت آرم [illegible]   [illegible]
وانچه گردد بر زبان جاری [illegible]   فحش و هذیان و غرض [illegible]   یا شهادت [illegible]   [illegible] غیبت [illegible]
در عبادت [illegible]   زین قبیل از نطق [illegible]   جمله را [illegible]   از من [illegible]

آنکه نی عرق شناز الطفها / در ره تمجید تو بی منتهی — شکر نعمتهای آرم بشمر / ذکرت اندر ذو هم آید چون شکر

اعتراف آرم بجنایات من / بشمرم آن فضل بر تو نیش — بر رسول و آل اطهار [illegible] / از صلوة تو فزون آورد آل

[illegible] رحاره بر ستم / که تو داری قدرت دفع نقم — میتوانی آوری دفع عدو / تا که بر من نایدی از ظلم جو

ظلم آن پیوسته آورده [illegible] / چون تعصش قادری ای ذو المنن — کم هم تا در که ممکن شد ترا / تا هدایت بر کنی [illegible]

فقر و مسکینی [illegible] که برده تست / وسعت رزقم اگر آری ز در — طاعتی و باغی بیارم [illegible] / که نزد تو بودم [illegible]

بار الها ای خداوند ودود / سوی عصیان بومی آرم [illegible] — قصد آن دارم که [illegible] / شاکریم که جز جهاد بگذر

واقفم بر فصل و بر احسان تو / نیست [illegible] حاجتی [illegible] — که مرا باشد وسیله مغفرت / جالب آمد این احسان [illegible]

مستحق عفو تو اندر عمل / می نباشم ای خدا [illegible] — بعد از آنکه حکم فرمائی مرا / غیر فصل تو نه چاره دارا

پس صلوة بر محمد [illegible] / هم بآلش ای الهی [illegible] — هم تفضل بر من آوری خدا / نطق گویا بر دهم اندر [illegible]

ملهم تقوی موفق [illegible] / آنچه را که شد رضای [illegible] — از عمل ها کیره ترا الهی / آنجا که [illegible] باشد رضا

ای خدا بنما مرا ارشاد [illegible] / اشبه بر حق و نیکو عهد [illegible] — ملت و دین جنت را [illegible] / در جیوده [illegible] کار

بر محمد آن نبی حق [illegible] / هم بآلش و صلوة [illegible] — بر دهم بخشا [illegible] / آرم اندر جبر [illegible]

زان دلایل که بود [illegible] / صالحان [illegible] — [illegible] دیم بخش فزوده [illegible] / با سلامت [illegible]

آن خصوص دل بر [illegible] / [illegible] اصلاحش نظرهای [illegible] — زانکه نفسم [illegible] / یا کمر حفظش کنی [illegible]

عده و آنچه لازمم [illegible] / کاد مجرو نی من جستی تو — کاد جرائم تو باشی / تا در آن حالم [illegible] منقطع

استغاثه

استغاثه من بر تو نما / گاه کرث و جور [illegible] — بر تو دادم خلف [illegible] / هم صلاح آنچه [illegible] آمد

آنچه منکر [illegible] / زابتلا چشم [illegible] — عافیت اعطا نما قبل از بلا / قبل از آنکه خواهی [illegible] عطا

من از آنکه کرده ام [illegible] / آنیا دم عیب و رحمت [illegible] — روز روز [illegible] / حسن ارشاد [illegible]

بر رسول و آل [illegible] / بار الها خوش سلام [illegible] — تا کوار امر [illegible] / نعمت [illegible]

با کرم [illegible] / هم [illegible] — و اصلم آور [illegible] / در رضای خود [illegible]

بر من آید چون [illegible] / ده مرا توفیقشان [illegible] — کارها چون [illegible] / آن کوترشان [illegible]

چون [illegible] / در رضای خود [illegible] — خاتم [illegible] و آل کرام / بار الها جملگی را ده سلام

بر کفایت ملهم فرما / حسن نصره [illegible] — صدق نیت [illegible] / امتحان ها در چو [illegible]

کن عطیه حسن [illegible] / در معاشم که [illegible] — روز و عوام [illegible] / می نمانم [illegible]

بر محمد هم آل احمدی / دو صلوة آنسان که [illegible] — منعم آور [illegible] / روز نیم را [illegible]

ملکت ملکم [illegible] / رای ورا هم [illegible] — تا به [illegible] / که تو هر روز [illegible]

بر رسول و آل [illegible] سلام / بار الها [illegible] — کمفی آور [illegible] / روز نیم [illegible]

از عبادت [illegible] / خالص آور [illegible] — تبعات [illegible] / از گنه [illegible]

کن طلب با قدرت [illegible] / آنچه مطلوبم بود [illegible] — زانچه ترسم [illegible] / ایمنی بخشم [illegible]

خاتم [illegible] / هم بآلش حمله [illegible] — حفظ فرما [illegible] / [illegible]

جاه و قدری که خود عطا بکنی | تو احتسابم ز آن خواه آوردنی
کاهل زرق از تو طلب روزی کنند | گرچه اهل [illegible] و صاحب فرزند

چون تو هیچ جای حق گذاری | ور تو ندهی غیر بردن حاجت
خلق تو از تو طلب آرند عطا | گرچه باشند از شرار اهل خطا

امتحان فرما بجمله آنکه او | آرد اعطا و مرا شد چهره جو
و ابتلا بر ذم آنکه هم | آمده بر من [illegible] از درد و غم

و دل اینهای بجمله خالقی | در عطا و منع نیکو رازقی
منع و عطای تو بهر جمله دم | نبود و بهر بجمله طلب ام

پس عوض اعطا نمودن چرا | می‌بباشد از بوده آمد
پس شکری در همه اطوار جو | دون خدمت بر عدوم [illegible] وجود

بر محمد و آل پاک مصطفی | ده صلوه ای [illegible] نیاز زود لعطا
ده مرا توفیق و روزی جان | کار رست در بندگی [illegible]

در زیادت باز عبادت ای | با ورع اندر عمل علم ار آمی
که ورع علم و عمل آرد جمیل | که سود و مقبول خلاق جلیل

وقت من با عفو خود کن اختتام | ای خدای مهربان رس خاص و عام
کن محقق از رجا در رحمت | آرزو دیم ای صاحب کرم

سهلم آور از کرم چون سر راهها | که رسم سوی بهشت ای خدا
در همه احوال خوبم کن عمل | تو توانی بد کنی نیک ای اجل

بر محمد آن رسول الله که | که با افلاک او فرود [illegible]
هم با اطهار آل او و اولاد سلام | کاولیای حقه [illegible] آن کرام

واقف آور زره [illegible] و دو را | کاو غفلت ترس [illegible]
در عمل آور [illegible] عبادات و کوش | موفق [illegible]

سوی [illegible] جود [illegible] | خیر دار نیم بخشا ای اله
این عطایت جز بکامل [illegible] | ای بکار [illegible]

و دو سلام بر محمد کان رسول | ما همه آتش ترا باشه فضول
بر تر و بالا تر این از سلام | به بخل خود دهی یکبک تمام

پیش از آن حضرت سلامی که | که بفضلی بوده [illegible]
بعد آن حضرت هم از [illegible] | او و آتش [illegible]

هم بده ما را بدنیا نیکوی | کاخرت هم نیکوی [illegible]
هم ز رحمت ابعد ایمانها | حفظ آور [illegible] فصلها

از عذاب روز بر [illegible] | تو مصون آور ز خذلان کل [illegible] | ای خدا خواهد ز بود [illegible] | اینکه فرمودی [illegible]

الثانی والعشرون کان من دعائه اذا احزنه امر واهمته الخطایا

سلام الله علیه

اللهم یا کافی الفرد الضعیف وواقی الامر المخوف افردتنی الخطایا فلا صاحب معی وضعفت عن غضبک فلا مؤید لی واشرفت علی خوف لقائک فلا مسکن لروعتی ومن یؤمننی منک وانت اخفتنی ومن یساعدنی وانت افردتنی ومن یقوینی وانت اضعفتنی لا یجیر یا الهی الا رب علی مربوب ولا یؤمن الا غالب علی مغلوب ولا یعین الا طالب علی مطلوب وبیدک یا الهی جمیع ذلک السبب والیک المفر والمهرب فصل علی محمد وآله واجر هربی وانجح مطلبی اللهم انک ان صرفت عنی وجهک الکریم او منعتنی فضلک الجسیم او حظرت علی رزقک او قطعت عنی سببک لم اجد السبیل الی شیء من املی غیرک ولم اقدر علی ما عندک بمعونة سواک فانی عبدک وفی قبضتک ناصیتی بیدک لا امر لی مع امرک ماض فی حکمک عدل فی قضاؤک ولا قوة لی علی الخروج من سلطانک ولا استطیع مجاوزة قدرتک ولا استمیل هواک ولا ابلغ رضاک ولا انال ما عندک الا بطاعتک وبفضل رحمتک الهی اصبحت وامسیت عبدا داخرا لک لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا الا بک اشهد بذلک علی نفسی واعترف بضعف قوتی

وقلة حیلتی فانجز لی ما وعدتنی وتمم لی ما آتیتنی فانی عبدک المسکین المستکین الضعیف الضریر الحقیر المهین الفقیر الخائف المستجیر اللهم صل علی محمد وآله ولا تجعلنی ناسیا لذکرک فیما اولیتنی ولا غافلا لاحسانک فیما ابلیتنی ولا آیسا من اجابتک لی وان ابطأت عنی فی سراء کنت او ضراء او شدة او رخاء او عافیة او بلاء او بؤس او نعماء او جدة او لأواء او فقر او غنی اللهم صل علی محمد وآله واجعل ثنائی علیک ومدحی ایاک وحمدی لک فی کل حالاتی حتی لا افرح بما آتیتنی من الدنیا ولا احزن علی ما منعتنی فیها واشعر قلبی تقواک واستعمل بدنی فیما تقبله منی واشغل بطاعتک نفسی عن کل ما یرد علی حتی لا احب شیئا من سخطک ولا اسخط شیئا من رضاک اللهم صل علی محمد وآله وفرغ قلبی لمحبتک واشغله بذکرک وانعشه بخوفک وبالوجل منک وقوه بالرغبة الیک وامله الی طاعتک واجر به فی احب السبل الیک وذلله بالرغبة فیما عندک ایام حیوتی کلها واجعل تقواک من الدنیا زادی والی رحمتک رحلتی وفی مرضاتک مدخلی واجعل فی جنتک مثوای وهب لی قوة احتمل بها جمیع مرضاتک واجعل فراری الیک ورغبتی فیما عندک والبس قلبی الوحشة من شرار خلقک وهب لی الانس بک وباولیائک واهل طاعتک ولا تجعل لفاجر ولا کافر علی منة ولا له عندی یدا ولا بی الیهم حاجة

بل

بل اجعل سکون قلبی وانس نفسی واستغنائی وکفایتی بک وبخیار خلقک اللهم صل علی محمد وآله واجعلنی لهم قرینا واجعلنی لهم نصیرا وامنن علی بشوق الیک وبالعمل لک بما تحب وترضی انک علی کل شیء قدیر وذلک علیک یسیر

در موقع حزن

ای خدا ای کافی فرد ودود — که ضعیفی را قوی تانی نمود
خویش کنهد ار بکار پر خطر — که بود بر عاقبتش خوف و ضرر

فرد و تنهام خطاها در سرشته — با من اینها صاحبی کم آشته
بلکه از من در وجودم آمد خطا — کمتر و دیگر مصاحب نی مرا

ضعف من از اینکه [illegible] عصیان — که ضعیف از عصیان آرا کرد
نبودم دیگر بود که از ان — ابدا استحکام و قوت عیان

آدمم مردک حق ای کردگار — چنیم در بر من خطاها شدا
با کنا دو خطاها در اوست — ترس دو بیم است و بیچی او

وانگهی با قدر و قدرت و سعی — که عدم بودی فرزند بر اوست
نبودی تسکین دی ای ارسل امتحن — کی امام از تو نان ای فودا الممتحن

چون بود رسائی امر بود اندر ان — خوی بود تنهام گذری گفتمان
تا تواند که مساعد آشد آدم — دون درب ارباب یاری ثبتم

خواری و ضعفم دری تو بود اگر — نی مدار نیم بینایی هست
یا الهی نبودم چه چاره نما — نی بر تو بی بجز رب و آله

ایمنی نبود مطلوب اگر — غیر فضلت ای تو عالی داوری
طالبان از اینم تو مطلوب آمدی — خالق دنیا و عقبی تو شدی

مشرکی جز تو بود هم کر — فضل و خلقت کرده قوت و اوراس
باشدی از دست تو جمله سبب — تو منزهی بر همه گاه از غرض

بر محمد کو بود خیر الانام — با همه آلش درود و از سلام
هم قرارم را بپاسای دو رخود — مطلبم را بیح تو امال ارشد

ای خداوندا فدای اداد کر — کر نظر مائی زمن صرف نظر
فضل جود را که بود شرمساری جسم — از من آری منع ای اکرم ینها

ای تو دوری بحس اگر رودی خوش آوری بر بن خطر هم پیش خویش قطع فرمای سبب از من همی سوی چیزی نی بجز خود راه آگهی
ره نمی یابم بسوی هیچ خیر در دل غیر پناهت ای عزیز نبودم قدرت بر آنچه ارادتست جز که یاری کرد فضلت [illegible]
که ترا هستم یکی از بندگان هم بدست قدرتت بسته تن نی مرا کاری بود جز امر تو کانچه فرمان تو شد باشد نکو
آنچه فرمای عدالت باشدی نافذ آن حکمی که از تو آمدی نبودم قدرت که از آن جز کنم حسب سلطانی از آن [illegible]
استطاعت هیچ دم اندر مرا یک سر موی تجاوز آن قدرت قوت تصور آمده یک سر موی آن [illegible]
بر هوای تو شناسد مسلک جز بطاعات تو اسلطانی فرد کی توانم بر رضای تو رسید یا از نزدت خیر من آمد پدید
عزم اینکه را دهی طاعت قوی ترک جز طاعت برو کردی جز بطاعت جز بفضل و رحمت ره نباشد ثابت آمد منّتت
صبح و شام هم برویت بنده ای خدای پاک ذو الجلال جلیل در حساب و در یاد ما لک نیم نفع و ضرر را بخود پیدا نیم
جز تو سود و مراد دیگر آمد اندرین معنی بنفس خود شدید بر ضعیف قوت خود اعتراف داری قادر توئی عالی
همچنین بر قلت حیلت بقیر چاره بیچارگی از دلی نور پس وفا کن آنچه وعده کرده تا م فرما آنچه را که بخشیم
بنده مسکینم و بس مستحقیر بر زهر روح خوار و عهد و هین خائف و ترسان هم بسی حقیر بر کریمی و بفضلت مستجیر
بر رسول الله محمد صلوة هم با آل پاک پس انوار نجات نا سی از ذکر و کی خود بیار اندر آنچه داده و پروردگار
غافلم نا ور نیکهای خود آزمایش را از آنچه شد از اجابت دعوات مرا نا ورم مایوس دل اگر جا
ور کنم اهمال از من در گذر در سرور ار باشمی از خطر یا بشد تا یار خاحاجت یا الیا یا بس و نعمات
گاه جود و رحمت و فقر و عنا تا قیام و شیار [illegible] کجا حضرت خیر البشر نور انام خوش محمد و آل او داده سلام

خوش

خوش بفرما بهر خود از نشان نی مدح و حمد مرا برای خدا در همه حالات من آنچه [illegible] که شکر کی یا رب [illegible]
تا بجدی او دل جان اهدا که بجز تو خاطر من نا [illegible] شاد داریم ز آنچه هم بخش خویشان اندر هم باید چه منعم آری
بر دلم اشعار تقوی آر تو کارم آسان کن که مقبول تو شد آورم مشغول طاعات نکا از برای آنچه بر من آمد تشکر
تا بآن حد که مجرم باید آنچه معصوب [illegible] دشمنی دارم بجز [illegible] کردار دوست میداری [illegible] را بجا
کانچه تو خواهی تمام آن کنم باشدم منظور آن [illegible] بر جهت خود محمد و آل او ده صلوة و بخش [illegible]
با مجتهبات قلبم فارغ آمد ذکر خود را اندر آن [illegible] خوف خود را بر دلم [illegible] گر تو ترسد غفلت از تو [illegible]
هم قوی دل کن بعزمی جو اثر طاعت را [illegible] از طریقی که سوی [illegible] دل از آن سوی خدای پاک [illegible]
رهنمائی کن برغبت آنچه را که بود نزد تو با خود [illegible] که همه ایام زنده بودم آمدی از فضل تو دل [illegible]
تو شبانم تقوی کن از دیانی سوی رحم و رحمت [illegible] ز حلیم را الکن [illegible] در حلم زان بخش ای [illegible]
در بهشت منزل و مشوای کن خوش [illegible] آن [illegible] قولی بخشم که آن احسان جمع هم رضات تمام [illegible]
هم فراز من خوش آر زغیبتم بخشا و در [illegible] آنچه نزد تو بود هر دو را از نکو نیها و فضلت ای خدا
خامه و حشت [illegible] از شرار خلق خود [illegible] جانب خود بخش [illegible] اولیا و اهل طاعت [illegible]
زیر بار منت کافر نعمت فاجر [illegible] زین [illegible] برمن آنها [illegible]
نه بآنها دست [illegible] نه مرا محتاج کن [illegible] بل بکون قلب [illegible] هم غنای [illegible]
بر خود و خیال خود آور [illegible] تا ز فجارم [illegible] بر محمد و آل آنحضرت صلوة بنده و نجات [illegible]

زان نگارم قرین و یار کس | چاره بیچی و دادیار کس | منتم بخشا بشوق تو خویش | ای که با بت نهایتیش
همه بکدا رود و کاری گران | تو رضا ده بهم خواهی جان | که بهر چیزی توئی قادر تعین | پیش تو آسان بود محسن
صبح دوری و ازان | از رنج و الیم ده شش عیان | الف و صد حل کن بحری | که چرا کش علمش کرده زدر
بر کسان دش از تو بخواه ارواج | تا نبیند او در مخلوق محتاج | تو همیدانی چه باید گرددش | رود بر فرد ابو شکر

الثانی والعشرین من دعائه علیه السلام عند الشدة والجهد وتعسر الامور

اللهم انک کلفتنی من نفسی ما انت املک به منی وقدرتک علیه وعلی اغلب من قدرتی فاعطنی
من نفسی ما یرضیک عنی وخذ لنفسک رضاها من نفسی فی عافیة اللهم لا طاقة لی
بالجهد ولا صبر لی علی البلاء ولا قوة لی علی الفقر فلا تحظر علی رزقی ولا تکلنی الی خلقک
بل تفرد بحاجتی وتول کفایتی وانظر لی فی جمیع اموری فانک ان وکلتنی الی نفسی
عجزت عنها ولم اقم ما فیه مصلحتها وان وکلتنی الی خلقک تجهمونی وان الجأتنی
الی قرابتی حرمونی وان اعطوا اعطوا قلیلا نکدا ومنوا علی طویلا وذموا کثیرا
فبفضلک اللهم فاغننی وبعظمتک فانعشنی وبسعتک فابسط یدی وبما عندک فاکفنی
اللهم صل علی محمد وآله وخلصنی من الحسد واحصرنی عن الذنوب وورعنی عن المحارم و
لا تجرئنی علی المعاصی واجعل هوای عندک ورضای فیما یرد علی منک وبارک لی
فیما رزقتنی وفیما خولتنی وفیما انعمت به علی واجعلنی فی کل حالاتی محفوظا مکلوءا

مستورا

مستورا ممنوعا معاذا مجارا اللهم صل علی محمد وآله واقض عنی کل ما الزمتنیه وفرضته علی
لک فی وجه من وجوه طاعتک او لخلق من خلقک وان ضعف عن ذلک بدنی ووهنت
عنه قوتی ولم تنله مقدرتی ولم یسعه مالی ولا ذات یدی ذکرته او نسیته
هو یا رب مما قد احصیته علی واغفلته انا من نفسی فاده عنی من جزیل عطیتک
وکثیر ما عندک فانک واسع کریم حتی لا یبقی علی شیء منه ترید ان تقاصنی به
من حسناتی او تضاعف به من سیئاتی یوم القاک یا رب اللهم صل علی محمد وآله
وارزقنی الرغبة فی العمل لک لآخرتی حتی اعرف صدق ذلک من قلبی
وحتی یکون الغالب علی الزهد فی دنیای وحتی اعمل الحسنات شوقا وآمن
من السیئات فرقا وخوفا وهب لی نورا امشی به فی الناس واهتدی به فی
الظلمات واستضیء به من الشک والشبهات اللهم صل علی محمد وآله وارزقنی
خوف غم الوعید وشوق ثواب الموعود حتی اجد لذة ما ادعوک له وکآبة ما استجیر بک منه
اللهم قد تعلم ما یصلحنی من امر دنیای وآخرتی فکن بحوائجی حفیا اللهم صل علی محمد وآل محمد
وارزقنی الحق عند تقصیری فی الشکر لک بما انعمت علی فی الیسر والعسر والصحة
والسقم حتی اتعرف من نفسی روح الرضا وطمانینة النفس منی بما یجب لک
فیما یحدث فی حال الخوف والامن والرضا والسخط والضر والنفع

اللهم صل علی محمد وآله وارزقنی سلامة الصدر من الحسد حتی لا احسد احدا من خلقک
علی شی من فضلک وحتی لا اری نعمة من نعمک علی احد من خلقک فی دین او دنیا
او عافیة او تقوی او سعة او رخاء الا رجوت لنفسی افضل ذلک بک ومنک
وحدک لا شریک لک اللهم صل علی محمد وآله وارزقنی التحفظ من الخطایا
والاحتراس من الزلل فی الدنیا والآخرة فی حال الرضاء والغضب حتی اکون
بما یرد علی منهما بمنزلة سواء عاملا بطاعتک مؤثرا لرضاک علی ما سواهما فی
الاولیاء والاعداء حتی یامن عدوی من ظلمی وجوری وییاس ولیی من میلی وانحطاط هوای
واجعلنی ممن یدعوک مخلصا فی الرخاء دعاء المخلصین المضطرین لک فی الدعاء انک حمید مجید

عنداشده

بار الها خود [illegible] ایم — بر خود آزار همی [illegible] — آنچه را مالک شوم که آن [illegible] — ملک خارج یا خود آن [illegible]
قدرت تو بر من و آن ملک من — شد فزون از قدر [illegible] — پس عطا فرما مرا [illegible] — آنچه مرضی تو بر من [illegible]
از برای بعض اکنون [illegible] — آنچه بر نفسم خطا [illegible] — در مقام عاصی [illegible] — انجا که اندر آن [illegible]
ای تو دانای همه حال [illegible] — بر شفقت طالبی [illegible] — نی بلا را [illegible] — نی مرا قوت که [illegible]
قدرت من بس [illegible] — بهر روزی [illegible] — سوی خلق خود مبادا [illegible] — بل بکنار خود [illegible]
هم بفرد [illegible] — که بجز تو بودم [illegible] — تو لطف فرما بکارم [illegible] — در امورم کن نظر با لطفها

ورا

ورنه [illegible] خوش — عجز من از این [illegible] — که تا [illegible] آنچه دران — بهر [illegible] مصلحت باشد چنان
ور خلق خود [illegible] — بار [illegible] — وا گذاریم اگر [illegible] — که ز تو [illegible]
ستم [illegible] — در [illegible] عطا [illegible] — کم دهند و پیش [illegible] — آورندم عسرت [illegible]
به بگویند و [illegible] — انجمنم تا [illegible] — پس بفضل خود ببخشایم غنا — که عظیمی تو کریمی تو خدا
قدرم افزون [illegible] — که ز فضل تو سوال [illegible] — وسعت [illegible] — دستهای من از آن [illegible]
زانچه [illegible] — که بود مخصوص فضل و کرم — بر رسول خود محمد و آل وی — بار الها تو سلام آور [illegible]
از حسد [illegible] — از گناهان [illegible] — احترازم از محارم [illegible] — بر حرام و بد [illegible]
می نیارم [illegible] — سوی خود میل [illegible] — از تو آنچه بر من [illegible] — بر دلم آورد گران [illegible]
بر کنم [illegible] — که بملکیت نهم [illegible] — اندر آنچه کرده ام [illegible] — بر من [illegible]
از همه حال تو حفظ [illegible] — [illegible] — تو مجازی [illegible] — جز پناه [illegible]
بر محمد و آل او پاکان حق — ده سلام ای حق [illegible] — هم ادا فرما [illegible] — خواهی [illegible]
گرد [illegible] — از وجود طاعت [illegible] جان — یا برای [illegible] — که مرا عجز [illegible]
عجز من باشد خود از ضعف [illegible] — قوم [illegible] — نامی [illegible] — الیم بود [illegible]
صاحب [illegible] — انجا که از [illegible] — یا فراموش [illegible] — هم فضل تو [illegible]
آنچه داری [illegible] — عطا [illegible] — از من و از نفس [illegible] — از من [illegible] عفو

از عطایای جزیله کز تو است | آن خطایای کبیره کز من است | وآنچه پیدا شد ز تو [illegible] | ای عطاهای تو ای خطاهای [illegible]

تو گشاینده کرمی بجان | تا که باقی [illegible] | که اراده [illegible] | بی نصیبی آنچه کردم [illegible]

تا که پیش آید [illegible] | اندر آن روزی [illegible] | هم صلوة و رحم [illegible] | وال [illegible]

روز بیم کز رغبت [illegible] | از برای تو [illegible] | تا شناسا سازی ام [illegible] | صدق [illegible]

تا که عالم [illegible] | از همه دنیا که [illegible] | تا بشوق آرم [illegible] | ترسم [illegible]

یک بصیرت ده که [illegible] | خوش از آن نور [illegible] | اهتدی در ظلمت [illegible] | [illegible]

بر نبی خود خدایا ده سلام | هم به آلش جمله پاکان کرام | روز بیم کز خوف [illegible] | شوق [illegible]

تا بیابم لذت [illegible] | در پناهت آنچه [illegible] | ای خدا امید [illegible] | در جهان و آخرت [illegible]

پس بجا [illegible] | خود را [illegible] | هم درود [illegible] | اهل بیتش [illegible]

چون کنم [illegible] | آن مواقع کرمی [illegible] | در قصور شکر آنچه [illegible] | خوان احسان نعم [illegible]

ترس اندر [illegible] | همچنین در صحت [illegible] | تا شناسم [illegible] | کز من [illegible]

بر آنچه واجب آمد مر ترا | اندر آنچه حادث [illegible] | حال خوف [illegible] | از رضا [illegible]

در ضرر یا نفع [illegible] | شکر [illegible] | ای خدا [illegible] | ده درود [illegible]

هم سلامت دار [illegible] | از همه که [illegible] | تا بآن حد که [illegible] | از همه خلق [illegible]

بر بحری که [illegible] | تا بآن حد که [illegible] | بر کسی [illegible] | از همه خلقت [illegible]

درمقام

در مقام دین یا دنیای او | عافیت [illegible] | یا مقام [illegible] | غیر [illegible]

که مرا [illegible] | که بتو [illegible] فضل [illegible] | غیر تو جمله بود محتاج خود | چون تواند مغنی [illegible]

خاص تو [illegible] | یا در فنا یا [illegible] | این [illegible] | حاش لله که [illegible]

بر گزیده خود محمد [illegible] | هم به آلش جمله ابواب النجات | از خطایا هم مرا محفوظ دار | [illegible]

در رضا یا در غضب [illegible] | با شمی بر آنچه وارد [illegible] | در یکی حال [illegible] | [illegible]

کو عبادت [illegible] | طاعت [illegible] | که رضای تو مقدم داردم | آن [illegible]

که غضب [illegible] | بر تو [illegible] آورد [illegible] | در مقام [illegible] | آنچه [illegible]

تا بجدی در طاعت [illegible] | کز اعادی خود [illegible] | امن آید [illegible] | دوستم [illegible]

که تواند [illegible] | کز عبادت [illegible] | انحطاط [illegible] انقطاع [illegible] | سوی غیر [illegible]

تو نکردم [illegible] | خالصانه [illegible] | گاه وسعت [illegible] | [illegible] اضطرار [illegible]

زانکه تو هستی خداوند احمد | جز تو [illegible] | [illegible] | که تو [illegible]

الثالث والعشرون من دعائه علیه السلام اذا سأل الله العافیة وشکرها

اللهم صل علی محمد وآله والبسنی عافیتک وجللنی بعافیتک وحصنی بعافیتک واکرمنی بعافیتک واغننی بعافیتک وتصدق علی بعافیتک وهب لی عافیتک وافرشنی عافیتک

واصلح لی عافیتک ولا تفرق بینی وبین عافیتک فی الدنیا والآخرة اللهم صل علی محمد وآله
وعافنی عافیة کافیة شافیة عالیة نامیة عافیة تولد فی بدنی العافیة عافیة الدنیا والآخرة
اللهم صل علی محمد وآله وامنن علی بالصحة والامن والسلامة فی دینی وبدنی والبصیرة
فی قلبی والنفاذ فی اموری والخشیة لک والخوف منک والقوة علی ما امرتنی به
من طاعتک والاجتناب لما نهیتنی عنه من معصیتک اللهم وامنن علی بالحج والعمرة
وزیارة قبر رسولک صلواتک علیه ورحمتک وبرکاتک علیه وعلی آله وآل رسولک
علیهم السلام ابدا ما ابقیتنی فی عامی هذا وفی کل عام واجعل ذلک مقبولا مشکورا مذکورا
لدیک مذخورا عندک وانطق بحمدک وشکرک وحسن الثناء علیک لسانی واشرح
لرشدک قلبی واعذنی وذریتی من الشیطان الرجیم ومن شر السامة والهامة
والعامة واللامة ومن شر کل شیطان مرید ومن شر کل سلطان عنید ومن شر کل مترف حفید
ومن شر کل ضعیف وشدید ومن شر کل شریف ووضیع ومن شر کل صغیر وکبیر ومن شر کل
قریب وبعید ومن شر کل من نصب لرسولک ولاهل بیته حربا من الجن والانس ومن شر
کل دابة انت آخذ بناصیتها انک علی صراط مستقیم اللهم صل علی محمد وآله ومن ارادنی
بسوء فاصرفه عنی وادحر عنی مکره وادرأ عنی شره ورد کیده فی نحره واجعل
بین یدیه سدا حتی تعمی عنی بصره وتصم عن ذکری سمعه وتقفل دون اخطاری قلبه وتخرس عنی لسانه

وتقمع

وتقمع رأسه وتذل عزه وتکسر جبروته وتذل رقبته وتفسخ کبره وتؤمننی من جمیع ضره وشره
وغمزه وهمزه ولمزه وحسده وعداوته وحبائله ومصائده ورجله وخیله انک عزیز قدیر

سؤال العافیه وشکرها

ای خدا صلوات فرما و درود — بر محمد و آل پیش ای ودود
می پیوستم سلامت تا ابد — آورم تهلیل و تحمید و شاد

از سلامتهای خود محسوسم آر — کن بکرم خویش بصحت آشکار
خویش غانیم بصحت ای کریم — ده تصدق بر من از فضل عظیم

با سلامتهای خود ای مهربان — بخش و عطا نما صحیح عیان
بسطم آر در صحت و اصلاح کن — با سلامت کن عطا و سخن

مین بس با صحت یاد بده ای خدا — در همه دارین با لطف ای خدا
ده سلام بر محمد و آل او — عفو فرما عافیت بخشم نکو

شافی و عالی لطف فرما — که بر جسمم آن تولد آرا
دینی و عقبی سلامت بخشم — نعمت خود ارزان و صحت بهم

بر محمد ای خدا ده سلام — هم با اهل جمله نیکان دگر تمام
دین من فرما سلامت تمام آن — ده بتعلیم بالصرب آید آن

خوش نفاذ او در امور — خوف و خشیت بخشم از بد عفو
تو ده تجنب آرم از نهی ادا — پوئی از طاعت و شکر آن

اجتناب ام از [illegible] — بار آرم از گناه [illegible]
بار الها از حج و عمره امن — نعمت افزون کن ای رب المنن

و زیارت کن قبر رسول — که ز فضل آری ز آن نهان قبول
هم رسول و آل او درود صلوة — رحمت بر جمله شان با برکات

ده بر آن ها کامل سلام دائمی — اندرین سال همه ساله همی
هم بقرار این دعاها ای خدا — جملگی مقبول و مشکور ای خدا

کن برای تو بباید ذکرها — بهر من تو رب ذخیره آید آن
هم زبانم بهر ذکر تو نما — حمد و شکر و ذکر و نیکو ثنا

انعامهای که رشد و نشست — و سخت قلبی بر [illegible]
بر من و اولاد من بحسب ساله — از همه سلطان موذی برز تباه

صاحبان ستم ز هر دو عزیزان | جمله گویان [illegible] آن | از بدی هر چه شیطان مرید | با تسلط شخص [illegible] عنید

در شرار مردم حسن حسیم | که بود شان حسد آزار نقم | از بد و شر ضعیفان [illegible] | [illegible]

از بد قسمی صغیر و کبیر | دور و نزدیک آنچه پیدا [illegible] | زانچه باشد بر رسول تو الم | و اهل بیتش ز ارباب ستم

از خلاف و حرب جن و انس خود | آنچه بخشنده به خلق شد | که گرفته بر شمارش کرده | سحر که کرده جانش داده

از شرار آنچه بخشنده کان | ایمن او ورده بخشایم امان | که ره صراط مستقیم | جان جمله در مقام تو مقیم

ای خدا عطا عنبر بوی بخش درود | بر محمد و اهل و آل فضل و جود | منصرف فرما ز من ابرا کم | بر سرش قصد بوی خیر نکو

مکر او را دور فرما او تن | شر او از من نگهدار ای ذوالمنن | کید او را گردان [illegible] | که برا [illegible] شود سود [illegible]

منع فرما دستهاش تا مرا | هیچ وجهی نبود ایذا او | از شرار شر آنچه حفظ آن | در میان نان جا [illegible]

تا مرا یاد ده از من شود | نزد او ذکری ز من ناید | قلب او در احسان فضل او | که [illegible]

نیز باش کن ز زبان [illegible] | سر فکنده آرش [illegible] | عرش را دل [illegible] خصام | بکشش تا بود [illegible] احترام

گردش گر کن ذلت [illegible] | هر بزرگی که [illegible] | آنستاند کبر و نخوت آدم | آنچنانش کن که گردد عدم

از رضا بس [illegible] | که ز شر [illegible] | که نباشد هیچ کو [illegible] | [illegible]

از حسد و ز دشمنی آن | که کند [illegible] | [illegible] | و آنچه [illegible]

از همه اقسام شر ای [illegible] | حفظ ما آور که [illegible] | بر در [illegible] فقیر | رحم فرما ای خداوند مجیر

الرابع والعشرین من دعائه علیه السلام لابویه علیهما السلام

اللهم

اللهم صل علی محمد عبدک ورسولک واهل بیته الطاهرین واخصصهم بافضل صلواتک ورحمتک وبرکاتک
وسلامک واخصص اللهم والدی بالکرامة لدیک والصلوة منک یا ارحم الراحمین اللهم
صل علی محمد وآله والهمنی علم ما یجب لهما علی الهاما واجمع لی علم ذلک کله تماما
ثم استعملنی بما تلهمنی منه ووفقنی للنفوذ فیما تبصرنی من علمه حتی لا یفوتنی استعمال شیء
علمتنیه ولا تثقل ارکانی عن الحفوف فیما الهمتنیه اللهم صل علی محمد وآله
کما شرفتنا به وصل علی محمد وآله کما اوجبت لنا الحق علی الخلق بسببه اللهم اجعلنی اهابهما
هیبة السلطان العسوف وابرهما بر الام الرؤف واجعل طاعتی لوالدی وبری بهما
اقر لعینی من رقدة الوسنان واثلج لصدری من شربة الظمآن حتی اوثر علی هوای
هواهما واقدم علی رضای رضاهما واستکثر برهما بی وان قل واستقل بری بهما
وان کثر اللهم خفض لهما صوتی واطب لهما کلامی والن لهما عریکتی واعطف علیهما قلبی
وصیرنی بهما رفیقا وعلیهما شفیقا اللهم اشکر لهما تربیتی واثبهما علی تکرمتی واحفظ
لهما ما حفظاه منی فی صغری اللهم وما مسهما منی من اذی او خلص الیهما عنی من مکروه
او ضاع قبلی لهما من حق فاجعله حطة لذنوبهما وعلوا فی درجاتهما وزیادة فی حسناتهما
یا مبدل السیئات باضعافها من الحسنات اللهم وما تعدیا علی فیه من قول او اسرفا علی
فیه من فعل او ضیعاه لی من حق او قصرا بی عنه من واجب فقد وهبته لهما وجدت علیهما

ورغبت الیک فی وضع تبعته عنهما فانی لا اتهمهما علی نفسی ولا استبطئهما فی بری ولا اکره ما تولیاه من امری یا رب فهما اوجب حقاً علی واقدم احساناً الی واعظم منة لدی من ان اقاصهما بعدل او اجازیهما علی مثل این اذاً یا الهی طول شغلهما بتربیتی واین شدة تعبهما فی حراستی واین اقتارهما علی انفسهما للتوسعة علی هیهات ما یستوفیان منی حقهما ولا ادرک ما یجب علی لهما ولا انا بقاض وظیفة خدمتهما فصل علی محمد وآله واعنی یا خیر من استعین به ووفقنی یا اهدی من رغب الیه ولا تجعلنی فی اهل العقوق للآباء والامهات یوم تجزی کل نفس بما کسبت وهم لا یظلمون اللهم صل علی محمد وآله وذریته واخصص ابوی بافضل ما خصصت به آباء عبادک المؤمنین وامهاتهم یا ارحم الراحمین اللهم لا تنسنی ذکرهما فی ادبار صلواتی وفی اناً من آناء لیلی وفی کل ساعة من ساعات نهاری اللهم صل علی محمد وآله واغفر لی بدعائی لهما واغفر لهما ببرهما بی مغفرة حتماً وارض عنهما بشفاعتی لهما رضی عزماً وبلغهما بالکرامة مواطن السلامة اللهم وان سبقت مغفرتک لهما فشفعهما فی وان سبقت مغفرتک لی فشفعنی فیهما حتی نجتمع برأفتک فی دار کرامتک ومحل مغفرتک ورحمتک انک ذو الفضل العظیم والمن القدیم وانت ارحم الراحمین.

لابویه علیهما السلام

ای خداوند رؤف مهربان / بر محمد صلوات خوش رسان / بنده تو و رسول استاده / و اهل بیتش را که با که ...

از صلوات

از صلوات آور از فضل خاصشان / رحمت و برکات خود در همچنان
هم سلام خود رسان ای اکرم / بر امید تو دعا آورم
والدینم نزد خود مخصوص دار / با کرامت هم صلوات خود بیشتر آر
از همه رحم آوران ای ارحم / هر دو را خواهم المطلب کن نظر
بر محمد و اهل بیت حضرتش / یا الهی هم صلوات نیک خوش
برس از الهام آنچه واجب است / والدینم را که تا دانم آن
برس الهام از ودودم خوش کن / جمع فرما بهر من یک علم آن
کل اینها را تمامی ای خدا / از تو میخواهم تو تعلیم نما
پس استعمال تعلیمات خوش / تا نمیم فرما از آن سیمای خوش
هم موفق کن نفوذم را / که بصیرت دادیم کاملا حسن
تا نه چیزی فوتم از آن کار / که فرمانت نیارم مقصور
هیچ از آنچه کعبه آرم سجا / کوتهی ناید همه جا آرا
تا گران جانی از اینها مرم / جای اول آنچه آرد از فرم
تا ندهی سستی کیش کار آن / اندر آنچه الهم رزوا المبین
بار الها درود و سلام و صلوات / بر محمد و آل و جمله معاشرت
آنچنانکه واجب آوری بما / تا تجلی آیم از روح ما
از درود و دین محمد خرسند / آوریم و صرف بادا
والدینم در نظر در جان / که باشم غافل از عطیمان
در جهانت هم سلطان عطوف / مهربانیشان چو با من رؤف
در اطاعت آورم رؤوف الدین / نیکو میشان از اشان ترحم عین
مهربانیشان مقرر دارمی / بر چشم خود نور آن آرمی
آنچنانکه چشم از حسد افروز / ساکن آید سینه تشنه را
نیت این ام آرم حسنات / هم رضاشان را تقدم دارمی
نیکی اینها تو چشم کن زیاد / گرچه کم باشد فزون از اعتماد
ور ز من نیکی باینها آمده / در نظر آور که نیکم کم شده
گرچه بسیار آن نموده با ... / تو بچشم آور آنرا در کمی
پست آور زیر دشان از من صدا / نیک آور سخنهای مرا
نرم فرما طبع من از بهرشان / دل زمن آور باینها مهربان
هم بگردان مرا باینها سخنور و رفیق / تا بر آنها باشمی از روی شفیق
بر ایشان از من آرمی قبول / بر نکو کیشان عرض و فضول

[illegible]

حفظ او شان بر آنچه در صغر از من آمد حفظشان از نفع و ضر آنچه از فضلشان رسید ای خدا از کرامات و به گوید ادا
یا که خدمتشان ز من حق شد آنچنانکه باید از من نا شد از کجا شان تو کفاره نما مرعوا اندر مراتبشان فزا
در ثواب نیک کاریشان نما او در ای آنکه توانا بر جزا تو جزا ای به نیکو بل با ضعاف ضعاعف ارشدی
در ستمشان من کردم درست از سخن یا خود که برایشان قولا و فعلا و یا حق مرا باشد تضییع کرده و بها
یا که بر من در مقام و حی کو تهی شان گشته در روزی از حسل آنچه بهلش کرده ام خود برغبت و بتو واکرده ام
زین مواز و رحمتی وارد اگر اوری موضوعشان ای دادگر حاش بدیع از ایکه شده که برشان عطایی داده خود
ستمشان می بیارم درست مهرشان آرم تقاضا حاجت برمن از انها نیامده کوتهی زانچه لازم درگو
تو لیشان بی گرانت شد ادا بودشان در رنج و کار نیکو پس خود انها اصدا هم مقدم بر من پس
پس جهان بود و مهم منت انها بس اول شد زانچه قاضی عادل ازلی ما نخواهم جایزه بقصد
کی توانم جایزه امدر که نبودشان ز حق قصور شکر آنها کی توانم ادا کو جهان و قتی که انها
طول مشغولی مرا در خدمت یا الهی یا جهان حسرت آنهمه رحمت بحفظم کرده اند در کهنه ازی من عمر
کو جهان سعی که مرا ام خود بجل کرده و بهرم من بعسان امدادها تا که شان ام
کی توانم شرح آرم جمله را دور باشد تو انشان چون توانم حقشان آرم ادا در که وجه کار خود نما
که نه یاری بحق مسان کای وظیفه دم آماکه پس تو یا رب محمد آل دو سلامی که خبر
هم فرا کمک یاری نما ای تو بهتر از همه از همه یاران و یاری بهتری ای مسر

بذل تو فتم نما ای بهر من رهنما یان و به گوی زادن بهر انکه میل او سوی تو شد از دل و جان طاعت را گوی شد
نادر از اهل عقوقم ای خدا کز پدر یا در یشان ابتلا در گنهکاری بروزی گیر از ان هر کسی باشد جزا از کاسان
زانچه اگر شان احرا نی که ظلمی شان شود در را ای خدا آور محمد را درود هم بآل و ذریه اش ای ودود
ابوانم را مخصوص خود آنچنانکه فضل اندرشان شد از عباد است کامل حالشان هم از آنجمله پدر با مادر
کز همه رحم آوران اکثر تری پس کی خالقی چه آوری ابو یتیم را فراموشم میار خوش تعقب نماز ای کردگار
در همه ساعات و آن روز که عبادت آرمت ای آل اکرم بر رسول الله و آل اکرم تو سلام اور صلوتی بس نکو
مغفرت ما عطا ای رب دعا ابویتیم هم ببخشا ای خدا زانچه برمن بکوشیدن آمده این شفاعت از من شده
مغفرتشان حتمی اور اکرام انکه در حب تو روز آوردم راضی از انها سوی انها رسان باکرامه و السلام بوطنشان
سابق اندر رحمت ارادهٔ خوش بعفرات قربانیت شافع انها از من گر شفاعت نام خوشش
از شوم سابق از انها در مقام مغفرت آور نکو از شفاعتهای تو غفرانها والدیتم را تو رحم کن
اندران دار کرامتهای تو در مقام رحم و احسان مجتمع آیم اندران محل نایل غفران تو رب اجل
که تو ای خود صاحب فضل عظیم هم تو را باشد نکو من قدیم از همه رحم آوران اوری برو پرعلم نکو رحم آوری

الخامس والعشرین وکان من دعائه لولده علیهم السلام

اللهم ومن علی ببقاء ولدی وباصلاحهم لی وبامتاعی بهم الهی امدد لی اعمارهم وزد لی
لی آجالهم ورب لی صغیرهم وقو لی ضعیفهم واصح لی ابدانهم وادیانهم واخلاقهم

وعافهم في انفسهم وفي جوارحهم وفي كل ما عنيت به من امرهم وادرر لي وعلى يدي ارزاقهم
واجعلهم ابرارا اتقياء بصراء سامعين مطيعين لك ولاوليائك محبين مناصحين ولجميع اعدائك
معاندين ومبغضين آمين اللهم اشدد بهم عضدي واقم بهم اودي وكثر بهم عددي
وزين بهم محضري واحي بهم ذكري واكفني بهم في غيبتي واعني بهم على حاجتي واجعلهم لي
محبين وعلي حدبين مقبلين مستقيمين لي مطيعين غير عاصين ولا عاقين ولا مخالفين
ولا خاطئين واعني على تربيتهم وتاديبهم وبرهم وهب لي من لدنك معهم اولادا
ذكورا واجعل ذلك خيرا لي واجعلهم لي عونا على ما سالتك واعذني وذريتي من
الشيطان الرجيم فانك خلقتنا وامرتنا ونهيتنا ورغبتنا في ثواب ما امرتنا
ورهبتنا عقابه وجعلت لنا عدوا يكيدنا سلطته منا على ما لم تسلطنا عليه منه
واسكنته صدورنا واجريته مجاري دمائنا لا يغفل ان غفلنا ولا ينسى ان نسينا يؤمننا
عقابك ويخوفنا بغيرك ان هممنا بفاحشة شجعنا عليها وان هممنا بعمل صالح
ثبطنا عنه يتعرض لنا بالشهوات وينصب لنا بالشبهات ان وعدنا كذبنا
وان منانا اخلفنا والا تصرف عنا كيده يضلنا والا تقنا خباله يستزلنا اللهم
فاقهر سلطانه عنا بسلطانك حتى تحبسه عنا بكثرة الدعاء لك فنصبح من كيده
في المعصومين بك اللهم اعطني كل سؤلي واقض لي حوائجي ولا تمنعني الاجابة

وقد

وقد ضمنتها لي ولا تحجب دعائي عنك وقد امرتني به وامنن علي بكل ما يصلحني
في دنياي وآخرتي ما ذكرت منه وما نسيت او اظهرت او اخفيت او اعلنت
او اسررت واجعلني في جميع ذلك من المصلحين بسؤالي اياك المنجحين بالطلب اليك
غير الممنوعين بالتوكل عليك المعوذين بالتعوذ بك الرابحين في التجارة عليك
المجارين بعزك الموسع عليهم الرزق الحلال من فضلك الواسع بجودك وكرمك
المعزين من الذل بك والمجارين من الظلم بعدلك والمعافين من البلاء برحمتك
والمغنين من الفقر بغناك والمعصومين من الذنوب والزلل والخطاء بتقواك
والموفقين للخير والرشد والصواب بطاعتك والمحال بينهم وبين الذنوب
بقدرتك التاركين لكل معصيتك الساكنين في جوارك اللهم اعطنا جميع ذلك
بتوفيقك ورحمتك واعذنا من عذاب السعير واعط جميع المسلمين والمسلمات
والمؤمنين والمؤمنات مثل الذي سالتك لنفسي ولولدي في عاجل الدنيا
وآجل الآخرة انك قريب مجيب سميع عليم عفو غفور رؤوف رحيم
وآتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار

لولده عليهما السلام

بارالها نعمتم بگذار از کران | که بداری باقیم بور گران
هم بصلاح آر اینها را صلاح | کز برایم حاصل آید این فلاح

فایده بردن ز قرآن شاهیمی / حصول انبساط و خرمی / ای خداوند کریم ممتحن / عمرهاشان کن زیادت از کرمن

کسبشان را برکت آور کریما / کاین نعیم از بهر فرخنده باد / خوردسالان سعادت وافر خود / تربیتهای تو ما را نیک شد

بر ضعیفان بود دولت تا که تا / از برایم قوت افزون آریا / هم برای من صحبت دارشان / از همه آفت سلامت دارشان

که بود ادب داد و سال صحیح / همچنین اخلاقشان نیز و فسیح / عفوشان فرما در انفس مجس / در جوارح ای تو سلطان سمین

در هر آنچه قصد کردن شادم / کار جمله از کرم فرمانگو / از برای من سبایی کن عطا / پیش رویم تو بس شغل عطاها و انا

که مقدم او در ایشان رزقها / آوری ابرارشان و نقبا / ابصرت اهل شش سناکر / خوش بحرف حق مطیع و طاهر

دوستان اولیای حق تو / ناصحانه برده ایمان تو / دشمن اهدی سمیهای تو / با عناد و مبغض خانه جو

مستجب دعوات ما هم نصیر / عرضه نموده علیمی و قدیر / کن قوی دستم با بهایم ای احد / رحمتم تقسیم آنها تنها

بر کسی آنهم را بهانها نیک شد / رحمت محصور به هم سهام خود / ذکر و نامم را از بهانه ای احد / در غنایم کافی آوری غنیمی

لی نیازم کن با انسان آوری / در جوایح ایدم را انس گو / با محبتشان نما رحم شفیع / هم تعلیم کن که دارم ربیع

دوس رحمت کل اسعدی ام / قسمت آرندم نکو و کارها / رحمتم را حصه آنها از / هم رحمت قسمتی خوش آورم

اینچنین آیندیم بر تقسیم / غیر عاصین با عاجان بسکن / نی شوند عاق و محتاج عطایا / هم مراد از احسان وفای ای

که نمایم باد است آمرتمت / نیکشان آموزم از کار و نعمت / بر من و آنها خوش باد لاد کرم / بخش وا ز به خوش بساز ایام و حال

این نکویی بر من عطا آنها / یا ربم را آنها سود حسب آن / خود بر آنچه از تو ام امر سوال / هم بیا هم داد بخودی از ذوالجلال

بر من و ذریه من ای رحیم / دو بنا ز کید شیطان رجیم / خلق گرداه مردی نهی داد / رحمت اندر کار خوش بهاد

در ثواب

در ثواب آنچه کردی امر من / داده غیب خوش ای سلطان جان من / همچنین ترک گناهی اجتناب / زانچه شد نهیت ز پیر غذاب

هم بر امان دشمنی فرمود / با وجودی که خود اگر بود / کرده ما را سلطان عدو / که فرسد از طمع تمام خود

ما مدار سلطان او بما / بین چه اندر تسلط دارا / که بسینه ما نمودی سر لش / همچو خون جاری در ایران کلش

ما اگر غافل از و هستیم خود / او دمی غافل ز ما هرگز نشد / ما گرفتار بخواب و خور شدیم / در همه ز غفلت اندر خور شدیم

این گرفتاری شد ورا از آن / یکدمی غافل نشد از کید آن / منتی آید لیک تشنی ناز او / از عقابت سوی ای منت کرد

می ترساند ز غیر او بکار / عذر و مکر سازنده او از ریسمان / تهم ما گر کار در انداز ای / او که تسخیمان اندر ای

در شویم عازم بکار حسنی / با جبل آرد کسل هم طالحی / مبتلا سازد به شبهه ها بهم / زان تیر ضمان شود سودای

شبهها در دل الکند و نصب ابرار / تا اگر آرد ترکب اندرار / وعده ها بهر دروغ آرد او / از که انعام خلفش آید

گر نیاری منصرف از آن شکند / گمره از آن هر مکری شود / ور کمی داری با رد و امس / منتزل میاورد دل ها رکس

چه رسنها و جال آن و فن / گمراه از وصف ما از آن و فن / ای خدا سلطان نشر مقهور دار / که ما رو دست از ما ضرار

تو سلطان حق دوستان لطف / زو بگمرو آورش در لعنت / تا که حبس آوری ابتر در / کثرت دعواتمان با خیر ظهور

پس بگردان امن از کرش روح / اندر آن حرگه که مقصود شد / ای خدا فرما عطایم از سوال / حمله جانم بخش ای ذوالجلال

تا دری منعم اجابت از دعا / که ضمانت زان تو در توری ام / هم دعایم را ز خود در حجاب / جون نیوا اندر آمده کن مستجاب

ختم نه در همه کون صلاح / خوش بارنیم عطا آور فلاح / آنچه ذکرم آمد اندر دعوا / یا فراموشم شده ای عزیز

ظاهر دعوات با نجح و / آشکارا با که سری آمده / در همه اینها ما را بصیر / شد سوالم از تو کن از منجمین

غیر مردم عنیم آور در طلب / گر تو میخواهم الهی آن ادب / بر تو دارم من توکل هم پناه / بر همه حال بی تو ای آله
آنکسان را که پناه آورده‌اند / جمله را با نیکویی پرورده‌اند / هم مرا محسوب از آنها کن ز بار / تو هدی جهرایل کردگار
در تجارت بر تو بهر آنکه محسن / هم من و اولاد من اهل محسن / که پناه هند بسوی تو آمده / بر وسیله عزت وا آورده
کن تو سعشان نکو رزق حلال / فضل تو واسع تو دوداری جلال / از مقام ذل بعز آوردی / این کرم جز تو ندارد او دو
از ستمها پرده عدل آورد / خط فرما که حق ارزنده شد / عفو ما فرما برحمت از بلا / فقر ما را کن مبدل بر غنا
تو غنی هستی غنا ده بر فقیر / عصمت آور از ذنوب ای تو قدیر / از خطا و از زلل تقوی فزا / کن تو فضان بخیر و نیکها
تا بطاعتهای تو رو آورم / با صواب در شداید جور خورم / بین ما و بین عصیان و تو / حایل آور از کرم نیک تو
ترک عصیان ما نما بدر تو بت / ساکن آور در روح از حسرت / ای خدا اینها همه در عطا / خوش ز تو فتحات در رحم خود
از عذاب دوزخ و حر سعیر / ده پناهی تو بس بابی نصیر / بر جمیع مسلمین و مسلمات / بر قرین مومنین و مومنات
اجمس سخنها گر کردم من دعا / از برای جمیع و هم پدرم / اندرین دنیا که عاجل آمده / هم بعقبی که خود آجل شده
تو سمیعی و علیمی و قریب / هم عفوی و غفوری و مجیب / ای رئوف و ای رحیم و ای کریم / اندرین دنیا و عقبی نیکها
هم کهیه از عذاب نار آن / آنکه فضل تو بدار آن آمال / برو پیرا علم آور نیکویی / که بدار از حق بس تو داد

السادس والعشرین وکان من دعائه علیه السلام لجیرانه واولیائه اذا ذکرهم

اللهم صل علی محمد وآله وتولنی فی جیرانی وموالی العارفین بحقنا والمنابذین لاعدائنا
بافضل ولایتک ووفقهم لاقامة سنتک والاخذ بمحاسن ادبک فی ارفاق ضعیفهم

وسد

وسد خلتهم وعیادة مریضهم وهدایة مسترشدهم ومناصحة مستشیرهم وتعهد قادمهم وکتمان
اسرارهم وستر عوراتهم ونصرة مظلومهم وحسن مواساتهم بالماعون والعود علیهم بالجدة
والافضال والاعطاء ما یجب لهم قبل السوال واجعلنی اللهم اجزی بالاحسان مسیئهم و
اعرض بالتجاوز عن ظالمهم واستعمل حسن الظن فی کافتهم واتولی بالبر عامتهم واغض
بصری عنهم عفة والین جانبی لهم تواضعا وارق علی اهل البلاء منهم رحمة واسر لهم
بالغیب مودة واحب بقاء النعمة عندهم نصحا واوجب لهم ما اوجب لحامتی
وارعی لهم ما ارعی لخاصتی اللهم صل علی محمد وآله وارزقنی مثل ذلک منهم واجعل لی
اوفی الحظوظ فیما عندهم وزدهم بصیرة فی حقی ومعرفة بفضلی حتی یسعدوا بی واسعد بهم امین رب العالمین

بجیرانه واولیائه

بار الها ای تو بخشنده کرام / بر محمد و آل پیش ده سلام / دوستیم ده با همسایگان / هم بآنها که شده ز دوستان
حق ما را میشناسند از یقین / دشمنان ما را کنند اعلام این / تا بیابد علیشان حق ما / دشمنیشان دوستیمان آید
که شرفمان دوستی ما آورد / اینچنین ما را شناسائی شود / دوستی حق شرف آید / دوستی بر دوستی افزاید
جمله را امیدوار تو فرق خدا / تا اقامه سنت آرند جا / اخذ آرند آن محاسن کرم خود / از ادب آوردن بهر تو شد
آن ادب در بار ما با ضعیف / مرعی آرند حق داران لطیف / دوستی بهر صداع حکم کنند / از عیادت جای مرضا آورند
اندر ارشاد بهم مسترشد / رهنمائی میکنند ایشان ارسد ل / در مقام مشورت نصح کنند / چشمان از راه عایت آوران

سرها پوشیده و از ره اخترا   ستر عورات او رهنما کن اگر   نصرت مظلوم و همتای آورند   نیک همراهی و الفت پرورند

از قبیل داد و عرفان ای خدا   که مروات نکوانجا کند   جار را با جود آرند رجوع   هم بجان عطای وی خشوع

زانچه واجب آیدی از بهر آن   فضل را که شکست آرند آن   بار الها تو بفرمایم جان   که توانم کرد اندر حق این

بر ایشان بدهی نیکو جزا   طالما زانکه دارم از الها   بر همه ایشان تمامیم حسن ظن   دوست دارم جمله را آنچه علن

چشم از عیب پوشیم زانها بگاه   با تواضعشان کنم از رشتگاه   از سر رحمت ره ایشان بگذرد   آنکه را زانها بلایی داد و شد

با سر و را زانها اندر عیان   از سر مهر و مودت عیان   استه اندر خواهیمشان از نیم   در مقام نصح و خیر و ادب کنم

بهر ایشان واجب شناسم آنچه را   دانی واجب ای ابا   مرعی آرمشان بر آنچه ارا همی   مرعی ار بهر خویش خود همی

دو درود ای خالق ابرار   بر محمد حضرتش ای یار   بروزیم عطا نما حرص شان همچنان   که بخواهیم بهر ایشان ایشان

هم بفرما اندر احسان بر   بهر من فرموده ای جان   حظ تامی و حرص از بهر ایشان   لذت وافی و بهره ای دو منیر

در حق من بر بصیرتشان درا   می شناسانم بفضل خود ترا   تا که یاری و رهنم درا   هم ز آنها یاری ارم از ظهور

اسمعت یار سیاه عوا   ای تو رب العالمین یاری نما   بر و بیرا علم ار دار عطا   خوش عطا که جز تو ادرا نبود

السابع والعشرين ومن دعائه علیه السلام لاهل الثغور

اللهم صل على محمد وآله وحصن ثغور المسلمين بعزتك وايد حماتها بقوتك واسبغ عطاياهم

من جدتك اللهم صل على محمد وآله وكثر عدتهم واشحذ اسلحتهم واحرس حوزتهم

وامنع حومتهم والف جمعهم ودبر امرهم وواتر بين ميرهم وتوحد بكفاية مؤنتهم

واعضدهم

واعضدهم بالنصر واعنهم بالصبر والطف لهم في المكر اللهم صل على محمد وآله وعرفهم ما يجهلون

وعلمهم ما لا يعلمون وبصرهم ما لا يبصرون اللهم صل على محمد وآله وانسهم عند لقائهم العدو ذكر دنياهم

الخداعة الغرور وامح عن قلوبهم خطرات المال الفتون واجعل الجنة نصب اعينهم

ولوح منها لابصارهم ما اعددت فيها من مساكن الخلد ومنازل الكرامة والحور

الحسان والانهار المطردة بانواع الاشربة والاشجار المتدلية بصنوف الثمر

حتى لا يهم احد منهم بالادبار ولا يحدث نفسه عن قرنه بفرار اللهم افلل بذلك عدوهم

واقلم عنهم اظفارهم وفرق بينهم وبين اسلحتهم واخلع وثائق افئدتهم وباعد بينهم

وبين ازودتهم وحيرهم في سبلهم وضللهم عن وجههم واقطع عنهم المدد وانقص

منهم العدد واملا افئدتهم الرعب واقبض ايديهم عن البسط واخزم السنتهم

عن النطق وشرد بهم من خلفهم ونكل بهم من وراءهم واقطع بخزيهم اطماع من بعدهم

اللهم عقم ارحام نسائهم ويبس اصلاب رجالهم واقطع نسل دوابهم وانعامهم

لا تاذن لسمائهم في قطر ولا لارضهم في نبات اللهم وقو بذلك محال اهل الاسلام

وحصن به ديارهم وثمر به اموالهم وفرغهم عن محاربتهم لعبادتك وعن منابذتهم

للخلوة بك حتى لا يعبد في بقاع الارض غيرك ولا تعفر لاحد منهم جبهة دونك اللهم اغز

بكل ناحية من المسلمين على من بازائهم من المشركين وامددهم بملائكة من عندك مردفين

حتى يكشفوهم الى منقطع التراب قتلا فى ارضك واسرا او يقروا بانك انت الله الذى
لا اله الا انت وحدك لا شريك لك اللهم واعمم بذلك اعداءك فى اقطار البلاد
من الهند والروم والترك والخزر والحبش والنوبة والزنج والسقالبة والديالمة وساير
امم الشرك الذين تخفى اسماؤهم وصفاتهم وقد احصيتهم بمعرفتك واشرفت عليهم بقدرتك
اللهم اشغل المشركين بالمشركين عن تناول اطراف المسلمين وخذهم بالنقص عن تنقصهم
وثبطهم بالفرقة عن الاحتشاد عليهم اللهم اخل قلوبهم من الامنة وابدانهم من القوة
واذهل قلوبهم عن الاحتيال واوهن اركانهم عن منازلة الرجال وجبنهم عن
مقارعة الابطال وابعث عليهم جندا من ملائكتك بباس من باسك كفعلك يوم
بدر تقطع به دابرهم وتحصد به شوكتهم وتفرق به عددهم اللهم وامزج مياههم
بالوباء واطعمتهم بالادواء وارم بلادهم بالخسوف والح عليها بالقذوف
وافرعها بالمحول واجعل ميرهم فى احص ارضك وابعدها عنهم وامنع حصونها
منهم اصبهم بالجوع المقيم والسقم الاليم اللهم وايما غاز غزاهم من اهل
ملتك او مجاهد جاهدهم من اتباع سنتك ليكون دينك الاعلى وحزبك
الاقوى وحظك الاوفى فلقه اليسر وهيئ له الامر وتوله بالنجح وتخير له الاصحاب
واستقو له الظهر واسبغ عليه فى النفقة ومتعه بالنشاط واطف عنه حرارة الشوق

واجره من الغم الوحشة وانسه ذكر الاهل والولد واثر له حسن النية وتوله بالعافية

حتى يكشفوهم الى منقطع التراب قتلا في ارضك واسرا او يقروا بانك انت الله الذي
لا اله الا انت وحدك لا شريك لك اللهم واعمم بذلك اعداءك في اقطار البلاد
من الهند والروم والترك والخزر والحبشة والنوبة والزنج والسقالبة والديالمة وسائر
امم الشرك الذين تخفى اسماؤهم وصفاتهم وقد احصيتهم بمعرفتك واشرفت عليهم بقدرتك
اللهم اشغل المشركين بالمشركين عن تناول اطراف المسلمين وخذهم بالنقص عن تنقصهم
وثبطهم بالفرقة عن الاحتشاد عليهم اللهم اخل قلوبهم من الامنة وابدانهم من القوة
واذهل قلوبهم عن الاحتيال واوهن اركانهم عن منازلة الرجال وجبنهم عن
مقارعة الابطال وابعث عليهم جندا من ملائكتك ببأس من بأسك كفعلك يوم بدر
تقطع به دابرهم وتحصد به شوكتهم وتفرق به عددهم اللهم وامزج مياههم
بالوباء واطعمتهم بالادواء وارم بلادهم بالخسوف والح عليها بالقذوف
وافرعها بالمحول واجعل ميرهم في احص ارضك وابعدها عنهم وامنع حصونها
منهم اصبهم بالجوع المقيم والسقم الاليم اللهم وايما غاز غزاهم من اهل
ملتك او مجاهد جاهدهم من اتباع سنتك ليكون دينك الاعلى وحزبك
الاقوى وحظك الاوفى فلقه اليسر وهيئ له الامر وتوله بالنجح وتخير له الاصحاب
واستقو له الظهر واسبغ عليه في النفقة ومتعه بالنشاط واطف عنه حرارة الشوق

واجره